



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The text may appear in the Urdu or English.

مجلس پنجاه و یک: در حقیقت جهنم و
صراط و معنای آن در قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ
لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً* إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَ
كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. (آيات ۱۶۸ و ۱۶۹ از سوره

۴: نساء)

«به درستی که آن کسانی که کافر شدند و ستم

نمودند؛ البته چنین نیست که خداوند ایشان را

بیامرزد، و چنین نیست که خداوند به راهی ایشان را

رهبری کند، مگر به راه دوزخ که در آن جاودان و

مخلد بمانند و این عمل برای خدا کاری آسان

است.»

دوزخ دارای صراط است

از این آیه استفاده می‌شود که جهنم دارای

طریق و راهی است که کافران و ظالمان از آن راه به

جهنم میرسند، و این طریقی است که می‌پمایند.

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا

يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ * وَ

قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

ما لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ* بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ.

(آیات ۲۳ تا ۲۶، از سوره ۳۷: صافات)

«اینک در موقف قیامت و بازپرسی در حشر

حاضر کنید کسانی را که ستم کرده اند! و نیز

جفت‌هایشان را و آنچه را که غیر از خداوند معبود

قرار دادند! و جملگی را به‌سوی صراطِ جهنّم

هدایت کنید! و همه را در موقف سؤال و عرض نگاه

دارید؛ که البته آنها مورد سؤال و بازپرسی قرار

می‌گیرند؛ که چرا شما یکدیگر را در راه خدا و کمال

تقرّب خود یاری نکردید؛ و البته همه آنها در آن روز

به حال ذلّت و تسلیم در می‌آیند.»

در آیه شریفه نیز راهی بسوی جحیم بیان شده

است و مراد از جحیم همان دوزخ و جهنّم است زیرا

هر آتشی که در هوا و مسیر باد قرار گیرد و یا به وسیله

دستگاه دم‌کوره به آن پیوسته هوا دهند و برافروختگی

و آتش‌گیری او شدید باشد آن را جحیم گویند و از ماده

جَحِمَتِ النَّارِ جَحْمًا و جَحْمًا؛ و جَحِمَتِ النَّارِ جُحُومًا به

معنای روشن شدن و آتش گرفتن ماده آتشی و اضطرام

و لهیب آوردن آن؛ و از باب جَحَمَ - جَحْمًا متعدّی آن،

یعنی آتش زدن و برافروختن و آتش انداختن و شعله
ور کردن آن استعمال شده است.

صراط بسوی جهنّم یکی از منازلی است که
کافران و ستمگران در پیش دارند؛ و راهی است که
مؤمنان نیز باید از آن عبور کنند و به بهشت بروند و
این راه یا روی جهنّم و یا داخل آنست؛ و به قول
معروف پلی است که زده می شود؛ و از آن باید عبور
مردم باشد و عوام آن را پل صراط میگویند؛ و البته
این تعبیر غلط است چون پل و صراط یک

معنی دارد و اضافه اسم به مرادف خود صحیح

نیست نظیر شبِ لیلَةُ الرَّغَائِبِ و سنگِ حَجَرِ الْأَسْوَدِ.

باری باید دانست که آیا این پل کجا زده

میشود؟ روی جهنم و یا در داخل آن؟ و آیا باید همه

افراد از روی آن عبور کنند یا بعضی؟ و آیا هر کس

بخواهد به بهشت برود حتماً باید از این صراط

بگذرد یا نه؛ بهشت راه دیگر هم دارد و اصولاً

حقیقت صراط چیست؟ چرا انسان برای اینکه در

بهشت برود از روی این پل باید عبور کند؟ چه

ملازمه ایست بین بهشت رفتن و عبور از صراط

نمودن؟

هر نفسی راه خاصی به سوی خدا دارد

شک نیست که تمام افراد بشر که در دنیا

زندگی می کنند، هر یک در باطن و وجدان خود یک

هدف و مقصدی دارند که برای وصول به آن هدف

حرکت می کنند. اعمّ از اینکه آن مقصد را بدانند و

یا ندانند.

و در هر حال خواه و ناخواه هر کس در ذات

و واقعیت خود روی آن مقصد در حرکت است؛ و

افعال و اعمالی که انجام می‌دهد روی غرضی است که می‌خواهد نقاط ضعف را در خود ترمیم کند؛ و حاجات باطنی و نفسانی خود را به واسطه این اعمالی که بجای می‌آورد برآورده کند.

ما در دنیا زیست می‌کنیم؛ و یک سال و دو سال و بیشتر رو به جلو می‌رویم؛ تا زمان مرگ فرا می‌رسد و باید از اینجا ارتحال نمائیم؛ و در این امر تردیدی نیست؛ و بنابراین در دوران زندگی، ما در باطن خود سیری داریم و بسوی هدفی در تکاپو هستیم؛ و مسلماً این سیر در مسافت‌های مکانی دنیا نیست که از نقطه‌ای شروع کنیم و به نقطه دیگری

برسیم، بلکه در باطن خودمان این سیر و دگرگونی برای ما حاصل می شود.

هر کس از افراد بشر، سیاه، سفید، مؤمن، کافر، منافق، این سیر را دارد؛ و در ملکات خود سیر می کند؛ و برای جبران نقاط ضعفی که در نفسش موجود است و در خود می یابد این حرکات خارجی را انجام می دهد. و این سفر را به پایان می رساند؛ به گمان اینکه آنها می توانند گم شده خود را به دست آورند؛ و نقاط ضعف خود را ترمیم کنند.

و نیز شکی نیست در اینکه افراد بشر در عین آنکه همه دارای غرائزی هستند؛ ولی آن غرائز و ملکات در آنها متفاوت است؛ بعضی ها از هنگام خلقت شجاعند و بعضی ها جبان و ترسو، و بعضی ها متوسط الحالند، آنها به درجات و مراتب مختلف: بعضی ها از زمان کودکی حیّ هستند یعنی با حیا؛ و بعضی ها خیلی بارز و ظاهر و شکفته؛ و همچنین در سایر صفات مثل بخل و حسد و کینه و حس انتقام و صفات حسنه افراد متفاوتند. ولی هر کدام از اینها روی ملکات و غرائز خودشان سیر می کنند؛ و باید

آن ملکات را به حال اعتدال در آورند.

هر کس باید خودش را در آن موقعیت و

ظرفیتی که هست تکمیل کند؛ و خود را یک انسان

متوسّط و معتدلی قرار دهد که آن اخلاق و ملکاتش

جنبه افراط و تفریط نداشته باشد؛ و انسان پسندیده

ای باشد.

بنابراین هر کس از طریق نفس خودش يك راه

خاصّی بسوی پروردگار دارد؛ و لذا بزرگان از اهل

حکمت فرموده‌اند: الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ

الْخَلَائِقِ. «راهائی که بسوی خدا موجود است به

تعداد نفس‌ها و جان‌های مخلوقات است.) یعنی هر موجودی از نقطه نظر آن نفسانیت خاصی که دارد یک راه بخصوص از باطن خود به خدا دارد.

و البته این عبارت آیه و یا حدیثی نیست؛ و لیکن گفتار بزرگانست و درست هم هست.

و از این گذشته انبیاء و اولیاء آمده‌اند تا انسان را به خدا دعوت کنند؛ و از نقطه نظر باطن و وجدان گذشته از خارج برنامه‌ای برای او قرار دهند که انسان بر اساس آن برنامه عمل کند و به مقصود برسد؛ آن راه‌هایی را هم که برای وصول به مقصود معین کرده‌اند مختلف است.

شرایع الهیه با اینکه همه دعوت به توحید می‌کنند ولی از جهت قوانین و فرامین بر حسب تکامل تفاوت دارند؛ مثلاً شریعت حضرت موسی غیر از شریعت حضرت عیسی است؛ شریعت حضرت ابراهیم یک منهاج خاصی دارد شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که متمم و مکمل تمام شرایع است؛ آن صراط مستقیمی را نشان می‌دهد که از تمام قوا انسان را از حال افراط

و تفریط در صراط وسط و عدالت می آورد و به اقصر
فاصله و در اسرع وقت به مقصود می رساند.

مثلاً حضرت نوح طبق گفته قرآن در روی

زمین و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زندگی
کرد، و لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
مدت زندگی دنیویشان شصت و سه سال بود و
دارای مقامات و درجاتی بودند که مسلماً حضرت
نوح با آنکه پدر بزرگ آن حضرت بود نداشت؛ و از
نقطه نظر مکتب شاگرد این مکتب و از ولایت و
روحانیت این فرزند بهره مند می گشت.

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنُ آدَمَ صُورَةٌ *** فَلَی فِیهِ

مَعْنَى شَاهِدٌ بِأُبُوتِي^۱

«و حَقًّا مِنْ اِگْرَچِه از نِقْطِه نَظَرِ صُورَتِ فِرْزَنَدِ

آدَمِ اَبُو البَشْرِ هَسْتَم؛ وَ لِيكُنْ اِز جِهَتِ بَاطِنِ وَ حَقِيقَتِ

دَر مَن مَعْنَائِي وَ جُودِ دَارِدْ كِه گِوَاهِي مِي دِهَدْ كِه مَن

پَدْر اَو هَسْتَم».

وَ لَذَا مِي بِيْنِيْم؛ حَضْرَتِ آدَمِ بُو البَشْرِ وَ

حَضْرَتِ نُوحِ وَ اِبْرَاهِيْمِ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ سَايِرِ

اَنْبِيَاءِ عَلَي نَبِيْنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ بَرَايِ

رَفْعِ مَوَانِعِ غَيْبِي وَ بَاز شَدَن سَبَلِ سَلَامِ وَ طَيِّ مَعَارِجِ

وَ مَدَارِجِ قُرْبِ بِه اَنْوَارِ طَيْبِه پَنج تَن آلِ عِبَا تَوْسَلِ

مِي جَسْتِه اَنْد؛ وَ بِنَابِرَايِنِ رَاهَائِي بَاطِنِي اَيْشَانِ بَسُوِي

خُدَا مَخْتَلَفِ بُوْدِه وَ تَمَامِ اَيْنِ رَاهَائِي هَم مَوْصَلِ بِه

مَطْلُوبِ وَ مَقَامِ قُرْبِ وَ مَعْرِفَتِ حَضْرَتِ حَقِّ بُوْدِه

اَسْت.

صِرَاطِ مُسْتَقِيْمِ وَاحِدِ اَسْت وَ سَبَلِ سَلَامِ مُتَعَدِّدِ

دَر آيِه مَبَارَكِه:

وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ

^۱ «ديوان ابن فارض» ص ۱۰۵، بيت ۶۳۱ از تائيّه كبرى: نظم السلوك

الْمُحْسِنِينَ (آیه ۶۹، از سوره ۲۹: العنکبوت)

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند ما آنها را

به راههای خود هدایت می‌نمائیم».

ملاحظه می‌شود که سبیل یعنی راه به صیغه

جمع آمده است یعنی برای وصول به خدا و کسب

مقام تقرّب و خلوص خداوند راه‌هایی وجود دارد؛

اما صراط مستقیم واحد است و نمی‌تواند بیش از

یکی باشد.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ. (آیه ۶ و صدر آیه ۷، از سوره ۱: الفاتحة)

«راه مستقیم را به ما نشان بده و ما را به آن راه

هدایت کن! راه کسانی که بر ایشان نعمت عنایت

نمودی!»

وَ إِذَا لَاتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَ لَهَدَيْنَاهُمْ

صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره ۴: النِّسَاء)

کسانی که تسلیم محض خدا و رسول خدا باشند؛ و در برابر فرامین خدا چون و چرا نداشته باشند، و نسبت به مواعظ و اندرزهای حق مطیع محض باشند، این امر برای آنان پسندیده و اختیار شده است و موجب قدم راسخ و گام راستین می‌باشند؛ و در نتیجه از جانب خدا به آنان اجری عظیمی خواهد رسید، و در صراط مستقیم خداوند هدایتشان خواهد فرمود.

در قرآن کریم صراط مستقیم در سی و دو مورد آمده است، به لفظ مستقیم فقط؛ و در همه جا صراط به لفظ واحد آمده است؛ و اصولاً در قرآن صراط به صیغه جمع مانند صِرَاطٌ نیامده است. و اما سبیل به صیغه جمع زیاد آمده است؛ مانند:

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ. (آیه

۱۶، از سوره ۵: المائدة)

«خداوند بواسطه قرآن کریم کسانی را که از مقام رضای خدا پیروی کنند به سبیل سلام هدایت

می کند».

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْأَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا.

(آیه ۶۹، از سوره ۱۶: النحل)

«خداوند به زنبور عسل وحی فرستاد ... که

از تمام ثمرات بخور و راه‌های پروردگارت را به حال

تسلیم و انقیاد و مذلت بیما!»!

وَ مَا لَنَا إِلَّا نَنْتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا.

(آیه ۱۲، از سوره ۱۴: ابراهیم)

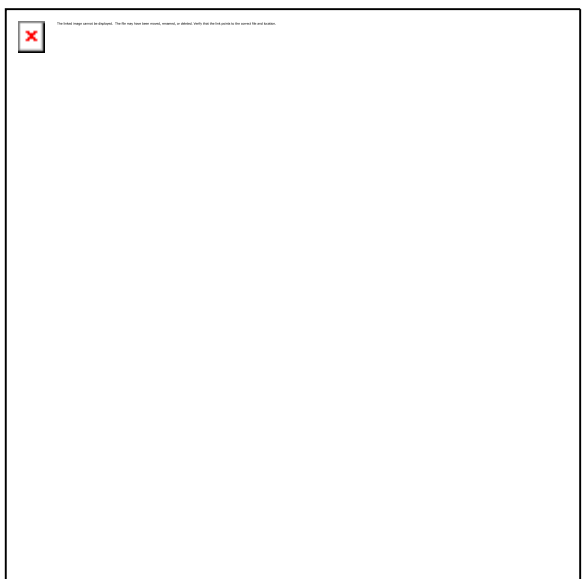
پیامبران در پاسخ طواغیت و مستکبران جهان

گفتند: «چرا ما بر

خدای خودمان توکل ننمائیم و امور خود را به او
نسپاریم درحالی که او راه‌های ما را به سوی مقام قرب
خود به ما هدایت کرد».

و از اینجا استفاده می‌شود که راه‌های بسوی
خدا بسیار است؛ ولی صراط مستقیم تنها یکی است
و تمام این راه‌ها به مقدار نزدیک بودنش به راه
مستقیمی که اقصر فاصله بین بنده و بین خداست از
صراط مستقیم بهره دارند.

پس هر چه زاویه انحراف آن سبل از راه
راست تصوّری و توهمی که بین این دو نقطه است
بیشتر باشد، بهره آن سبل از صراط مستقیم کمتر و
هر چه زاویه انحرافشان کمتر باشد بهره شان از
صراط مستقیم بیشتر است.



باری انسان در دنیا قدم می‌گذارد خواه از مکتب انبیاء استفاده کند و یا نکند، سیر خود را در دنیا می‌کند و می‌میرد و در باطنش راهی داشته است که به تربیت انبیاء به کمال و تمام رسیده و یا نرسیده است؛ بالاخره در باطن خود پیوسته حرکت و سیری داشته است. در این حقیقت که شکی نیست.

این راهی که انسان در دنیا بسوی خدا داشته است، در عالم قیامت ظهور و بروزی دارد؛ چون سابقاً دانستیم که تمام موجودات و افعال این عالم ماده و طبع و عالم مُلک و شهادت، در آن عالم غیب و ملکوت یک صورت ملکوتی دارند؛ یکی از چیزهایی که در اینجا صورت مُلکی دارد همین سیر نفسانی انسان است رو به مبدأ خود که در آنجا صورت ملکوتیش همان صراط است.

و شکی نیست که این صراط را انسان در دنیا داشته است؛ و چون هر کس در دنیا یک صراط دارد، در آخرت هم همان صراط را به صورت ملکوتی آن عالم دارد، و صراط دنیا که در عالم طبع و ماده، در عالم شهوت، در عالم غضب، در عالم اوهام و اعتباریات، دنیا را اداره می‌کند، و روی امور اعتباریه

پیوند می‌دهد، و موجودات متفرّق را بر اساس همین
اعتبار بهم متّصل می‌کند، باید در قیامت صورت
ملکوتی که بروز صورت مُلکی است داشته باشد،
بنابراین تمام افراد بشر که در دنیا آمدند و از دنیا
می‌روند؛ اصل ظهور و بروز دنیا در قیامت جهنّم
است، و راهی که انسان از دنیا به بهشت دارد صراطی
است در جهنّم که

باید از آن عبور کند و به بهشت برسد.

تمام افراد باید از جهنم عبور کنند

چون هر چیزی که انسان را از خدا دور کند

جهنم است؛ مراد از دنیا زندگی کردن بر روی زمین

نیست؛ بلکه زندگی کردن در عالم تعلقات است؛ هر

فردی که در دنیا می‌آید تعلقاتی پیدا می‌کند؛ ظهور و

بروز این تعلقات جدا کننده از خدا و غافل کننده در

آخرت جهنم است؛ در آیه شریفه داریم:

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا
مَفْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا.

(آیه ۷۱ و ۷۲، از سوره ۱۹: مریم)

«و یک فرد از شما نیست مگر اینکه وارد

جهنم میشود! و این حکم ای پیغمبر، حکم حتمی و

قضاء لازمی است که پروردگارت بر عهده خود نهاده

است! و پس از ورود در جهنم ما کسانی را که تقوی

پیشه ساخته‌اند نجات می‌دهیم، و می‌گذاریم که

ستمگران در دوزخ به رو به زانو در افتاده یله و رها

بمانند». و آیات قبل از این چنین است:

وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا*
أ وَ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا*
فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ

جَهَنَّمَ جَنِيًّا* ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى
الرَّحْمَنِ عِتِيًّا* ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا
(آیات ۶۶ تا ۷۰، از سوره ۱۹: مریم)

«و انسان چنين می گوید که: آیا اگر من بمیرم

هر آینه بطور

یقین زنده از میان قبر بر خواهم خاست؟ آیا این انسان نمی‌داند که سابقاً هیچ چیز نبوده؛ و ما او را از هیچ آفریده‌ایم؟ ای پیغمبر به پروردگار تو سوگند که ما انسان و شیاطین را محشور می‌کنیم و سپس همه را به زانو در افتاده در اطراف جهنم حاضر می‌سازیم؛ و پس از آن ما از هر گروه و دسته ای آن کس را که طغیان و سرکشی او بر خداوند رحمن شدیدتر باشد بیرون می‌کشیم؛ و آنگاه آن افرادی را که سزاوارتر به آتش دوزخند البته ما بهتر می‌شناسیم».

باری؛ از جمله **وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** که نه تنها اطلاق دارد بلکه نصّ در تعمیم است؛ و حصر بین نفی و اثبات است؛ استفاده میشود که تمام افراد بشر بدون استثناء: کافران، منافقان، مؤمنان، همه و همه وارد جهنم میشوند؛ از رسول خدا پرسیدند: آیا شما هم وارد جهنم می‌شوید؟ فرمود: آری ولی ما مانند برقِ خاطف به سرعت عبور می‌کنیم.

وقتی این آیه وارد شد، در روایت است که آن قدر رسول الله گریه کردند که زمین تر شد؛ و بعد به دنبالش این جمله آمد: **ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا**. چون تمام امت را خدا به جهنم

می‌برد؛ و بار تمام امت به دوش رسول خداست؛ و او حمیم و دلسوز است بر آنها؛ لذا گریه میکند از روی ترحّم.

حال باید دید سرّش چیست که همه وارد

جهنّم میشوند؟

سرّش اینست که جهنّم در آخرت مظهر

دنیاست در اینجا؛ و انبیاء و ائمّه و اولیاء هم در این

دنیا آمدند؛ پس همه در جهنّم آمدند

و از این جهنم باید به بهشت بروند؛ چون دنیا پل آخرت و جهنم پل بهشت است و رسیدن به بهشت و مقام قرب حضرت حق بدون آمدن در دنیا، و مجاهدات نفسانیه ممکن نیست؛ پس همه باید در این جهنم بیایند و سپس خلاص شوند.

چرا پیامبران چون برق از جهنم عبور میکنند

آن کسانی که مانند پیامبران در دنیا می آیند و میروند و هیچ آلوده نمی شوند، و رنگ و بوی دنیا را بخود نمی گیرند، و زن و فرزند و کسب و تجارت، آنها را از خدا باز نمی دارد؛ آنان بسرعت برق از آن عبور می کنند و به مصداق آیه شریفه:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ
إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ
الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ. (آیه ۳۷، از سوره ۲۴: النور)

«مردانی هستند که هیچ خرید و فروش و کسب و کار آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات باز نمیدارد، و از روزی که دلها و چشمها در آن روز دگرگون می شود، سخت در هراسند».

أبداً از دنیا آلوده نشده اند؛ و دنیا نتوانسته است آنان را بخود سوق دهد و گرایش دهد.

و بنابراین چون از طرفی در دنیا آمده و
رفته‌اند، پس در جهنّم آمده‌اند و خارج شده‌اند؛ و از
طرف دیگر چون در اینجا محبّت دنیا را بخود
نخریدند؛ و آلوده نشدند؛ لذا در این دنیا وقوف
نکرده‌اند؛ و چون برق گذشتند؛ رسول خدا صلّی الله
علیه و آله و سلّم در این جهان یعنی در روی زمین
شصت و سه سال درنگ فرمود. ولی یک لحظه در
دنیا نبود؛ دنیا یعنی

تعلق و محبت به غیر خدا و دل بستگی به
زینت‌های آن، و گرایش به عالم غرور و باطل.

پس پیامبر در روی زمین درنگ کرد ولی در دنیا
درنگ نکرد و چون روی زمین آمد بدون يك لحظه تأمل
و توقف بر ریاست و جاه و حب مال و سایر تعلقات
دنیویہ كالبرق الخاطف به سرعت از آن عبور کرد.

دنیا یعنی عالم اعتبار؛ حقائق را کنار زدن؛ و
به اعتباریات مشغول شدن؛ و پشت حجاب ظلمانی
ماندن؛ و از سطح انسانیت تنازل نمودن و در حدود
افکار بهائم و شیاطین زیست کردن. چقدر زندگی
رسول الله اینچنین بوده است؟ هیچ هیچ. اصلاً
زندگانی پیغمبر اکرم اینچنین نبوده است؛ پیامبر اکرم
در تمام مدت عمر تا هنگام رحلت یک دقیقه مانند
مردم دنیا روی هدف و مقصد دنیا زندگی نکرد.

در روایت داریم که انبیاء و اولیاء از صراط
كالبرق الخاطف میگذرند؛ شما هنگام برق زدن آسمان،
آسمان را دیده اید؟ چگونه آن برق به شما میرسد و چشم
را خیره میکند؛ با همین سرعت آنها از صراط عبور
میکنند؛ دنیا پل است و حتماً باید از جهنم بگذرند؛ انبیاء

که به عالم اعتبار وارد شدند و لیکن عبورشان زمانی طول نکشید، چون دل ندادند؛ در آنجا هم از صراط چون برق میگذرند.

از انبیاء و ائمه و اولیاء گذشته، افراد دیگر که در درجات مختلف پائین‌تری هستند و به دنیا دل داده‌اند به حسب اختلاف درجات و بستگی آنها به دنیا عبورشان مختلف است.

افرادی در دنیا آمده‌اند و مؤمن هم بوده‌اند و
لیکن برای وصول به مقام توحید و قطع علاقه کلّیه
از دنیا دچار ابتلائی می‌شده‌اند؛ آنان هم از صراط
عبور میکنند، غایه الامر نه به آن سرعت؛ بلکه به
سرعت باد.

افرادی اهل آخرت هستند؛ و نمی‌توان آنان را
از اشقیاء شمرد؛ بلکه از اصحاب الیمین اند اهل گناه
هم نیستند؛ ولی آن عشق و شور و جذبه اهل توحید
که چون جرقه آتش، اوهام و اعتبارات را بسوزانند؛
در سرشان نیست؛ و دنبال خدا هم می‌گشته‌اند ولی
نه با آن همّت بُرّنده و عزم کوبنده و با آن سرعت
قاطع؛ اینها از روی صراط مانند آدم اسب سوار عبور
می‌کنند؛ آتش هم به آنها نمیرسد؛ امّا به همان
مقداری که چون اسب سواری از پلی عبور کند؛ و
در زیر آن آتش باشد به او حرارت میرسد به همان
مقدار اصحاب الیمین در طول عبور از صراط گرمای
آتش را احساس می‌نمایند.

و بعضی دیگر در عین آنکه از اصحاب الیمین
هستند، امّا به این قدر پاک و پاکیزه نیستند قدری
تقصیر و خطا هم نموده و گناهی هم داشته‌اند، و

خداوند آنان را آمرزیده؛ اینها از روی پل مانند آدم
پیاده عبور میکنند.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ
إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ. (آیه ۳۲، از سوره ۵۳: النجم)

«آن کسانی که از گناهان کبیره و قبائح اعمال

اجتناب می‌ورزند، مگر از خطاها و گناهان کوچک؛

چون پروردگار تو ای پیغمبر مقام

مغفرتش بسیار باز و وسیع است».

اینچنین افرادی همان طور که بعداً در بحث شفاعت خواهد آمد بدون شفاعت به بهشت میروند؛ ولی البته مانند کسی که بخواهد مثلاً پیاده از روی چنین پلی عبور کند البته مشکلتر است از کسی که با اسب می رود.

لا بدّ منظره آتش را بیشتر می بیند؛ و از حرارت آن بیشتر متأثر میگردد.

بعضی از افراد مرتکب گناهان کبیره شده اند ولی چون دارای ایمان راسخ بوده اند مورد شفاعت قرار گرفته اند؛ اینها آهسته و لنگان میگذرند.

و افراد ظالم و کافر به جهنّم می افتند؛ و چقدر جهنّمشان طول بکشد؛ خدا میداند؛ البته درجات ظلم و کفر مختلف است؛ آن قدر باید بدانند تا آتش آنها را تطهیر کند: یک ماه، دو ماه، یک سال، و دو سال، ده سال، هزار سال، خدا میداند چقدر می ماند؛ چون روز قیامت پنجاه هزار سال است و بالاخره باید آن قدر بدانند، تا بیرون آیند؛ مگر افرادی که در آتش مخلص شدند یعنی بطور جاودان باید بدانند؛ آنان افرادی هستند که

وجودشان آتش شده است و إن شاء الله تعالی در بحث
جهنّم از خصوصیات احوال مخلّدین در آتش گفتگو
خواهد شد.

کسانی که از آتش بیرون می آیند در حوض
کوثر غسل می کنند؛ و آن تاریکی ها و خرابی ها به
برکت ولایت از بین می رود و پاک و پاکیزه به بهشت
میروند.

آیا این صراط بر روی جهنم زده میشود؛ و یا در داخل آنست؟ ما در این باره روایتی نداریم؛ و لیکن روایتی را که شارح مطالب مذکوره است در «مجمع البیان» از ابن مسعود نقل می کند که:

مراتب سرعت عبور مردم از صراط در قیامت

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ: يَرِدُ النَّاسُ ثُمَّ يَصْدُرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأَوْلَهُمْ كَلِمَةُ الْبَرِّقِ ثُمَّ كَمَرُ الرِّيحِ ثُمَّ كَحَضِرِ الْفَرَسِ ثُمَّ كَالرَّائِبِ ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ ثُمَّ كَمَشْيِهِ.

«از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت میکند که فرمودند: مردم بواسطه اعمالشان داخل در آتش میشوند و سپس از آتش خارج میشوند؛ پس اول آنان به سرعت برق چشم؛ از آن گذشته مانند سرعت وزش باد؛ و از آن گذشته مانند سرعت اسب تندرو در حال دویدن؛ و پس از آن مانند شخص سواره؛ و پس از آن مانند سرعت کسی که میدود؛ و پس از آن مانند سرعت کسی که راه میرود.»

و در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» وارد است

که:

الصِّرَاطُ أَدْقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ .

«پل جهنم که از آن به بهشت میروند از مو

باریکتر و از شمشیر برنده‌تر است.»

این همان صراط مستقیم است که صراط علی بن

أبی طالب است که حَقًّا چقدر باریک و چه اندازه تیز

است. شما اعمال امیر المؤمنین علیه السلام را در نظر

بگیرید! و ببینید در هر لحظه در تمام جهات مراعات

کردن ظاهر و باطن، و جمع بین عوالم، و دادن حق هر

ذی حقی را به او، و در عالم وحدت رفتن، و احکام آن

را با عالم کثرت مخلوط نکردن، و حق

عالم کثرت را ادا کردن، در مقام عبودیت حضرت حق، عبد صرف بودن؛ و آثار توحید او را در جمیع عوالم و در تمام حرکات و سکانات مراعات نمودن، و تمام جهات لازم درجات و مراتب سلوک و مجاهده را بنحو اعلی و اتم رعایت کردن، آن هم نه تنها در یک لحظه و دو لحظه بلکه در تمام دوران مدّت حیات. ببینید چقدر لطیف و عمیق و دقیق است؛ و چقدر برّنده و دارای احتیاط و مراقبت.

و البتّه به مجرد مختصر انحراف انسان در جهنّم نمی‌افتد؛ و لیکن حقّ آن صراط مستقیمی که به این دقّت است نیز ادا نشده و به قدر انحرافش بهره از صراط مستقیم کمتر دارد؛ و به هر مقداری که انحراف از این صراط بیشتر باشد خطرش بیشتر است؛ و از این خصوصیت استقامت در طریق بهره کمتری دارد.

و البتّه این صراط مستقیم همان است که حضرت باقر علیه السّلام درباره آن میفرماید؛ از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است؛ و اختلاف عبور مردم از آن مانند برق خاطف و وزش باد و دویدن است و حرکت سواره و حرکت پیاده، به همان درجه

اختلاف رویه و سلوک آنها با آن حضرت است.

و حقیقت مطلب اینست که انسان باید در دنیا

زندگی کند؛ و از آن برای عوالم دیگر بگذرد و عبور

کند. اگر همان طور که انبیاء و ائمه طاهرین زندگی

کردند، توأم با صدق و امانت و توحید باشد، خوب

عبور میکند؛ و گرنه، نه؛ صراط همان صورت واقعیه

حقیقیه انسانیت است؛ و حقیقت آن صورت، مسیر

و راه علیّ بن ابی طالب

است؛ امیر المؤمنین علیه السّلام در دنیا زراعت کرد، باغ تهیه کرد، قنات جاری کرد، نخلستان ایجاد کرد، ولی آلوده نشد؛ ازدواج کرد، و فرزندان آورد، آلوده نشد؛ حکومت نمود و آلوده نشد.

این غیر از اقسام کارهای مردم است؛ امیر المؤمنین از این اعمال جز نفس عمل غرضی و مقصدی نداشت. جز خدا نیتی نداشت؛ مردم برای نیتها انجام میدهند؛ و این همان مَفْرُقُ طُرُقِ اولیاءِ خدا با سایر افراد مردم است؛ اولیای خدا کارشان رنگ خدائی دارد و هیچ رنگی از آن نیکوتر نیست.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً. (آیه

۱۳۸، از سوره ۲: البقرة)

اولیاء خدا در عبور از صراط وحشتی ندارند

البته اولیاء خدا هم مقام و مرتبه امیر المؤمنین را پیدا نمی‌کنند؛ اما از نقطه نظر پیروی از آن حضرت ممکن است صراطشان مستقیم گردد؛ و آنان نیز کالْبَرِقِ الخاطِفِ از صراط عبور کنند؛ چون به مقام مقربین و مخلصین رسیده‌اند؛ و کسی که بدین مقام رسد دیگر آتش برای او معنی ندارد.

و البته هم باید چنین باشد؛ زیرا که آنها امامند
برای اینکه دست مردم را بگیرند و همانند خود
حرکت دهند؛ و الا معنای امامت صادق نیست.

اینان کسانی هستند که در صراط مستقیم سیر
دارند و چنین افرادی غصه و اندوه ندارند.

لا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ. (آیه ۱۰۳، از سوره

۲۱: الانبیاء)

«دهشت و تکان بزرگترین، آنان را به وحشت

و هراسی

نمی‌اندازد».

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ

يَوْمَئِذٍ أَمْنُونَ. (آیه ۸۹، از سوره ۲۷: النمل)

«کسی که حسنه ای بیاورد برای او پسندیده

است؛ و ایشان از دهشت و اضطراب آن روز در

امانند».

وَ إِذَا لَاتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا* وَ لَهَدَيْنَاهُمْ

صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. (آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره ۴: انبیاء)

(افرادی که تسلیم محض خدا و رسول

باشند، و در مرافعات و مخاصمات خود فقط به

رسول الله رجوع نموده و حکم آن حضرت را از جان

و دل بپذیرند؛ آنان مؤمن حقیقی بوده و خداوند

میفرماید:) «و در آن وقت بنابراین ما از نزد خود به

آنها مزد عظیمی میدهیم و هر آینه آنان را در صراط

مستقیم هدایت می‌نمائیم!»!

و چون راهشان راست و استوار است به یک

لحظه از این طرف جهنم به آن طرف میرسند! و مانند

انبیاء و اولیاء هیچ آلودگی ندارند؛ هیچ هیچ. این

لازمه مقام تسلیم و اطاعت است که آنان را با انبیاء و

اولیاء معیت میدهد و همنشین میکند و از صراط

مستقیم برخوردار می‌نماید، و این همان صراطی

است که ما در شبانه روز چندین مرتبه می‌گوئیم:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، و هدایت به آن را به تمام

معنی از خداوند تقاضا می‌نمائیم!

خلاصه هر کس در دنیا مطیع محض خدا و

رسول خدا باشد، و در کارهای خود هیچ چون و چرا

نکند؛ و در برابر خواسته‌های آنان

از خود اظهار سلیقه و ردّ و ایراد ننماید؛ خداوند او را بدین مقام موفق میکند.

و آنان از روی پل حرکت میکنند چون برق.

و لیکن **أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ**

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (آیه ۲۸ و آیه ۸

از سوره ۵۶ الواقعة)

«کسانی که از یاران و گروه سمت راست

هستند از سعیدان و نیکبختان هستند؛ و لیکن آن

قاطعیت در امر توحید را ندارند؛ و آن معیت با

رسولان و اطاعت صرف که چون شمشیر برنده،

است و یا آن گونه دقت که چون موباریک است در

آنها نیست؛ و اسرار خفیه پیامبران و امامان را

نمی‌توانند تحمل نمایند؛ و لقاء الله را ادراک نکرده‌اند

و إلهی ما عبدتک خوفاً من نارک عقابک و لا طمعاً

فی جنتک ثوابک بل وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک^۱

را چون بزرگان و پیش کسوتان راستین و سابقین

نمی‌فهمند.

میگویند: خدایا ما در دنیا آمدیم زندگی کنیم

^۱ «بحار» طبع کمپانی، ج ۹، و «شرح ابن میثم» ج ۵، ص ۳۶۱

و به ما دستورهائی دادی که چنین بکن و چنان نکن!
و ما مال حرام نمی‌خوریم؛ دزدی نمی‌کنیم؛ قمار
نمی‌کنیم؛ به نوامیس مردم تعدّی نمی‌نمائیم؛ ولی ما
طالب عیش در دنیا هستیم؛ غذای لذیذ می‌خواهیم؛ و
همان طور که به ما وعده داده ای حورالعین
می‌خواهیم؛ جنّات و آنهار می‌خواهیم؛ و ما به این
چیزها اشتها داریم؛ و هر چه خدا بفرماید: من اینها
را به شما میدهم ولی شما قصد همّت بر آنها نکنید،
و نظر خود را بالاتر کنید! ببینید امامتان چه
می‌خواست.

آن که کارَد، قصدِ گندم بآیدش *** کاه خود اندر

تَبَع می‌آیدش

میگویند: آن امام ما بود آن علی بن ابی طالب

بود؛ به ما چه مربوط؟

باری اینان آدم‌های خوبی هستند و صالح

العمل؛ ولی آن خصوصیات درشان نیست. و آن

دقت صراط را ندارند؛ و اینها به هر مقداری که به

دنیا تعلق دارند، به همان مقدار عبورشان از صراط به

طول می‌انجامد.

چون گفتیم که باید از دنیا به آخرت رسید و

از جهنم و صراط داخل در بهشت شد؛ و الا قبل از

آمدن به دنیا هم، ما داخل بهشت بودیم؛ و لیکن آن

بهشت استعداد و قابلیت بود نه بهشت فعلیت؛ و بین

بهشتی که ما می‌خواهیم برویم و کمر بسته‌ایم، و بار

سفر و زاد و راحله تهیه کرده‌ایم؛ و بین بهشتی که

سابقاً بوده‌ایم فاصله بسیار است؛ یک صد هزار سال

مسافت است؛ این کجا و آن کجا؟

شکر مازندران و شکر هندوستان *** هر دو

شیرین‌اند اما این کجا و آن کجا

دانه فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه *** هر دو

جان سوزند اما این کجا و آن کجا

عیناً مانند یک درخت بزرگ و پهناور سیب

که شاخ و برگش در اطراف، آن را چون روضه
رضوان نموده؛ و هزار عدد سیب سهیل زده بر آن
طنّازی و دلربائی دارد؛ با یک دانه تخم سیب؛ این
درخت سیب همان دانه تخم است و آن دانه همین
درخت است؛ امّا این کجا و آن کجا؟ چقدر فاصله
است؟ این فعلیت است؛ سیب شیرین است؛

مفرح ذات است؛ آن قابلیت است استعداد
محض است؛ در بهشتی که سابقاً بودیم نیز مسأله از
همین قرار بوده است؛ و پس از آن باید در این دنیا
بیائیم و از این جهنم و کلاس امتحان و ابتلاء
بگذریم.

این راه بهشت است که تحمل و شکیبائی و
صبر و استقامت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ
خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ. (آیه ۲۱۴، از
سوره ۲: البقرة)

«آیا تا آنگاه که نظیر جریان و مثل کسانی که
قبل از شما آمده‌اند، و آنان را گرفتاری و عسرت و
شدت فرا گرفت؛ و به شما نرسیده است؛ چنین
می‌پندارید که داخل بهشت میشوید؟!»

وَ لَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ
مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ الصَّابِرِينَ.
(آیه ۱۵، از سوره ۲: البقرة)

«و هر آینه حتماً و یقیناً ما شما را به مقداری
از ترس و گرسنگی و کمبود مالها و جانها و ثمره‌ها
آزمایش میکنیم! و ای پیامبر! شکیبایان را بشارت به
قبولی و رستگاری از این امتحان بده!»

فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لِيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.

(آیه ۳، از سوره ۲۹: العنکبوت)

«آزمایش‌ها و امتحانات خدا برای علم

خداست که بداند راستان شما کیانند، و دروغگویان

کیانند». و البته معلوم است که علم خدا حضوری

است؛ و نفس اعمال مردم در خارج و تحقق آن علم

خداست؛ پس معنای دانستن خدا نفس بجای آوردن

اعمال شما خواهد بود!

الم* أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ

هُمْ لَا يُفْتَنُونَ. (آیه ۲، از سوره ۲۹: العنکبوت)

«آیا مردم چنین گمان میکنند که به مجرد آنکه

بگویند: ما ایمان آورده‌ایم یله و رها میشوند؟ و مورد

امتحان و آزمایش قرار نمیگیرند؟»

صراط بهشت، ظهور قابلیت‌ها در قیامت است

پس رسیدن به بهشتِ فعلیت، یعنی بهشتِ

بعد از طیّ عالم برزخ در قیامت، بعد از امتحانات در

دنیا بوده؛ و هر کس امتحاناتش بهتر و نتیجه‌اش

عالی‌تر باشد، به صراط مستقیم نزدیکتر و به راه و

روش علیّ بن ابی طالب مناسب‌تر و ملایم‌تر است.

اصحاب الیمین، یعنی سعادتمندان و نیکانی که

کارهای خوب انجام میداده‌اند؛ و از زشتی‌ها پرهیز

می‌نمودند؛ ولی نتوانسته‌اند ریشه علاقه به دنیا و ما

سوی الله را در وجودشان بسوزانند. و منظور از «دنیا»

غیر خداست؛ هر چه باشد؛ و هر مقام و درجه و

فضیلتی بوده باشد.

غیر خدا هر چه هست دنیا است، گرچه بهشت

و مقام باشد؛ زیرا دنیا یعنی حیات دانه؛ و کسی که

منظور و مقصودش مقصور و محصور در ذات اقدس

حضرت احدیت نبوده باشد؛ در زندگی پست
زیست میکند گرچه دارای فضائل و مکارمی هم بوده
باشد.

اصحاب الیمین از روی جهنم عبور میکنند؛ و
چون حقیقت آتش را درنیافته‌اند؛ و بدان در دنیا
قدری نزدیک شده‌اند، مانند شخص سواره و یا پیاده
هستند؛ که از دیدن مناظر دوزخ در وقت عبور در
دهشت است؛ و از حرارت و هوای نامطبوع آن
قدری ناراحت است؛ امّا

مقربین و ابرار حقیقت آتش را شناخته‌اند؛ و بدان
دل نداده‌اند لذا چون برق خاطف، و چون باد تند
وزش از آن میگذرند.

وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً
غَدَقًا. (آیه ۱۶، از سوره ۷۲: الجن)

«و اگر چنانچه بر طریق راست و استوار
پایمردی کند، ما هر آینه به آنان از آب شیرین و
گوارا و فراوان می‌نوشانیم». و اما راجع به کسانی که
به خدا و جزا و عمل مؤمن نیستند و عالم را هرج و
مرج، و بدون حساب میدانند، میفرماید:

در صراط مستقیم و صراط منحرف

وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ
لِنَاكِبُونَ. (آیه ۷۴، از سوره ۲۳: المؤمنون)

«و حَقّاً آن کسانی که به آخرت ایمان
نمی‌آورند از راه و روش و صراط واضح به دور افتاده
و پرت شده‌اند؛ و به انحراف و کج‌روی و گمراهی
گرائیده‌اند».

آری صراط صراط علی بن ابی طالب است؛ و
صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمْسِكُهُ؛ آن رویه روش حق است؛ و
باید گرفت و بدو نزدیک شد، و روز به روز نزدیکتر شد

تا صد در صد در پشت سر او قرار گرفت. و شیعه او شد؛ و به او ملحق شده و به بهشتی که او میرفته و برای آن در تکاپو بوده است رفت؛ و در تمام اعمال و اقوال از آن صراط تعدی و تجاوز نکرد که این خسران بزرگی است.

مرحوم محدث قمی نقل کرده است از کتاب

«مصابیح الانوار»:

قَالَ: بَلَّغْنَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَهَى

كَبِدًا مَشْوِيَةً

عَلَى خُبْزَةٍ لَيْنَةٍ فَأَقَامَ حَوْلًا يَشْتَهِيهَا ثُمَّ ذَكَرَ ذَلِكَ
لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ صَائِمٌ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ فَصَنَعَهَا
لَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَفْطُرَ قَرَّبَهَا إِلَيْهِ، فَوَقَفَ سَائِلٌ بِالْبَابِ.
فَقَالَ: يَا بُنَىَّ احْمِلْهَا إِلَيْهِ لَا نَقْرَأُ صَحِيفَتَنَا غَدًا

أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا^۱

«گفته است: به ما چنین خبر رسیده است که

روزی امیر المؤمنین علیه السلام اشتها کردند که
جگر کباب شده و یا بریان شده ای را با نان نرم
بخورند؛ همینطور این امر طول کشید و یک سال بر
آمد که پیوسته حضرت این اشتها را داشتند ولی ابراز
نمی نمودند؛ پس از یک سال درحالی که روزی از
روزها روزه بودند؛ به حضرت امام حسن علیه
السلام این مطلب را بازگو کردند؛ امام حسن برای
آن حضرت آماده ساخت؛ و چون هنگام افطار رسید
و امام حسن این طعام را به نزد پدر گذارد، که ناگهان
سائلی در خانه سؤال نمود.

حضرت فرمودند: ای نور دیده من! این طعام

را بردار و به سائل بسیار! برای آنکه ما در فردای

^۱ «سفينة البحار» طبع سنگی، ماده کبد، ج ۲، ص ۴۵۸

قیامت در صحیفه اعمال خود نخوانیم که: شما
طیباتِ خود را در زندگانی دنیا و پست خود از بین
بردید! و در این حیاتِ دنیّ و ناقابل، شما با طیبات
خود استمتاع نموده و بهره‌مند شدید!»!

حضرت در این بیان استشهاد فرموده‌اند به آیه

۱۹، از سوره ۴۹ از سوره الاحقاف

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدَّهَبْتُمْ
طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ
عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ
الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ.

«و روز قیامت روزی است که مردمان کافر را
بر آتش عرضه میدارند؛ و چنین به آنها خطاب میشود
که: شما طیبات و چیزهای پاکیزه و نفیس خود را در
زندگانی دنیا از بین بردید و مصرف نمودید! و با آنها
استمتاع کردید؛ و بنابراین در مقابل استکباری که در
زمین، به ناحق نمودید و بواسطه فسقی که کردید و
تجاوزی که نمودید؛ امروز به عذاب ذلت‌آمیز و
اهانت بخش و پست و خوار ساز خدا پاداش داده
میشوید!»!

صراط علی بن ابی طالب یگانه راه مستقیم
است

ملاحظه بفرمائید: علی بن ابی طالب که
خلیفه مسلمین است و حاکم بر جهان اسلام دلش
میل به جگر بریان کرده، و یک سال میگذرد؛ که
پیوسته با این اشتها دست به گریبان است^۱ و حال و

^۱ از اینکه یک سال طول کشید و حضرت حال و مجال گفتن را نداشتند

وقت و مجال آن را ندارد؛ و آن قدر بی اعتناست که وقت و حال خود را برای این امور حتی در مدّت طول یک سال به یک جمله که بگوید: جگر بریان میخوام ندارد؛ و خلیفه اسلام و مسلمین در حال روزه پس از یک سال در وقت افطار که در برابرش مطلوب خود را می بیند، دست دراز

کردن و لقمه برداشتن را با وجود سائل بر دم در، اشتغال به حیات پست و استمتاع به طیبات در زندگی حیوانی و دون مقام انسان می بیند؛ و از او میگذرد؛ و نه آنکه بگوید: نیمی از این را به این سائل بده! بلکه میفرماید: این ظرف خوراک را بردار و همه را به او بده! سائل سیر و گوارا بخورد؛ و ما تماشا کنیم که این حیات عُلیاست؛ این زندگانی و الا و بالا و عالی رتبه است؛ این زندگانی انسان و در صراط مستقیم انسانیت است که انسان ایثار کند؛ و به سائلی که گرسنه است و یا گرسنه نیست، ولی طلب طعام میکند، از غذا مُشتهای خود که سالی در

معلوم میشود که این داستان در حال خلافت بوده است که پیوسته مشغول اصلاح امور مسلمین بوده اند.

فکر تهیه آن بوده؛ و اینک در حال روزه میخواهد
تناول کند بگذرد و به سائل دهد.

اینست صراط مستقیم! شما را به خدا سوگند،
از حال تا روز قیامت فکر کنید! ببینید از این صراط
مستقیم تر سراغ دارید؟! و آیا میتوانید در ذهن خود
بهتر از این تصوّر کنید!؟

من هر وقت به این داستان و نظائر آن که
بحمد الله و المنة صفحات تاریخ ما را از روش آن
حضرت و سائر ائمه طاهرین پر کرده است، نظری
میکنم؛ و آنها را با طرز زندگانی خلفای جائز اسلام
مانند بنی امیه و بنی عباس که به نام اسلام و به نام
جانشینی رسول الله بر مردم حکومت میکرده‌اند
قیاس میکنم در یک دنیا از حیرت فرو میروم.

معاویه سفره‌هایی میگسترده که انواع و اقسام
لذیذترین غذای دنیا در آن تهیه شده بود غذاهایی
را برای او آماده می‌ساختند که از

مغز پسته و روغن مغز سر پرنده ای که نایاب و نادر الوجود بود تهیه میشد؛ و آن قدر میخورد که هر چه طول میکشید سیر نمی شد، و میگفت: من خسته شدم اما سیر نشدم!

و گویند: اطراف دهان او پیوسته زرد بود و رنگ غذا داشت؛ و آن قدر در غذا خوردن حریص و عجول بود که آستین لباس او پیوسته چرب بود؛ و یکی از پیراهن های او با همین آستین معروف؛ امروز در یکی از موزه های معروف جهان است؛ این صراط ضد صراط انسانیت است، و لذا امیر المؤمنین از معاویه به انسان معکوس و جسم واژگون در نامه خود تعبیر فرموده است:

وَ سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا
الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ^۱.

شاعر اهل بیت در عصر حضرت صادق علیه السلام گوید:

سَمَاءُ جَبَّارِ السَّمَا صِرَاطَ حَقٍّ فَسَمِي (۱) *** فَقال

^۱ رساله ۴۵ از رسائل «نهج البلاغه» ج ۲، ص ۷۳ از طبع عبده نامه ای که آن حضرت به عثمان بن حنیف نوشته اند.

فِي الذِّكْرِ: وَمَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى (٢)

هَذَا صِرَاطِي فَاتَّبِعُوا وَاعْتَصِمُوا بِمَا لَمْ يَأْتِكُمْ مِنْهُ لَتُخْذَعُوا (٣) ***

فَخَالَفُوا مَا سَمِعُوا وَالْخُلْفُ مِمَّنْ شَرَعَا (٤) ١

١ - خداوند جبار آسمان علی بن ابی طالب را

صراط حق اسم گذاری کرد.

٢ - و بنابراین علی به این نام نامیده شد. و

خداوند در قرآنش

١ «دیوان سید» ص ٦٤: تخريج از «أعيان الشيعة» ١٢: ٢١٤

فرمود: این گفتاری نیست که به دروغ افترا زده شده باشد.

بلکه این است صراط من، پس از آن پیروی کنید! و از متابعت ایشان فریب نخورده و به غیر آنها نگرائید! پس مخالفت آنچه از قرآن شنیدند نمودند و مخالفت از ناحیه کسی بوده است که در این کار پیشقدم شده است.»

مجلس پنجاه و دوم؛ در حقیقت صراط و
انحصار مصداق اعلاى آن به أمير
المؤمنين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. (آیه ۶ از سوره ۱ فاتحة

الكتاب)

«خداوندا! ما را به راه راست هدایت فرما!»

صراط مستقیم که در قرآن کریم بسیار از آن

یاد شده است، و در سنت نبویه و احادیث معصومین

صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين کثیر الدوران و

شایع است، همان راه راست است که در زبان پارسی

متداول و معمول است.

ما به حول و قوه خدا در این مجلس بطور

مستوفی از حقیقت صراط و سپس از حقیقت صراط
مستقیم بحث می‌نمائیم، تا بسیار واقعیت امر روشن
و واضح گردد؛ و این نیاز به دو مقدمه دارد:

الفاظ برای معانی عامه وضع شده‌اند

مقدمه اوّل: آنکه الفاظی که در زبان‌های

مختلف و نسبت به جماعت‌های متفاوت برای تفهیم

و تفهّم معانی وضع شده و استعمال

میگردند، دارای معانی کلیه هستند؛ نه آنکه معنای موضوع له و یا مستعمل فیہ آن، خصوص فردی از افراد آن معنی باشد.

مثلاً لفظ چراغ را که وضع کرده‌اند برای یک معنای کلی بوده است؛ و آن عبارت است از موجودی نورانی که در پرتو خود به مقدار سعه شعاعی خود موجودات تاریک را روشن میکند؛ در آن زمان چراغ منحصر بود به یک رشته که در ظرف روغنی میگذارند؛ و سر رشته را آتش زده، از آن روشنی و دود خارج میشود. و به این موجود خاص بدین کیفیت خاصه چراغ می‌گفته‌اند؛ سپس که چراغ نفت رائج شد؛ و نفت رائج شد؛ و نفت را در ظرفی سربسته ریخته و فتیله ای در آن گذارده؛ و روی فتیله حبابی از شیشه قرار میدادند؛ به این هم چراغ گفتند، بدون مختصر عنایتی در تغییر نام چراغ؛ گوئی همان معنای چراغی که در سابق با روغن بود؛ همان معنی بعینه در این چراغ نفتی حباب دار وجود دارد؛ پس خصوصیت روغن چراغ و دود فتیله دخالتی در معنای اسم چراغ نداشته؛ بلکه معنی همان معنای

کلی بوده که جسمی خود نورانی و نور بخش باشد؛
و چون این معنای کلی در این دو فرد از ساختمان
چراغ تفاوت نداشت؛ لذا به همان عنایت اولیه ای که
چراغ را برای آن فرد اول استعمال کردند به همان
عنایت برای فرد دوم نیز استعمال میکنند.

و همچنین پس از آنکه چراغ گازی اختراع
شد، و به دنبال آن چراغ کهربائی و برق پدید آمد؛ با
انواع و اشکال مختلف آن، به تمام آنها همان چراغ
را گفتند.

این مطلب اختصاص به لفظ چراغ ندارد؛ لفظ چراغ یک مثال بود که زده شد؛ تمام الفاظ از این قبیل هستند؛ در هر زبانی از السنه دنیا خواه حَضَری و خواه بَدَوی.

لفظ صراط نیز همینطور است؛ صراط یعنی راه و چیزی که با پیمودن آن از چیزی به چیز دیگر میتوان رسید؛ و واسطه و رابط بین آن دو چیز که با حرکت و سیر در واسطه، آن دو چیز با یکدیگر مربوط میشوند؛ خواه این راه طبیعی باشد یا صوری و یا مثالی و یا نَفَسی، با انحاء و اقسام مختلفی که در هر قسم آن میتوان تصوّر کرد؛ مثلاً فاصله رابط بین دو شهر و یا دو خانه را راه گویند؛ و فاصله رابط بین دو قطب الکتریک، و رگ‌های شریانی و وریدی بدن که خون را به قلب و از قلب به نقاط بدن میرساند، و خواندن کتاب که راه برای تحصیل علم است؛ و سفر در دریا و صحرا برای تجارت که راه برای کمک رساندن به خلق خدا و تهیه ما یحتاج آنهاست؛ و زراعت که راه برای تحصیل غذاست؛ و عبادت خدا که راه برای تقرّب بسوی اوست؛ و موت که راه برای

ورد در عالم برزخ است؛ و موت از برزخ که راه ورود
به عالم قیامت است؛ و اظهار شهادتین که راه برای
اسلام است؛ و ولایت که راه برای ایمان است. و
بالاخره برای وصول به هر چیزی اگر نیاز به واسطه
ای باشد آن را راه و صراط گویند. و معلوم است که
با وجود آنکه در تمام این مصادیق معنی و مفهوم
صراط صادق است و این صدق نیز صدق حقیقی
است نه مجازی؛ ولی بدیهتاً افراد این معنی و مفهوم
با یکدیگر تفاوت دارند؛ راه برای کرمان، غیر از راه

سنگش عدالت است؛ و راه وصول به محبوب،
غیر از راه به دست آوردن مجهول در معادلات جبری
است؛ و راه بهشت غیر از راه حلّ مسائل ریاضی
است.

مقدمه دوّم: در آیات کریمه قرآن و روایات
وارد از معصومین صلوات الله و سلامه علیهم
أجمعین وارد است که خداوند برای وصول به مقام
ارجمند انسانیت و فعلیت قوی و استعداد و تقرّب به
خدا، و لقاء و دیدار خدا، و طیّ مراحل و منازل
کمال، راهی معین فرموده است؛ و از پیمودن بعضی
از راهها نهی نموده است مثل آیه:

**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ
مَنِ اتَّبَعَنِي.** (آیه ۱۰۸، از سوره ۱۲: یوسف)

«بگو ای پیغمبر: که اینست راه من! که من از
روی بصیرت بسوی پروردگار مردم را به پیمودن این
راه میخوانم و دعوت میکنم؛ و نیز پیروان من از این
راه مردم را بسوی خدا میخوانند.»

و مثل آیه:

**إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنْ اهْتَدَى.** (آیه ۳۰، از سوره ۵۰: النجم)

«بدرستی که پروردگار تو داناتر است به

کسانی که از راه او گمراه شده‌اند؛ و او داناتر است به کسانی که راه یافته‌اند».

و مثل آیه: **و لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ**

تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. (آیه ۸۶، از سوره ۷: الاعراف)

«و در سر هر راهی منشینید که مردم مؤمن را

بیم دهید، و از راه

خدا باز دارید!!

صراط به سوی خدا، راهی باطنی از نفس انسان

به سوی خداست

چون این دو مقدمه روشن شد، حال میگوئیم

که: صراط الله، راه بسوی خداست؛ و چون خدا محلّ و مکان خارجی ندارد؛ پس مقصود راهی است که از نفس برای معرفت ذات اقدس او جلّ جلاله می باشد.

زیرا انسان از اوّل عمر تا آخرین لحظه حیات، حالات مختلف روحی دارد؛ و حرکات نفسانیه و ملکات اخلاقیه ای دارد که از تکرار اعمال و حالات در او بوجود آمده است؛ و دائماً از صورتی به صورت دیگر، و از حالی به حال دیگر، و از عقیده ای به عقیده ای دیگر، و از کمالی به کمال دیگر منتقل میشود؛ تا آنکه از مقربین گشته و از سابقین قرار گیرد؛ و اگر عنایت خدا دست او را بگیرد از کُمّین گردد؛ و اگر از متوسّطین باشد از اصحاب یمین شود؛ و اگر شیطان و نفس امّاره راهبر او باشد از اشقیاء و اصحاب شمال شود؛

در هر فرد از افراد بشر از درون و باطنِ نفس
او راهی است بسوی خدا؛ و تمام اعمالی را که در
ظاهر انجام میدهد طبق نقشه باطن اوست؛ آن راه
باطنی صراط است؛ و چون هر کس به نوبه خود
صفات خاصی دارد و ملکات و غرائز، و بالاخره
عقائد مخصوص و شاکله و منهاج اختصاص به خود
را دارد؛ بنابراین هر فرد از افراد بشر دارای راه خاصی
بسوی خداست؛ و از اینجا به خوبی معنای این کلام
معروف روشن میشود که: الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ
الْخَلَائِقِ.

و این راهها با کثرت و تعدد آنها در صورتی

مستقیم است که

راهرو را با اقصر فاصله و کوتاه‌ترین زمان به بهشتِ مرضاتِ خداوند جلیل و لقای حضرت او اندکاک و فنای محض در ذات او برساند؛ و این راه معرفت است که هر امامی از امامان مبین و شارح و مفصّل آنست؛ بلکه وجود امام نفس صراط و تحقق خارجی صراط مستقیم است.

امام صراط مستقیم است، تا پیروان از راه نفس او، همان راهی را که او رفته است بروند.

و چون امام از راه صفات خود سریع‌ترین و کوتاه‌ترین و نزدیکترین راه را بسوی خدا پیموده است؛ پس نفس امام راه مستقیم و صراط مستقیم بسوی خداست؛ که حقاً از شمشیر برنده‌تر و از مو باریک‌تر است.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ، وَالْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.^۱

یعنی صورت ناطقه نفس انسانی همان صراط

^۱ تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۵، طبع اسلامیّه

مستقیم است بسوی تمام خیرات؛ و آنست همان پلی
که در بین بهشت و دوزخ کشیده شده است.

و البتّه همان طور که ذکر شد تمام موجودات
این نشأه، ظهور و بروزی در نشأه قیامت دارند؛ و
صراط نیز ظهور و تجلّی ای دارد؛ و آن ظهور همین
راهی است که انسان در دنیا دارد؛ چون حقیقت دنیا
جهنّم: است؛ و صراط جهنّم راهی است که انسان در
دنیا بسوی خدا دارد؛ بعضی برای عبور از این صراط
می لنگند؛ و به جهنّم می افتند. و اینان

همان کسانی هستند که در شهوات منغمزند؛ و در مادیات و لذائذ دنیه غوطه خورده‌اند؛ ولی چون به خدا ایمان آورده، بودند لذا لنگان‌لنگان عبور میکنند.

در اختلاف عبور از صراط به حسب اختلاف

درجات انسانیت

در «تفسیر قمی» از حضرت صادق علیه

السلام روایت کرده است که فرموده‌اند:

الصراطُ أدقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ؛
فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ الْبَرْقِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ
مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَاشِيًا، وَ مِنْهُمْ
مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ حَبْوًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا فَتَأْخُذُ
النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَ تَتْرُكُ مِنْهُ شَيْئًا.^۱

«صراط از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر

است، پس بعضی از روی آن مانند سرعت برق

میگذرند، و بعضی مانند دویدن اسب؛ و بعضی از

روی آن پیاده عبور میکنند؛ و بعضی به رو در افتاده

^۱ «تفسیر مجمع البیان» طبع صیداج ۳ ص ۵۲۵.

و چهار دست و پا و بعضی خود را به صراط گرفته و
چسبانیده‌اند که نیفتند، ولی آتش مقداری از آنان را
فرا میگیرد و مقداری از بدنشان را وا میگذارد»

این راهها همگی راه بسوی خداست، غایة
الامر نسبت به حرکت نفوس مختلف، متفاوت
است. و به عبارت دیگر یک راه است، غایة الامر
سرعت و کندی عبور از این راه نسبت به نفوسِ
مختلف متفاوت است.

اقرب راهها و اقصر و اسرع آنها صراط امام

است، یعنی آن

طریقی را که امام به حسب شرائط مکان و زمان و مقتضیات و با وجود گرفتاری‌ها و موانع و مشکلات پیموده است؛ و بقیه راهها به حسب شدت قرب و یا بُعد به این راه از مقادیر و سهام متفاوتی از صراط مستقیم برخوردارند.

و بنابراین خوب واضح میشود که چگونه عَلِيُّ

عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.

در کیفیت پیمودن راه مستقیم

راهی را که انسان بسوی خدا دارد همان نفس اوست که همه باید از راه عبور از نفس به خدا برسند و چون نفوس از جهت پاکی و طهارت مختلفند، و از جهت صدق و صفا و شوائب انیت‌های شخصیه و استکبار و یا خلوص نیت و تزکیه سرّ متفاوتند؛ بنابراین راهها مختلف خواهد شد؛ و آن نفس که از هر جهت اخلاصش شدیدتر، و صدق و صفایش افزونتر، و تزکیه و طهارتش بهتر، و سرعت حرکتش عالی تر باشد آن صراط مستقیم و در بین جمیع نفوس حتی انبیاء، از رسول اکرم و علی بن ابی طالب و امامان به حق از ذریه آن دو بزرگوار

کسی را در استقامت طریق بهتر و یا مساوی سراغ
نداریم و لذا آنان سبیل اعظم و صراط اقوم می‌باشند.

أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ، وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ، وَ

شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ!^۱

«شما راه استوارترین؛ و گواهان این دنیای

فانی؛ و شفیعان آن عالم باقی برای مردم هستید!»

^۱ «از جمله فقرات زیارت جامعه کبیره.

حقیقت صراط مستقیم آن راهی است که بدون مختصر اعوجاج و انحرافی، انسان را بسوی وطن اصلی خود که حرم امن و امان الهی باشد، برساند؛ یعنی آن راه مستقیمی که او را حرکت دهد به نقطه بدء و مبدأ نزولش به این عالم.

انسان از مبدئی که به این عالم طبع نزول نمود، استعداد و قوه محض بود؛ در این عالم باید همه قوا و استعدادها را به فعلیت برساند، و عود کند و بازگشت نماید به همان نقطه با فعلیت تامه؛ راه بازگشت و کیفیت معاودت را صراط، و پاکی و طهارت و سرعت آن را در وصول، استقامت آن گویند.

تمام افراد بشر خواهی نخواهی باید این راه را طی کنند: چون همه آنان از صفات خدادادی و غرائز جبلی هر يك به نوبه خود برخوردارند؛ و از راه همین صفات و غرائز و کیفیت مجاهده و تطهیر آن به مرحله کمال خود میرسند؛ و کشف حقیقت برای آنها میشود؛ و به مقام لقاء الله نائل می آیند؛ ولی فرق است بین آن کسانی که با تجلیات جمالیه حضرت حقّ به لقاء الله نائل

میگردند؛ و بین کسانی که با تجلیات جلالیه و قهاریه، کشف حجب از آنان میگردد و بواسطه ظهور و بروز اسمائی از خداوند چون الجبار و شدید العقاب و المنتقم و أمثال آنها به نقطه بازگشت خود میرسند.

انسان بواسطه نسیان طبع و ماده و موت اختیاری و یا اضطراری بالاخره به مقصد میرسد و تجلیات ربّانیه در او بوجود می‌آید ولی بر حسب اختلاف درجات تکاملی نفوس، بهر مند شدن از

خصوصیات اسماء و صفات پروردگار تفاوت دارد؛ اگر با توجه به حقّ و استمداد از او و با نسیان و ترک نفس امّاره حرکت کند، راهش مستقیم است؛ یعنی در غور و بهره برداری از صفات خود، راه راست را طیّ میکند؛ و اگر در هر لحظه هر کاری و حادثه ای که برای او پیش آید، به وجدان خودش مراجعه کند؛ و اگر شوائبی از نیت‌های دور کننده و رنگ‌های شهوت‌آمیز و غضب آلوده و خاطرات وهمیه و شیطنیه در او باشد آنها را ردّ کند؛ و کار را بدون این اساس بجای بیاورد، آن کس در صراط مستقیم قدم زده است.

چون انسان بر عمل و نیت خود بصیر است و می‌فهمد چه کار کرده و آیا عمل او از جنبه‌های افراط و تفریط دور بوده است یا نه؟

و اما اگر در نیت و خلوص انسان شائبه‌ای بود، آن انحراف موجب خروج از صراط مستقیم میشود؛ ولی هر چه انحراف کمتر باشد؛ بهره از صراط مستقیم بیشتر دارد؛ و هر چه انحراف افزون باشد بهره کمتر دارد.

مثلاً آن کسی که به فاصله پنج درجه، کردارش
از صراط مستقیم فاصله داشته باشد، بالاخره حظی
فراوان‌تر از صراط مستقیم دارد تا آن کسی که در
فاصله چهل و پنج درجه حرکت میکند؛ و اگر فاصله
به نود درجه برسد حرکت او ابدأً بهره‌ای از صراط
مستقیم نداشته؛ و اگر از ۹۰ درجه بگذرد و در جهت
عکس حرکت کند لا یزیدُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا و علاوه بر
اینکه از صراط مستقیم بهره‌ای نداشته، هر چه بیشتر
حرکت بیشتر در ظلمت فرو میرود، و پرده‌های
حجاب او افزوده

میگردد.

چون صراطی که انسان بسوی خدا دارد حقاً یک پلی نیست که از آهن و آجر و سنگ و اسفالت و نظائر آن باشد؛ یک راه نفسانی است؛ نفس باید حرکت کند و این صراط هم باید مطابق آن عادات و صفات نفسانی او بوده باشد.

هر مسیری یک نحوه خاصی است؛ و سیر در هر مسیری به گونه مختصّ به خود آنست؛ اگر انسان بخواهد مثلاً به مسجد برود باید راه زمینی طیّ کند؛ اگر بخواهد به مکه برود راه هوایی است و دریائی؛ و اگر انسان بخواهد بسوی خدا برود دیگر حرکت زمینی و هوایی و دریائی نیست؛ چون خدا جای مشخص و معین ندارد. او باید در صفات خود حرکت کند؛ این حرکت به شکل دگر است؛ و آن صراط صراط نفسانی است. آن عبور از جمیع انبیات در عالم حسّ و عالم مثال و عالم عقل است؛ و سپردن سراسر مراتب وجود و هستی را به حضرت حقّ سبحانه و تعالی.

و چقدر خوب و عالی عارف عالی مقدار شیخ

محمود شبستری در این باب سروده است:

جهان آن تو و تو مانده عاجز *** ز تو محروم تر

کس دید هرگز

چو محبوسان به یک منزل نشسته *** به دست

عجز پای خویش بسته

نشستی چون زنان در کوی ادبار *** نمی داری ز

جهل خویشان عار

دلیران جهان آغشته در خون *** تو سرپوشیده

ننهی پای بیرون

چه کردی فهم از دین العجائز *** که بر خود

جهل میداری تو جائز

زنان چون ناقصات عقل و دین اند *** چرا مردان

ره ایشان گزینند

اگر مردی برون آی و نظر کن *** هر آنچ آید به

پیشت زان گذر کن

میاسا یک زمان اندر مراحل *** مشو موقوف

همراه رَواحل

خلیل آسا برو حق را طلب کن *** شبی را روز و

روزی را به شب کن

ستاره با مه و خورشید اکبر *** بود حس و خیال

و عقل انور

بگردان زان همه ای راهرو روی *** همیشه لا

أَحِبُّ الْأَفْلِينَ گوی

و یا چون موسی عمران در این راه *** برو تا

بشنوی إِنِّي أَنَا اللَّهُ

ترا تا کوه هستی پیش باقی است *** جواب لفظ

أَرِنِي، لَنْ تَرَانِي است

حقیقت کهربا ذات تو گاه است *** اگر کوه توئی

نبود چه راهست

تجلی گر رسد بر کوه هستی *** شود چون خاک

ره هستی ز پستی

گدائی، گردد از یک جذبه شاهی *** به یک

لحظه دهد کوهی به کاهی

برو اندر پی خواجه به أسرا *** تفرج کن همه

آیاتِ کبری

برون آی از سرای امّ هانی *** بگو مطلق حدیث

مَن رآنی

گذاری کن ز کاف کنج کونین *** نشین بر قاف

قرب قاب قوسین

دهد حقّ مر ترا از آنچه خواهی *** نمایندت

همه اشیاء کما هی^۱

و نیز فرماید:

کتاب حقّ بخوان از نفس و آفاق *** مزین شو به

اصل جمله اخلاق

اصول خُلق نیک آمد عدالت *** پس از وی

حکمت و عفت، شجاعت

حکیمی راست گفتار است و کردار *** کسی کو

^۱ دیوان «گلشن راز» ص ۱۷ تا ص ۱۹

متصف گردد به این چار

ز حکمت باشدش جان و دل آگه *** نه گُربز^۱

باشد و نه مرد ابله

به عفت شهود خود کرده مستور *** شره

همچون خمود از وی شده دور

شجاع و صافی از ذل و تکبر *** مبرا ذاتش از

جبن و تهوّر

عدالت چون شعار ذات او شد *** ندارد ظلم از

آن خلُقش نکو شد

همه اخلاق نیکو در میانه است *** که از افراط و

تفریطش کرانه است

میانه چون صراط المستقیم است *** ز هر دو

جانبش قعر جحیم است

به باریکی و تیزی موی و شمشیر *** نه روی

گشتن و بودن بر او دیر

تا آنکه فرماید:

بسیطُ الذّات را مانند گردد *** میان این و آن

پیوند گردد

نه پیوندی که از ترکیب اجزاست *** که روح از

^۱ گربز به معنای جربزه است.

وصف جسمیت مبراست

چو آب و گل شود یکباره صافی *** رسد از حق

بدو روح اضافی

چو یابد تسویه اجزای ارکان *** در او گیرد فروغ

عالم جان

شعاع جان سوی تن وقت تعدیل *** چو

خورشید زمین آمد به تمثیل^۱

اسامی و اعتبارات مختلفه منازل واقعه در

صراط

باری، منازل و مراحل را به اختلاف عبارات

و تفاوت اعتبارات تعبیر فرموده و عبور از صراط را

بر این اعتبارات منوط دانسته‌اند:

بعضی صراط را عبارت از نفس دانسته و

عبور از آن را به عرفان آن دانسته‌اند که و مَنْ عَرَفَ

نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ،^۲ و یا به تطهیر و نمو آن که قَدْ

أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا^۳ و یا إِمَاتَهُ آن که أَمَاتَ نَفْسَهُ و أَحْيَى

قلبه.^۴

^۱ «گلشن راز» ص ۵۵ و ۵۶

^۲ «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۲، ص ۳۲

^۳ آیه ۹، از سوره ۹۱: الشَّمْسُ

^۴ در «نهج البلاغه» خطبه ۲۱۸، و از طبع مصر مطبعه عیسی البابی الحلبی با

و بعضی عبارت از دنیا گرفته‌اند و مقصود از دنیا

در اینجا ما سَوَى اللَّهِ است چنانکه فرمود: أَخْرِجُوا مِنْ

الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ^۱.

و بعضی انیت و هستی دانند چنانکه گوید:

بَيْنِي وَ بَيْنَكَ إِنِّي يُنَازِعُنِي *** فَارْفَعْ بِلُطْفِكَ إِنِّي

مِنَ الْبَيْنِ.

و بعضی عبور از دو صراط ظاهر و باطن؛ و یا

دنیا و آخرت؛ و یا شریعت و طریقت دانند؛ و یا عالم

شهادت و غیب؛ و یا عالم خلق و امر دانند.

و بعضی صراط را سه منزله دانسته‌اند: طبع و

مثال و عقل و عبور

تعلیقات شیخ محمد عبده ج ۱، ص ۴۳۹ وارد است که: قَدْ أَحْيَى عَقْلَهُ وَ
أَمَاتَ نَفْسَهُ.

^۱ «نهج البلاغه» خطبه ۲۰۱، ج ۱، ص ۴۱۸

از این منازل را وقوف بر مطلوب شمرند.

و بعضی عبور از چهار مرحله دانسته‌اند؛ چنانکه

از بایزید بسطامی نقل شده است که گفت: روز اوّل

دنیا را ترك كردم؛ و روز دوّم آخرت را ترك كردم؛ و

روز سوّم از ما سوّى الله گذشتم؛ و روز چهارم

پرسیدند: ما تُريدُ؟ چه میخواهی؟ گفتم: أريدُ أن لا

أريدَ، میخواهم چیزی نخواهم.

و این اشاره به همان مطلبی است که بعضی

در تعیین منازل اربعه گویند: اوّل ترك دنیا؛ دوّم ترك

عقبی؛ سوّم ترك مولى؛ چهارم ترك ترك.

و بعضی عوالم را پنج خوانده‌اند و آن را عوالم

حَضْرَاتِ خَمْسٍ گویند؛ چنانچه در دعای منسوب به

مولى الموالى أمير المؤمنين عليه السلام وارد است که:

اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ،

وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ، وَ سِرِّي

بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ؛ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.^۱

و نیز محیی الدین عربی در ضمن صلوات

^۱ «بحار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۳۹۳.

خود بر خاتم الانبياء محمد بن عبد الله صلى الله عليه
و آله و سلم گوید:

مُحْصَى عَوَالِمِ الْحَضْرَاتِ الْخَمْسِ فِي وُجُودِهِ؛ وَ كُلِّ
شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ.

و بعضی این عوالم پنجگانه را به عوالم طبع
و مثال و عقل و سرّ و ذات تعبیر فرموده‌اند.

و بعضی طرق زمینی را هفت و طرق آسمانی را

هفت دانسته و مراد از اَرْضِین سَبْع را حجابهای ظلمانی

و مراد از سَمَوَاتِ سَبْع را حجابهای ملکوتی و نورانی

دانسته‌اند.

و بعضی مجموع را هفت عالم حسّ و مثال و

عقل و سرّ، و سرّ مُسْتَسَرّ، و سرّ مُقَنَّعٌ بِالسَّرِّ و ذات

دانسته‌اند و در روایات نیز به هفت حجاب وارد شده

است.

و بعضی عوالم را ده عالم شمرده‌اند چنانکه

در روایت عبد‌العزیز قراطیسی، حضرت صادق علیه

السّلام به او میفرمایند: ایمان دارای ده مرتبه است

مانند نردبان ده پله؛ و نیز در روایت وارد است که

سلمان فارسی هر ده درجه از ایمان را دارا بود.

و مرحوم خواجه نصیر الدّین طوسی در

«أوصاف الأشراف» منازل را به شش مرحله تقسیم

نموده و پنج مرحله نخستین را هر یک به شش

قسمت توزیع نموده و با منزل آخر که فقط برای آن

یک مرحله ذکر کرده است مجموعاً عوالم را منتهی

به سی و یک عالم نموده است.

و بعضی حجابها را هفتاد حجاب دانسته‌اند

چنانچه مجلسی رضوان الله علیه از «کشف الیقین» با

إسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

روایت کرده است که درباره معراج آن حضرت

میفرماید - تا میرسد به آنکه میفرماید: فَتَقَدَّمْتُ

فَكُشِفَ لِي عَنْ سَبْعِينَ حِجَابًا.^۱

و بعضی منازل را یکصد عدد شمرده‌اند؛

چنانکه خواجه عبد الله انصاری در «منازل السائرین»،

منازل را به ده عدد، و هر یک را به ده

^۱ «بحار» طبع کمپانی ج ۶، ص ۳۹۳.

قسمت تقسیم نموده؛ و مجموعاً یکصد منزل بیان فرموده است، و البته مجموع این یکصد منزل، یکصد اسم خداست، که یکی از آنها مخزون و مکنون یعنی پنهان است؛ و نود و نه عدد از آن معلوم است، و لذا در بسیاری از روایات خاصه و عامه وارد است که خداوند نود و نه اسم دارد.

و در «توحید و خصال» شیخ صدوق با سند متصل خود از سلیمان بن مهران از جعفر بن محمد از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.^۱

«بدرستی که برای خداوند نود و نه اسم است یعنی صد اسم منهای یک اسم؛ و کسی که آن را احصاء کند و بتواند بشمارد داخل در بهشت میشود.»

و در بعضی از روایات برای خداوند سیصد و شصت و یک اسم معین فرموده‌اند؛ چنانکه از ابراهیم

^۱ «توحید» صدوق، ص ۱۹۴؛ و «خصال» ص ۵۹۳

بن عمر از حضرت صادق علیه السلام وارد است.^۱
و بعضی حجاب را هزار گرفته‌اند همچنان که
اسماء خدا را هزار دانسته‌اند. و بعضی هزار و یک
منزل دانسته‌اند.

از ره نفس تا به کعبه دل *** عارفان را هزار و

یک منزل

^۱ اصول کافی ج ۲ ص ۲۲

و بعضی به هفتاد هزار حجاب تصریح کرده‌اند چنانکه از «کشف الیقین» از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که آن حضرت فرمودند: «چون من به حجاب پروردگار خود رسیدم، داخل در هفتاد هزار حجاب شدم، که بین هر حجابی با حجاب دیگر از حجابهای عزت و قدرت و بهاء و کرامت و کبریائیت و عظمت و نور و ظلمت و وقار و کمال بود، تا آنکه به حجاب جلال رسیدم.»^۱

عرفاء عالیقدر اسلام سفرهای نفس انسان را بسوی خدا تا آخرین مرحله آن به چهار سفر تقسیم کرده‌اند و حکماء عظیم الشان ما نیز به تبعیت از آنان اسفار را چهار عدد میدانند.

در اسفار اربعه نفس در مراحل کمال

مرحوم صدر المتألهین شیرازی (قدّه) در کتاب «أسفار» گوید:

وَ اعْلَمَ أَنَّ لِّلْسَلَّكَ مِنَ الْعُرْفَاءِ وَ الْأَوْلِيَاءِ أَسْفَاراً

^۱ بحار الانوار ج ۶ ص ۳۹۵

أَحَدُهَا السَّفَرُ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ.

وَ ثَانِيهَا السَّفَرُ بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ.

وَ السَّفَرُ الثَّالِثُ يُقَابِلُ الْأَوَّلَ لِأَنَّهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى

الْخَلْقِ بِالْحَقِّ.

وَ الرَّابِعُ يُقَابِلُ الثَّانِيَ مِنْ وَجْهِ لِأَنَّهُ بِالْحَقِّ فِي

الْخَلْقِ.^١ «و بدانکه از برای سالکین راه خدا از عرفاء

بالله و اولیای خدا چهار سفر است:

اوّل سفر از خلق بسوی حقّ، دوّم سفر در حقّ

با حقّ؛ سوّم که مقابل سفر اوّل است، سفر از حقّ

بسوی خلق است؛ و چهارم که

^١ «أسفار اربعة» طبع حروفی، ج ١، ص ١٣

از جهتی در مقابل سفر دوّم است، سفر در خلق
است با حقّ».

و چون عشق و مستی و شور و غوغاء در
سلوک فقط در سفر اوّل است و در بقیه اسفار
طمأنینه و سکینه و قرار است، شاید بر این اساس
معنای شعر حافظ که فرماید:

نگویمت که همه ساله می پرستی کن *** سه ماه
می خور و نه ماه پارسا می باش

روشن شود، زیرا یک دوره سفر که شامل
چهار مرحله است؛ یک ربع اوّل آن را که سفر اوّل
است به می خوری و سه سفر دیگر را به پارسائی
تعبیر فرموده است.

مرحوم حکیم الهی آخوند ملا محمد رضا
قمشه ای راجع به کیفیت اسفار اربعه مطالبی بیان
فرموده است؛ و محصلش آنست که: سفر اوّل که از
خلق بسوی حقّ است، به رفع حجابهای ظلمانیه و
نورانیه است.

و حُجَب ظلمانیه متعلّق به نفس و حجب
نورانیه متعلّق به قلب و روح است؛ که باید سالک از

انوار قلبیه و اضواء روحیه بگذرد؛ و از مقام نفس به قلب، و از قلب به روح و از روح به مقصد اقصی حرکت کند.

پس عوالم میان سالک و حقیقت او سه عالم است؛ و تمام حجابهایی که در اخبار بیان شده، و یا در لسان بزرگان آمده است همگی راجع به این سه حجاب است.

وقتی این سه حجاب برداشته شد؛ و این سه عالم، یعنی نفس و

قلب و روح، طیّ شد سالک به مقام معرفت جمال
حقّ میرسد؛ و ذات خود را در حقّ فانی میکند؛ و
بنابراین اینجا را مقام فناء در ذات گویند؛ و در اینجا سه
مقام است: مقام سرّ و خفیّ و أخفیّ که در سفر دوّم
می باشد.

در عبور از عوالم هفتگانه برای حصول کمال

انسان

و گاهی در مقام روح تعبیر به عقل کرده اند؛
و نظر به تفصیل شهود معقولات، مقام عقل را غیر از
روح گرفته اند؛ و بنابراین اساس، مجموع مقامات در
سفر اوّل و دوّم، هفت مقام است:
مَقَامِ نَفْسِ، مَقَامِ قَلْبِ، مَقَامِ عَقْلِ، مَقَامِ رُوحِ،
مَقَامِ سِرِّ، مَقَامِ خَفِيِّ، مَقَامِ اُخْفِيِّ.

و این هفت مقام مراتب ولاء و بلاد عشق
است که مولوی رومی فرموده است:

هفت شهر عشق را عطار گشت *** ما هنوز اندر

خم یک کوچه ایم

و چون سالک از مقام روح بگذرد؛ و جمال حقّ
بر او متجلی گردد؛ و خود را در ذات حقّ فانی کند، سفر

اول او به پایان رسیده، و وجود او حقانی میگردد و محو
بر او عارض میشود؛ و به مقام ولایت میرسد و از
موقف ذات که مقام سرّ است شروع میکند در سفر
دوم، و در یکایک از کمالات سیر میکند تا آنکه جمیع
کمالات حق را مشاهده و خود را در تمام اسماء و صفات
فانی می بیند؛ فَبِهَ يَسْمَعُ وَ بِهَ يَبْصُرُ وَ بِهَ يَمْشِي وَ بِهَ يَبْطِشُ.
و عَالَمِ سَرِّ مَقَامِ فَنَاءِ دَرِ ذَاتِ اسْتِ وَ عَالَمِ خَفِيِّ كِه
عالی تر است مَقَامِ فَنَاءِ دَرِ صِفَاتِ وَ اسْمَاءِ وَ اَفْعَالِ اسْتِ
وَ عَالَمِ اَخْفِيِّ مَقَامِ فَنَاءِ اَزِ دُو

فناء ذات و فناء صفت است که از هر دو عالی تر

و آخرین مرحله سفر دوّم است.^۱

و اگر می‌خواهی بدین گونه تعبیر کن که: عالم

سرّ، فناء ذات اوست که آخرِ سفرِ اوّل و اوّل سفرِ دوّم

است و عَالَمِ خَفَاءِ مقام فناء در الوهیت است و عَالَمِ

أَخْفَاءِ مقام فناء از هر دو فناء است؛ پس در این صورت

دائره ولایت تمام میشود؛ و سفر دوّم به پایان میرسد؛ و

فنای او منقطع میگردد؛ و قدم در سفر سوّم میگذارد.

پس سفر اوّل عبور از عَالَمِ نَاسُوتِ و مَلَکُوتِ و

جَبَرُوتِ است، و سفر دوّم عبور از عَالَمِ لَآهُوتِ است؛

امّا سفر سوّم که سفر از حَقِّ بسوی خلق است با حَقِّ،

از سفر دوّم عالی تر است. بدین معنی که سُکْر و مَحْو از

بین می‌رود؛ و با وجود فناء در حَقِّ و فناء در صفات حَقِّ

و فناء از فناء، سالک در مقام افعال سلوک میکند و با

^۱ حکیم سبزواری در حاشیه «أسفار» طبع حروفی ج ۱، ص ۲۱ فرموده است: «وَأَمَّا الْفَنَاءُ فَلَهُ مَرَاتِبٌ: الْمَحْوُ وَالطَّمْسُ وَالْمَحَقُّ. فَالْمَحْوُ فَنَاءُ أَفْعَالِ الْعَبْدِ فِي فِعْلِ الْحَقِّ تَعَالَى، وَالطَّمْسُ فَنَاءُ صِفَاتِهِ فِي صِفَتِهِ وَالْمَحَقُّ فَنَاءُ وَجُودِهِ فِي وَجُودِهِ».

و بنابراین مراتب فناء را بعکس مرحوم حکیم قمشه ای دانسته است.

مَحْوُ تامّ، باقی به بقاءِ حقّ میگردد؛ و تمام عوالم جبروت
و ملکوت و ناسوت را به اعیانها و لوازمها مشاهده
میکند؛ و از معارف ذات و صفات و افعال خبر میدهد^۱

در کیفیت اسفار اربعه

و حکیم متألّه علامه میرزا محمد حسن نوری

فرزند حکیم

^۱ «أسفار» طبع حروفی ج ۱، حاشیه ص ۱۳ به بعد

الهی علامه ملا علی نوری قدس الله سرهما راجع
به کیفیت اسفار اربعه مطالبی دارد که از نقطه نظر فهم
عمومی ساده‌تر و شیرین‌تر و دلنشین‌تر است، و
محصلش اینست که:

انسان تا وقتی که در سلوک علمی و نظری
قدم نگذارده است، دائماً مشاهده کثرت را میکند و
از مشاهده وحدت غافل است، و در این حال کثرت،
حاجب از وحدت است؛ و چون شروع در سلوک
علمی می‌نماید و از آثار به دنبال مؤثر و از موجودات
به دنبال صانع می‌رود کثرات شیئاً فشیئاً مضمحل
شده، و تبدیل به وحدت صرفه حقه حقیقه می‌گردد؛
بطوری که ابداً کثرت را نمی‌بیند؛ و نظر به اعیان
موجودات نمی‌کند؛ و غیر از وحدت چیزی مشاهده
نمی‌نماید؛ و در این حال وحدت حاجب کثرت
است؛ و بواسطه استغراق در مشاهده وحدت از
مشاهده کثرت چشم بسته است.

و منزله این منزل در سلوک حالی، منزله سفر
اول است برای سالک عارفی که ملا صدرا در کتاب
بیان فرموده؛ و آن سفر از خلق است بسوی حق؛

یعنی از کثرت بسوی وحدت.

و زمانی که به عالم وحدت رسید و از مشاهده کثرت محجب شد با سلوک علمی از ذات حقّ استدلال میکند در اوصاف حقّ؛ و اسماء حقّ، و افعال حقّ یکی پس از دیگری، و مرتبه ای پس از مرتبه دیگر. و این مرتبه به منزله سفر دوّم از سلوک حالی که سفر در حقّ است به حقّ است می باشد.

اما در حقّ است به جهت آنکه این سفر در

صفات حقّ و

اسماء و خواصّ حقّ است؛ و اماّ به حقّ است به جهت آنکه سالک در این حال متحقّق به حقیقت حقّ است و از انّیت و هستی تمام کثرات عالم و اعیان خارجیّه بیرون آمده و خارج شده است.

و در اینجا چه بسا صدر سالک منشرح گردد، و عقده از زبانش گشوده شود، و ملاحظه وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت بنماید؛ و هیچ یک از این دو، حاجب دیگری نباشد؛ و جامع هر دو نشأتین گردد؛ و برزخ بین مقامین شود؛ و قابلیت تعلیم ناقصان، و مرشد ضعفاء العقول و النفوس گردد.

و منزله این مرتبه از سلوک حالی و عملی، منزله سفر سوّم است که از حقّ است بسوی خلق با حقّ.

و از این مرحله بالاتر و عالی‌تر، مرحله دیگری هم هست که بسیار ادقّ و اتقن و اکمل است؛ و آن استدلال از وجود حقّ و وجود غیر حقّ به حقّ است؛ بطوری که در برهان، واسطه برای وجود او و وجود غیر او نباشد؛ و این را برهان لمّ و طریقه صدیقین تسمیه

و این مرتبه به منزله سفر چهارم است که در

خلق است با حق^۱.

انسان کامل دارای صورت انسانیت است

حالا اگر ما بخواهیم در بین همه موجودات

کسی را بیابیم که در تمام خصوصیاتش در این اسفار

اربعه بر صراط مستقیم و نهج قویم بوده باشد،

افکارش، ملکاتش، عقائدش، کیفیت طیّ منازل و

مراحل و فنائش در ذات حضرت احدیت همه و همه

بہتر و عالی تر باشد و از نقطه نظر عبور از مراحل

نفس در هر آن در سیر بوده و هیچ اعوجاج و

^۱ «اسفار» طبع حروفی ج ۱، تعلیقه ص ۱۶ و ۱۷

و مرحوم سبزواری در ص ۱۸ از «اسفار» در تعلیقه آن راجع به اسفار اربعه

مطالبی بیان داشته است که حاصل آن اینست: شیخ محقق کمال الدین عبد

الرّزّاق کاشی (قدّه) چنین فرموده است: ﴿السّفَرُ هُوَ تَوَجُّهُ الْقَلْبِ إِلَى الْحَقِّ

تَعَالَى﴾. و ﴿الْأَسْفَارُ أَرْبَعَةٌ: الْأَوَّلُ هُوَ السَّيْرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَنَازِلِ النَّفْسِ إِلَى

الْوَصُولِ إِلَى الْإِفْقِ الْمُبِينِ وَهُوَ نَهَايَةُ مَقَامِ الْقَلْبِ وَ مَبْدَأُ التَّجَلِّيَّاتِ الْأَسْمَائِيَّةِ﴾.

الثّانِي هُوَ السَّيْرُ فِي اللَّهِ بِالْإِتِّصَافِ بِصِفَاتِهِ وَ التَّحَقُّقِ بِأَسْمَائِهِ إِلَى الْإِفْقِ الْأَعْلَى

و نَهَايَةُ الْحَضْرَةِ الْوَاحِدِيَّةِ.

الثّالِثُ هُوَ التَّرَقِّيُّ إِلَى عَيْنِ الْجَمْعِ وَ الْحَضْرَةِ الْوَاحِدِيَّةِ وَ هُوَ مَقَامُ قَابِ قَوْسَيْنِ

مَا بَقِيَ الْإِثْنَيْنِيَّةَ، فَإِذَا ارْتَفَعَ فَهُوَ مَقَامُ «أَوْ أَدْنَى» وَ هُوَ نَهَايَةُ الْوَلَايَةِ.

الرّابِعُ السَّيْرُ بِاللَّهِ عَنِ اللَّهِ لِتَكْمِيلِهِ وَ هُوَ مَقَامُ الْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ الْفَرْقُ بَعْدَ

الْجَمْعِ - انْتَهَى.

و سپس مرحوم سبزواری برای مرتبه احدیت و واحدیت و معنای قلب و

روح و معنای عوالم سبعة در نزد عرفاء که به تفسیر او طبع و نفس و طبع و

قلب و روح و سرّ و خفی و اخفی است توضیحات مفیدی داده است.

انحرافی نداشته باشد، این حقیقت صراط مستقیم است و آن امام است؛ که باید الگو و اسوه قرار گیرد؛ اولاً در مقام تکوین حقیقت صراط است؛ و راه برای وصول به مدارج کمال است؛ و ثانیاً در مقام تشریح مقتدی و راهنماست؛ و این همان معنی است که در روایت وارد است که صورت انسانیت صراط مستقیم است. و در تفسیر آیه شریفه **وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ** در روایت وارد است که مراد صراط علی بن ابی طالب است.

چون مراد از صورت انسانیت همان مرحله فعلیت محضه است که اعلا و احسن و اتقن آن در علی بن ابی طالب است؛ و اما مردم معمولی دارای صورت انسانیت فعلیه نیستند؛ اینها قابلیت تحقق آن را دارند، اگر بواسطه گناهان عمیق صورت انسانیت را مبدل نموده باشند.

باری افراد بشر در مقام تکاملند، ولی کامل نیستند؛ و صورت انسانیت اختصاص به شخص کامل دارد. چون انسان وقتی که نطفه است دارای صورت انسانیت نیست، این در حال تکامل است.

بعد جنین میشود و دارای صورت انسانیت نیست، و بعد در دنیا می آید صورت فعلیه ندارد، بچه است، بازی میکند، جوان میشود، در همه حال صورت حیوانیت دارد، چون هنوز به آن مقصدی که انسان برای وصول به آن آفریده شده است نرسیده است، و فقط در آن صورت، صورت فعلیه انسانیت تحقق پیدا میکند، شخصی که شهوت ران است صورت انسانیت ندارد، این صورت همان حیوانی را دارد که دارای این خصوصیت از شهوت است.

اما اگر انسان در تمام مراحل استعداد و قوه رو

به فعلیت تامّه برود و تمام جهاتی را که خداوند بالقوّه به او عنایت کرده است در راه قرب حضرت او به، مرحله فعلیت برساند، و انسان کامل شود دارای صورت انسانیت میگردد، الْحِكْمَةُ صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالَمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًّا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ.

زیرا که حکمت آنست که نفس ناطقه انسان

عالم عقلانی گردد

که از هر جهت مشابه با عالم عینی خارجی گردد؛
حکیم یعنی کسی که صورت انسانیت را تامّ و تمام
کرده و خود را عالم عقلی نموده است.

همان طور که ما در خارج یک عالم طبیعی
داریم، حکمت علمیه و عملیه که سیر آفاقی و انفسی
است علماً و عملاً انسان را یک عالم عقلی میکند؛ و
آن انسان، انسان مجرد است و آن انسانی است که از
زمان و مکان خارج است؛ و تحدید و تضییق جهات
او را محدود و مقید نمیکند؛ و آن انسانی است که
اقرب حجب بسوی خداست و آن انسانی است که
اسم اعظم خداست؛ و از فرشته برتر است. و آن
انسانی است که بین او و حضرت احدیت هیچ ملک
مقرّب و پیامبر مرسل نمی تواند فاصله شود.

این انسان به مقامی که **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ** است
میرسد؛ و فانی در عقل کلّ و نور کلّ میگردد؛ و از او
به انسان **مُقَرَّبٌ** و **مُخْلِصٌ** تعبیر می نمایند؛ و لیکن
بعد از فناء که به عالم بقاء پیدا کرده است و جامع
جمیع صفات حقّ متعال و اسماء حسناى او شده
است، و نه تنها در ذات خدا بلکه تمام اسماء و
صفات حقّ در او ظهور و بروز کرده است؛ اینست

صورت انسانیت.

مراد از صراط مستقیم در قرآن علی بن ابی

طالب است

حال اگر ما واقعاً بخواهیم مصداق اتمّ و اکمل

برای چنین صورت فعلیه ای در خارج بیابیم، آیا امیر

المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نخواهد

بود؟ یعنی اوست که وجودش، سرّش، عقیده‌اش،

حرکتش، فعلش، ظاهرش، باطنش، دنیا و آخرتش،

جسم و روحش،

در آن صراط مستقیم است، و او راهنمای بهشت است؛ و او صراط بین دوزخ و جنت است، یعنی هر کس بخواهد به بهشت رود باید از این صراط رود، چون سعه و قدرت و ظرفیت و جاذبه آن نفس مقدّسه، این طور مردم را به آن مقصد عالی میخواند. ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید *** تا مگر لطف

شما پیش نهد گامی چند

و لذا در روایات داریم که أمير المؤمنين صراط مستقیم است و یا ولایت و امامت صراط مستقیم است.

مرجع و مآل تمام این تعابیر به یک چیز است و آن حقیقت صراط است؛ و آن صراط محض است. البته اینکه عرض شد از نقطه نظر همان جنبه ارائه مطلب است ولی بعداً إن شاء الله ذکر میکنیم که صراط مستقیم، که نفس خارجی امام است یک جامعیت دیگر هم دارد که از این معنی بس عالی تر و راقی تر است.

روایات وارده در اینکه مراد از صراط مستقیم

علی بن ابی طالب است

و علی کلُّ تقدیر درباره اینکه علی بن ابی

طالب علیه السّلام صراط مستقیم است روایات
بسیاری از طریق خاصّه و عامّه وارد است.

در تفسیر آیه مبارکه: **وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي**

مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ
ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. (آیه ۱۵۳، از سوره ۶:

الانعام)

در کتاب نفیس و عزیز «غایة المرام» یک

روایت از عامّه و ده روایت از خاصّه نقل میکند که

مراد از صراط مستقیم در این

آیه شریفه علی بن ابی طالب است.

اما آن روایتی که از عامّه نقل میکند حدیثی

است که از شیرازی که از اعیان علماء عامّه است و

کتابی در مناقب دارد از قتاده از حسن بصری در آیه

شریفه: **وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ** نقل میکند

که:

قَالَ: يَقُولُ: هَذَا طَرِيقُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ

ذُرِّيَّتِهِ طَرِيقُ مُسْتَقِيمٍ وَ دِينُ مُسْتَقِيمٍ فَاتَّبِعُوهُ وَ تَمَسَّكُوا

بِهِ فَإِنَّهُ وَاضِحٌ لَا عِوَجَ فِيهِ.^۱

«گفت: مراد از صراط مستقیم که واجب

الاتباع است طریق علی بن ابی طالب و ذریه اوست

که راه راست و منهاج مستقیم است؛ پس باید از آن

پیروی کنید و بدان چنگ زنید! چون آن صراط و

منهاج بسیار روشن و واضح است و هیچگونه

انحراف و کج روی در آن نیست!»

و اما از روایت دهگانه خاصّه ما در اینجا سه

روایت را می آوریم:

مراد از صراط مستقیم در قرآن علی بن ابیطالب

^۱ «غایة المرام» طبع سنگی، ص ۴۳۴، باب ۲۰۹

اوّل: حدیثی است که از علیّ بن ابراهیم قمی

در «تفسیرش» از حضرت صادق علیه السّلام آمده

است که:

قال فی معنی الآیة: **وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا**

فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ قَالَ: الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ الْإِمَامُ

وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ قَالَ: يَعْنِي غَيْرَ الْإِمَامِ **فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن**

سَبِيلِهِ يَعْنِي تَفَرَّقُوا وَ تَخْتَلَفُوا فِي الْإِمَامِ.^۱

حضرت در تفسیر آیه: «و اینست راه من که

مستقیم است، پس از آن پیروی کنید و از راههای

دیگر پیروی نکنید؛ فرموده است: صراط مستقیم،

امام است؛ و مراد از راههای دگر که نباید پیروی شود

غیر امام است؛ و معنای اینکه شما را از راه خدا باز

میدارد اینست؛ که غیر امام متفرّق شدند و متشتّت

گردیدند و در امام دچار اختلاف شدند».

دوّم: حدیثی است از محمّد بن حسن صفار

در «بصائر الدرّجات» که با إسناد خود از ابو حمزه

ثُمّالی از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند:

^۱ «همان.

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: **وَ أَنْ**

هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ؛ هُوَ وَاللَّهُ عَلَيَّ، هُوَ وَاللَّهُ

الصِّرَاطُ وَالْمِيزَانُ^۱.

«أبو حمزه گوید از حضرت صادق علیه

السَّلام درباره گفتار خدا: که اینست راه مستقیم من

پس واجب است بر شما که از آن متابعت کنید،

پرسیدم مراد از راه چیست؟!»

فرمود: سوگند به خدا که مراد از صراط

مستقیم علیّ است سوگند به خدا که علیّ صراط

است و علیّ میزان اعمال است.

سوّم، حدیثی است که محمد بن مسعود

عیاشی با اسناد خود از بُریدِ عَجَلیّ از حضرت صادق

علیه السَّلام روایت میکند که قَالَ:

وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا

السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ

^۱ «غایة المرام» طبع سنگی، ص ۴۳۴، باب ۲۱۰

قَالَ: تَدْرِي مَا يَعْنِي ب صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا؟!
قُلْتُ: لَا.

قَالَ: وَكَأَيَّةِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ.

قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي فَاتَّبِعُوهُ؟ قُلْتُ لَا، قَالَ:
عَلِيٌّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ؟

قُلْتُ: لَا!

قَالَ: وَ اللَّهِ وَكَأَيَّةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ

قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ؟

قَالَ يَعْنِي سَبِيلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

«حضرت صادق علیه السلام به بُرید عجلّی

در تفسیر این آیه شریفه که میفرماید: و اینست راه

راست من که باید از او پیروی کنید! و از راههای

دیگر پیروی مکنید که شما را از راه خدا باز میدارند،

فرمودند:

آیا میدانی که خداوند از صراط مستقیم چه

^۱ «غایة المرام» ص ۴۳۴، باب ۲۱۰

چیزی را منظور داشته است؟!

بُرید گوید: عرض کردم: نمیدانم.

حضرت فرمودند: مراد ولایت علیّ بن اَبی

طالب و اوصیای بعد از آن حضرت است.

فرمودند: آیا میدانی مراد از آن کسی که باید

از او پیروی

کرد چیست؟

فرمودند: مرادِ خداوند علیّ بن ابی طالب
صلوات الله علیه است.

فرمودند: آیا میدانی مراد از آن راههائی را که
نباید از آن پیروی کرد که انسان را از راه خدا باز
میدارد کدام است؟!

عرض کردم: نمیدانم!

فرمودند: مراد و منظور خدا ولایت فلان و
فلان است.

فرمودند: آیا میدانی که مراد از راهی که باید
از آن پیروی کرد؛ و در صورت پیروی از راههای
دیگر انسان را از پیروی از آن راه باز میدارد کدام راه
است؟

فرمودند: خداوند از آن راه علیّ علیه السّلام
را قصد کرده است.

در تفسیر آیه شریفه:

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي
سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (آیه ۲۲، از سوره ۶۷:

الملك)

در «غایة المرام» یک روایت از طریق عامّه و

سه روایت از طریق خاصه وارد است که مراد از صراط مستقیم در آن علی بن ابی طالب است؛ و ما از طریق خاصه یک روایت از آن را می آوریم: محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از محمد بن فضیل از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت میکند که:

قال: قلت: **أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ**

أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ

ضَرَبَ مَثَلًا: مَنْ حَادَ عَنْهُ وَكَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا

عَلَىٰ وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَىٰ

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالصِّرَاطُ

المُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^۱.

«محمد بن فضیل گوید: از حضرت درباره

این آیه که میگوید: آیا کسی که به روی خود بر زمین

افتاده، و بدین قسم راه میرود، بهتر راه پیدا میکند؛ یا

آنکه مستوی القامه و استوار بر راه راست ایستاده و

راه میرود؟ پرسش کردم.

حضرت فرمودند: خداوند مثلی میزند؛ کسی

که از ولایت علی بن ابی طالب انحراف جوید، مانند

کسی است که به رو افتاده و بدین حال راه میرود؛ و

ابتداً راه را نمی یابد و به جائی پی نمی برد؛ و قرار داده

است کسی را که از علی بن ابی طالب پیروی کند،

مرد صحیح و استواری که ایستاده راه میرود؛ و در راه

راست قدم میگذارد؛ و راه را مییابد و مقصد را ادراک

میکند؛ و صراط مستقیم؛ امیر المؤمنین است.»

و اما آن یک روایتی که از طریق عامه وارد

شده است: راوی از عبد الله بن عمر روایت کرده

است که:

إِنَّهُ قَالَ لِي: إِنِّي أَتَّبِعُ هَذَا الْأَصْلَحَ فَإِنَّهُ أَوَّلُ النَّاسِ

^۱ «غاية المرام» ص ۴۳۵، باب ۲۱۲

إِسْلَامًا وَ الْحَقُّ مَعَهُ فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: **أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى
وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ:**
فَالنَّاسُ مُكِبُّونَ عَلَىٰ الْوَجْهِ غَيْرُهُ.^۱

«عبد الله بن عمر به من گفت: من از این مرد

أصلع پیروی میکنم؛ (مراد از اصلع حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام است چون اصلع به کسی
گویند که جلوی سرش مو نداشته باشد و حضرت
امیر این طور بودند) چون او اولین کسی است که
ایمان آورده است و پیوسته حق با اوست و من از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در
تفسیر این آیه **أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ** میگفت:
مردم همگی به روی خود به زمین افتاده‌اند غیر از
علی بن ابی طالب.»

و درباره آیه مبارکه: **وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**

بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ. (آیه ۷۴، از سوره ۲۳:
المؤمنون)

«و آن کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند از

^۱ «غایة المرام» ص ۴۳۵، باب ۲۱۳

جاده و صراط کنار می‌افتند و خارج میشوند»، در «غایة المرام» از طریق عامّه سه حدیث و از طریق خاصّه چهار حدیث آورده است که مراد از صراط ولایت اهل البیت است. و ما در اینجا از هر کدام از آنها یک روایت می‌آوریم: اما از طریق عامّه:

إبراهیم بن محمد حموی با إسناد خود از سعد بن طریف از أصبغ بن نباته از أمير المؤمنين علیه السلام در گفتار خدای تعالی: **وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ** روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: **عَنْ وَكَايْتِنَا** «مراد از پرت شدن و خارج شدن از صراط، خارج شدن از ولایت ما اهل بیت است.»

و اما از طریق خاصّه محمد بن عباس بن

ماهیار در تفسیر خود

^۱ «غایة المرام» ص ۲۶۳، باب ۵۶

فِيهَا نَزَلَ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ بِإِسْنَادِ خُودِ مِنْ حَضْرَتِ عَلِيٍّ

بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَوَايَتٍ مِيكَانْدُ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ خُدَا: **وَإِنَّ**

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ كِه قَالُ:

عَنْ وَلايْتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱ «مَنْظُورِ مِنْ صِرَاطِ فِي اَيْنِ آيَةِ

شَرِيفِهِ، وَلايْتِ مَا اِهْلِ بَيْتِ اسْت.»

رِوَايَاتِي دَارِيْمِ فِي اَيْنَكِه رَسُولِ خُدَا صَلِيَ اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرْمُودِه اسْت: لَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَنِ الصِّرَاطِ إِلَّا

وَكَتَبَ لَهُ عَلَى الْجَوَازِ

«كُسي مِنْ صِرَاطِ عُبُورِ نَمِيكَانْدُ مَگر اَنَكِه عَلِيٌّ

بِرَايِ او پِرِوَانِه عُبُورِ بِنُويَسِد.»

مَا فِي جِلْدِ اوَّلِ مِنْ قِسْمِ اِمَامِ شِنَاسِي اَيْنِ

رِوَايَاتِ رَا بَا سِنْدِهَائِي مَخْتَلَفِ مِنْ طَرِيقِ شِيْعِهِ وَعَامِّهِ

أُورْدِه اِيْمِ؛ وَعَجِيْبِ اَنَسْتِ كِه يَكِي مِنْ كِسَانِي كِه اَيْنِ

رِوَايَتِ رَا بَدُونِ وَاسِطَةِ مِنْ خُودِ رَسُولِ اللهُ رِوَايَتِ

كُرْدِه اِنْدِ خُودِ أَبُو بَكْرِ اسْت؛ وَ سِلْسِلَةِ سِنْدِ اَيْنِ رِوَايَتِ

بِه أَبُو بَكْرِ مِنْ نَقْطَةِ نَظَرِ عَامِّهِ صَحِيْحِ اسْت.

وَ دِيْگَرِ مِنْ كِسَانِي كِه اَيْنِ حَدِيثِ رَا بَدُونِ

وَاسِطَةِ رِوَايَتِ كُرْدِه اِنْدِ ابْنِ عَبَّاسِ وَ ابْنِ مَسْعُودِ اسْت؛

^۱ «غاية المرام» ص ۲۶۳ باب ۵۷

و لیکن حدیثی را که از ابو بکر روایت کرده‌اند در بسیاری از کتب معتبره اهل سنت که مصنفین آن جماعتی از اعیان علماء آنها هستند آورده‌اند و مرحوم آیه الله شیخ نجم الدین شریف عسگری مفصلاً ذکر کرده است.^۱

و این روایت را نیز در «غایة المرام» در باب

۵۴ (ص ۲۶۲) از طریق عامّه ده حدیث و در باب ۵۵

ص ۲۶۲ از طریق خاصّه هفت حدیث

^۱ «مقام الإمام أمير المؤمنين عند الخلفاء و أولادهم و الصحابة» ص ۳ تا ص

آورده است.

اینک بحث اجمالی در مفاد و مضمون این

حدیث شریف می‌نمائیم:

این حدیث میگوید: علیّ صراط حقّ است؛ و

کسی میتواند از این صراط عبور کند که با آن

حضرت نزدیکی داشته باشد از تمام جهات: از

جهت عقیده و ملکه و اخلاق و صفات و کردار

نزدیکی داشته باشد؛ و اگر مثل آن حضرت هم در

استقامت نبوده باشد لا اقلّ زیاد دور هم نباشد و در

راه مخالف نباشد.

عبور اصناف مختلف مردم از صراط

انسان در عبور از صراط از عقباتی میگذرد:

عقبه نماز، عقبه امانت، عقبه رَحِم، عقبه ولایت، عقبه

توحید، در هر یک از این کریوه‌های صعب العبور

انسان باید یک امضائی داشته باشد، یعنی لا اقلّ

نمازش، و روزه‌اش، و جهادش، و حجّش، و

زکاتش، مشابه با اعمال آن حضرت باشد. در این

صورت پروانه عبور میگیرد؛ و گرنه اگر کسی

بخواهد حرکت کند و اصلاً به این راه آشنائی نداشته

باشد و در راه ولایت و راه توحید نباشد، پروانه

ندارد، و این افراد از صراط پرتاب میشوند و در جهنم می‌افتند، و **عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ** درباره آنها تحقق می‌پذیرد.

و لذا روایاتی متواتر از شیعه و عامه داریم که:

عَلَىٰ قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ. «علیّ قسمت کننده بهشت

و آتش است.» یعنی چه؟ یعنی علیّ صراط حقّ است

که خداوند متعال معین کرده و گفته است: اگر

میخواهید بسوی من بیائید و در حرم من بیارمید، و

از مقام رضوان

من بهره یابید؛ باید همه چیز شما صحیح باشد
هم حقّ خود را بدهید، و هم حقّ خدا را؛ و هم حقّ
مردم را. ظلم نکنید، تجاوز ننمائید! شما انسان
هستید! باید خود را بصورت انسان درآورید! و از
صفات بهیمیت باید بگذرید؛ و حقّ خدا اینست که
شما باید او را بشناسید و بواسطه ورود در این صراط
و انس و آشنائی و استجلاب انوار قدسیه الهیه، از
این ظلمات عالم نفس و کدورت شهوات عبور کنید!
و این معنی بدون وارد شدن در صراط مستقیم ولایت
محال است.

پس بنابراین کسی که در اینجا وارد شود در
بهشت است و کسی که وارد نشود در جهنّم است؛
بغض و عداوت و حسد و کینه، و بخل و طمع و آز
و تجاوز به حقوق، و انکار حقّ و جحود و استکبار،
و بلندمنشی و بلندپروازی جهنّم است و مهر و رأفت
و محبّت و عطوفت و ایثار و گذشت، و عدالت و
فروتنی و خضوع و خشوع و تسلیم و انقیاد در برابر
حقّ بهشت است؛ پس محبّت علیّ که سَمْبُل این
صفات است راه بهشت است؛ و بغض و عداوت با
علیّ مستلزم خشونت و استکبار باطنی و جهنّم

است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ؛ وَ بُغْضُ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ.^۱ محبت علی

حسنة است، و معلوم است که حسنه راه بهشت

است، و بغض علی بدی و زشتی است؛ و معلوم

است که زشتی راه دوزخ است، پس علی قسمت کرد

بهشت و جهنم را؛ این یک مسأله.

یک مسأله دیگر هم هست؛ و آن اینکه آن

صراطی که بین انسان و حق است یک راهی است

که انسان را به مقام عرفان میرساند، و فانی در ذات

حق میکند و تمام شئون عالم هستی و عالم استکبار

و فرعونیت

^۱ در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول ص ۱۲۵ آورده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَ بُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ.

را از او میگیرد؛ و او را داخل در عالم توحید می‌نماید؛ و بعداً در هنگام رجوع به عالم بقاء، انسان را به صفات حضرت حقّ متحقّق میکند.

أمیر المؤمنین علیه السّلام جامع جمیع این صفات و مقامات است؛ یعنی ولیی است که هم به مقام فناء فی الله رسیده و هم به مقام بقاء بالله باقی شده است؛ و هم پرچم دار حمد و امامت است؛ و دارای ظرفیتی است که تمام عالم وجود را در خود منظور کرده؛ و جامع جمیع اسماء و صفات حقّ گردیده است.

در این صورت هر کس بخواهد از مرحله ای از این مراحل عبور کند باید عبورش و کارش با آن حضرت تطبیق شود؛ در نماز، در امانت، در صله رحم، در جهاد، در دستگیری از ضعفاء و فقیران، در انفاق فی سبیل الله، در ایثار، در محبّت و ولایت، در پیروی از کتاب خدا و سنّت رسول الله؛ و همچنین در مراحل تزکیه و تهذیب نفس. آن وقت هر چه نزدیکتر باشد به این صراط، آسانتر میگذرد و تندتر راه را می‌پیماید؛ کالبرق الخاطف عبور میکند؛ و اگر قدری سنگینتر

باشد مانند کسی که بار سرعت باد میگذرد؛ و اگر سنگین‌تر باشد مثل شخص اسب سوار؛ و اگر سنگین‌تر باشد همچون آدم پیاده؛ و اگر سنگین‌تر باشد مثل شخص لنگان؛ و اگر خدای ناکرده مشکل‌تر باشد يك پایش در آتش معلق می‌گردد و از آتش به او میخورد؛ و اگر سنگین‌تر باشد در آتش سقوط میکند، تا خدا او را پاك کند؛ و اگر از اشقیاء و اهل انکار باشد در عذاب خدا مخلصند؛ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ.

مجلس پنجاه و سوم: صراط جهنم و راه به

سوی بهشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ

ءَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّاغِيْنَ مَابَأْ * لَا يَثْبِيْنَ
فِيهَا أَحْقَابًا * لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا
وَ غَسَاقًا * جَزَاءً وَفِاقًا. (آيات ۲۱ تا ۲۶ از سوره ۷۸:

نبا)

«حَقًّا وَ يَقِينًا جَهَنَّمَ دَر كَمِينْگَاهِ اسْت؛ مَحَلٌّ وَ

مَرْجِعُ مَرْدَمِ سَتْمَكَارِ وَ سِرْكَشِ اسْت؛ كِه دَر آن

دوره‌ها وَ قَرْن‌ها دَرنگ مِي‌كَنْد؛ وَ هِيچْگَاهِ دَر آن

جَهَنَّمَ چيز خنك وَ سَرْدِي نچَشَنْد، وَ أَشَامِيْدَنِي

نِيَاشَامَنْد مَگر آبِ پَلِيْدِ وَ سُوْزَانِ وَ مَتَعَفْنِ كِه حَمِيْمِ وَ

غَسَاقِ دُوْزَخِيَانِ اسْت؛ وَ بَا كِيْفِرِ اَعْمَالِ اَنَانِ مُوَافِقِ

صراط به سوی دوزخ ویژه ستمکاران است

در بسیاری از آیات قرآن وارد است که عبور

از صراط جهنم اختصاص به مردم ظالم دارد؛ در عین

آنکه همه جنّ و انس باید در دوزخ وارد شوند و

سپس هر کس را که خداوند بخواهد خارج کند و

نجات دهد، زیرا به مفاد کریمه شریفه: **وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** که سابقاً در مفاد و معنای آن مفصلاً بحث شد و به مفاد آیه مبارکه: **وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ**. (آیه ۱۳، از سوره ۳۲: السّجدة)

«و اگر ما بخواهیم به هر نفس هدایت و سعادت او را اگرچه بدون اختیارش باشد می‌دهیم؛ و لیکن قول ثابت و گفتار حقّ از من چنین متحقق شده است که از روی اختیار و اراده جنّ و انس جهنّم را از آنان پُر سازیم».

تمام افراد جنّ و انس که حامل تکلیف الهی هستند، باید در جهنّم که ظهور و بروز معنای دنیاست داخل شوند؛ و سپس طبق اراده و مجاهده، خود را از آن خارج سازند؛ و به بهشت که ظهور حیات علیاست رهسپار گردند.

در تحقیق و توضیح این حقیقت میتوان گفت که صراطی است بسوی جهنّم که مآل و مرجعش دوزخ است؛ و صراطی است بسوی بهشت که نهایتش رضوان است؛ گرچه از روی جهنّم گذشته باشد و وصول به مقام رضوان مستلزم عبور از روی

ظالمان به سوی دوزخ رهسپارند

آیاتی که دلالت دارند که تمام افراد مردم از صراط باید عبور کنند، و صراط صورت انسانیت است و حقیقت ولایت است، صراطی است که مرجع و مال آن بهشت و رضوان خداست؛ گرچه مستلزم سختی‌ها و مشکلات و امتحانات و ابتلائات و مجاهدات باشد، و عبور از آن که به روی دوزخ نفس امّاره کشیده شده است، در آن جهان به

صورت پلّی به روی جهنّم است که تا از آن عبور نشود، به درجات علیا و مقامات حُسنی نمی‌توان رسید.

و آیاتی که دلالت دارند که ظالمان و ستمکاران از صراط عبور می‌کنند، این راه و صراط بسوی جهنّم است که مآل و مرجعش عذاب و سَخَط خداست.

مثل آیه: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً.** (آیه ۱۶۸ از سوره ۴: النّساء)

«حقّاً آن کسانی که کافر شدند و ستم کردند، چنین نیست که خداوند آنها را بیامرزد؛ و نه آنکه ایشان را راهنمائی و هدایت کند، مگر راه جهنّم را که در آن جاودانه خواهند بود.»

و مثل آیه: **احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَنَّةِ.** (آیه ۲۳، از سوره ۳۷: الصّافات)

«در روز قیامت جمع کنید آن کسانی را که ظلم کرده‌اند؛ با جفت‌هایشان و آنچه را که غیر از خدا می‌پرستیدند؛ و همه را بسوی صراط دوزخ هدایت کنید!»

و مراد از ازواج در این آیه خصوص زنهایشان
نیستند؛ چون **الَّذِينَ ظَلَمُوا** شامل مردان و زنان میشود؛
بلکه مراد از ازواج جفتهائی هستند از طائفه جنّ
که پیوسته با ستمگران راه مودّت و دوستی باز
کرده‌اند. و شاهد بر این معنی آیه شریفه است:

فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ

حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا. (آیه ۶۸، از سوره ۱۹: مریم)

«پس ای پیامبر سوگند به پروردگار تو که ما

مردم را با شیاطین در روز بازپسین حشر میکنیم؛ و

جمع می‌نمائیم؛ و سپس آنان را در اطراف جهنم به

رو، و به زانو در آمده حاضر می‌سازیم!»!

پس مراد از ازواج همان شیاطینی هستند از

جنّ که با انسان سر و کار دارند؛ و راه دوستی و

آشنائی باز کرده‌اند؛ و هر کدام با یکدیگر در اغوای

آنها از راه خدا تشریک مساعی دارند؛ بدون آنکه

الزام و اجباری در میان باشد؛ و اراده و اختیار را از

رفیق خود سلب نمایند.

چون از آیات قرآن و روایات وارده استفاده

میشود که مشرکان و ستمگران شیاطینی دارند که

پیوسته گفتار زشت و فریبنده را به آنها الهام میکنند؛

و سعی و کوشش آنها در آنست که راه آنان را به خدا

مسدود سازند.

و مثل آیه:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ *

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا

الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي

الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ

عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ. (آیات ۶ تا ۱۴، از سوره

۸۹: الفجر)

«ای پیامبر! آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم

عاد چه کرد؟! و نیز با قوم ارم و اهل شهر ارم که

دارای قدرت و عظمت بودند چه کرد؟!»

در صورتی که مانند شهر ارم در تمام شهرهای جهان به آن استحکام و عظمت و نعمت و زیبائی نبود. و همچنین بر قوم ثمود که تخته‌های سنگ را از بیابان می‌آوردند و با آن کاخها می‌ساختند چه کرد؟ و نیز با فرعون که دارای قدرت و سپاه نیرومند بود چه کرد؟! برای اینکه آنان کسانی بودند که در روی زمین و در شهرها طغیان کردند و ستم نمودند؛ و فساد و خرابی و فتنه را زیاد کردند؛ تا آنکه خداوند به قهر آمد و با تازیانه عذاب پیوسته و پی در پی نعمت و سَخَطِ خود را بر آنها فرو ریخت، چون ای پیامبر البتّه پروردگار تو در کمین ستمکاران است.»

در این آیه نیز خداوند را در راه و کمین اهل طغیان قرار داده است؛ و معلوم است که طغیان، افراط در ظلم و استکبار است.

و مثل آیه: **إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّاغِينَ**

مَابًا. (آیه ۲۱ و ۲۲ از سوره ۷۸ نبأ)

«حقاً که دوزخ کمینگاهی است برای کسانی

که اهل طغیان و ظلم هستند؛ و مرجع و محلّ آنان است.»

باری، ظلم عبارت از تجاوز و تعدّی و یا

تفریط و کوتاهی است درباره مردم؛ و یا درباره نفس
و یا درباره خدا.

ظلم درباره مردم، اجحاف به حقوق آنان، و
تعدی و تجاوز به اموال و اعراض و نوامیس و نفوس
و ایمان آنان است، و یا کوتاهی و تفریط نسبت به
آنان، مثل ندادن سهم فقراء و مستمندان و عدم
رسیدگی به ضعیفان و یتیمان و مسکینان و
درماندگان، و بهر مند نمودن آنان از معارف اسلام و
قرآن و از تعلیم و تربیت آنها از آداب دینیه و سنن

نبویه و منهاج ائمه معصومین؛ و گرسنه گذاردن افکار و آراء آنان را از آب شیرین و خوشگوار توحید و معارف حقّه، و بالاخره ظلم عبارت است از کوتاهی و امساک در اعطاء حقوق هر ذی حقی که به نحوی از انحاء بر انسان حقی دارد.

و ظلم درباره نفس عبارت است از عدم تربیت صالح و یله و رها گذاشتن او را در منویات شهویه و شیطنیه و غضبیه، و اتلاف سرمایه‌های حیات و عمر، و به باطل و عاطل گذراندن ایام به لهو و لعب، و به فعلیت نرسانیدن کمالات و استعدادات خدادادی را در راه قرب و وصول به مقام شامخ انسانیت و به هرزه دادن علوم و دانش، و صرف در امور غیر مهمّه و غیر نافعۀ کردن قدرت‌ها و امکانات.

و بالاخره هر چه که موجب عدم ترقّی و تکامل نفس گردد؛ و مانع راه او از وصول به فناء فی الله و بقاء بالله شود ظلم به نفس شمرده میشود.

و اما درباره ظلم به خدا همان کوتاهی درباره خداست؛ یعنی کوتاهی درباره ولایت که مرجعش به اولیاء خداست هر کس به ولایت ستم کند؛ و به اولیاء

الله ظلم نماید، ستم به خدا نموده است.

خداوند به حضرت موسی علی نبینا و آله و

علیه السّلام خطاب کرد: ای موسی! من مریض

شدم؛ چرا به عیادت من نیامدی؟! حضرت موسی

عرض کرد: پروردگارا مگر تو هم مریض میشوی؟!

خطاب رسید: آری فلان بنده من، دوست

من، در فلان جا مریض شده است؛ به عیادتش نرفته

ای! به عیادت من نیامده ای!

آری آن دوست خدا، ولیّ خدا که هیچ در
دلش، در اندیشه‌اش در خاطرات و آرزویش، جز
خدا نیست، دلش جای خداست، محلّ و مأوای
خداست، مرکز تجلّیات و ظهور خداست، خدا که
مریض نمی‌شود ولی اگر بخواهیم نهایت ارتباط و
یگانگی اولیاء خدا را با خدا برسانیم، باید بگوئیم:
خدا مریض شده است.

هر کس با مقام ولایت ستیزگی کند با خدا
ستیزگی کرده است؛ هر کس به آنها مودّت و محبّت
کند به خدا محبّت نموده است؛ هر کس با آنها فتنه
انگیزی کند با خدا فتنه انگیزته است، و هر کس
اعانت به آنها کند به خدا اعانت کرده است.

باری، تمام این اقسام ظلم و ستمی که انسان
روا میدارد و طغیان و سرکشی ای که می‌نماید راجع
میشود به متابعت از هوای شیطانیه و نفس امّاره. و
اصلش از اغترار به زینت‌های دنیویه و دل بستگی به
اوهام و تخیلاتی پیدا میشود که ما آن را در این جهان
اعتبار، نظام تمدّن و اجتماع نامگذاری می‌کنیم، و به
تخیلات و تموّهات، دل بسته و از حقائق به دور
می‌افتیم؛ و در نتیجه راه بسوی دوزخ پیدا می‌کنیم، و

به هر درجه که ظلم و ستم ما افزون باشد از صراط
مستقیم دور می‌افتیم و بر کنار می‌گردیم.

در عقبه‌های دوزخ و گردنه‌های جهنم

در صراط و راهی که از آن عبور میشود مَزَالٌ
و لغزشگاههایی است که آنها را «عَقَبَه» نامند. عقبه و
کریوه عبارت است از پرتگاههایی که در کوه‌ها
موجود است؛ و راه در آنجا باریک و خطرناک
میگردد، بطوری که در اثر مختصر بی احتیاطی و
لغزش

کافیست که انسان سقوط کند و در درون درّه
پرتاب گردد.

کلام شیخ صدوق و شیخ مفید در عقبات

صراط

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات»

درباره عقبات، بیانی دارد که با توضیح ما چنین
است:

اعتقاد ما در عقباتی که در طریق محشر است

اینست که هر عقبه ای نامش به نام یکی از واجبات

است که بدان امر شده است و یا از بجا آوردن آن

نهی گردیده است؛ مانند عقبه نماز، عقبه روزه، عقبه

زکاة، عقبه جهاد، عقبه حجّ، عقبه امانت، و ولایت و

غیر آن از تکالیفی که بر انسان شده است و یا عقبه

ترک دروغ و ترک غیبت و ترک زنا و سائر محرّمات

الهیّه.

هر یک از این واجبات محرّمات یکبندی

دارد، که انسان باید از آن بند بگذرد؛ اگر از عهده

برآید، میگذرد و از آن بند عبور میکند، و از آن عقبه

نجات می یابد؛ و گرنه در همان جا متوقف میگردد و

مورد سؤال قرار میگیرد و خطاب **وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ**

مَسْئُولُونَ به آنها زده میشود.

مثلاً از او پرسش میشود که درباره امانت چه کردی؟! درباره نماز چه کردی؟! و یک یک در عقبات از او سؤال میشود، و اگر از عهده جواب برآید، و یا آنکه رحمت خدا شامل حال او شود و از آن عقبه بگذرد میرسد به عقبه دیگر و اگر از آن عقبه نیز نجات یابد میرسد به عقبه دیگر و همینطور به ترتیب از یک یک از عقبات او را عبور میدهند، و در هر یک بازپرسی به عمل می آید تا اگر از عهده جواب بر آمد و سالم بیرون جست میرسد به دار بقاء و زندگی جاودانه

ابدیه الهیه که در آنجا حیات سرمدی است، موتی نیست، و مرگی و ضعفی وجود ندارد، و به سعادت می‌رسد که با آن شقاوتی نیست. و در جوار حضرت حقّ جلّ و عزّ سکنی می‌گزیند؛ و با پیامبران و حجج الهیه و صدیقان و شهیدان و صالحان از بندگان خدا شریک و سهیم و جلیل و مصاحب و همنشین می‌گردد.

و اگر در یکی از این عقبات از عهده سؤال بر نیاید، و از حقّی که بر عهده او بر نیامده باشد و از عمل صالح خودداری نموده باشد، و رحمت خدا شامل حال او نگردد، در آن عقبه محبوس میشود؛ و قدمش می‌لرزد؛ و از آنجا به داخل جهنّم می‌افتد.

و این عقبات و بندهای صراط قیامت عیناً مانند آن عقباتی است که ما در کوه‌ها داریم؛ اگر از یک عقبه ردّ شدیم و گرنه اگر احیاناً لغزشی از انسان حاصل شود، انسان سقوط میکند.

و این عقبات و گردنه‌ها همه بر روی صراط است؛ نام یک عقبه ولایت است که تمام خلائق را در آنجا متوقف میکنند؛ و از ولایت امیر المؤمنین و ائمّه علیهم السّلام سؤال میکنند؛ کسی که خوب از

عاهده جواب برآید نجات پیدا می‌کند و عبور می‌نماید، و کسی که آنچه را باید آنجا بیاورد نیاورد، آنجا می‌ماند و به درون می‌افتد، و اینست معنای گفتار خداوند عزّ و جلّ: **وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ**.^۱

و از همه عقبات مهم‌تر «مرصاد» است که خداوند در قرآن کریم میفرماید: **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ**. «بدرستی که حقّاً پروردگار تو در کمینگاه

است» خداوند

^۱. آیه ۲۴، از سوره ۳۷، الصافات

عزّ و جلّ میگوید: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَجُوزُنِي
ظَلْمُ ظَالِمٍ. «سوگند به عزّت و جلال خودم که ستم
هیچ ستمگری نمی تواند از اینجا عبور کند.»

نام یکی از عقبات «رَحِم» است. و همچنین
به نام هر یک از واجبات و محرّمات عقبه ای داریم
که در آنجا انسان را نگه میدارند و پرسش میکنند.
این فرمایش شیخ صدوق محمّد بن علیّ بن
حسین بن موسی بن بابویه است در «اعتقادات».

شیخ مفید: محمّد بن نُعمان رحمة الله علیه در
شرحی که بر «اعتقادات» صدوق نوشته است چنین
میگوید که: عقبات عبارت است از اعمال واجبه ای
که باید انسان بجا آورد و از انسان پرسش میشود که
تا چه حدّ آنها را بجای آورده، و در انجام آن موافقت
یا مخالفت کرده است.

و مراد از این عقبات، گردنه‌ها و بندهائی مانند
گردنه‌های کوههای دنیا نیست که در روی زمین
انسان بر فراز آن میرود و آن کوه‌ها را می‌پیماید و از
آن کوره راهها عبور میکند. این طور نیست.

منظور اعمال است که تشبیه به عقبات شده
است، و آن وصفی که به حال انسان می‌باشد و باید

از آن تخلص جوید تشبیه شده است، به عقبه ای که باید با جهد و کوشش از آن بالا برود و عبور کند و تقصیر و کوتاهی او به سختی و مرارت عبور از گردنه تشبیه گردیده است، خداوند در قرآن میفرماید:

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ* فَكُ

رَقَبَةً. (آیات ۱۱ تا ۱۳، از سوره ۹۰: البلد)

چرا این انسان خود را به سختی و کوشش داخل در عقبه نمیکند، و با جهد و جدیت از آن نمی‌گذرد؟ ای پیامبر میدانی عقبه چیست؟ انسانی را آزاد کردن؛ و یا در هنگام گرسنگی که دلها و شکمها گرسنه است، سیر کردن و طعام دادن؛ و یا یتیمی که از اقربا و نزدیکان است حمایت کردن، و یا از مسکین خاک نشین دستگیری و اعانت نمودن، اینها عقبه است.

یعنی اگر انسان این اعمال را بجای آورد، از آن عقبات عبور میکند، خداوند سبحانه و تعالی، اعمالی که بندگان خود را بدانها مکلف کرده است عقبات نامیده تشبیهاً به عقبات و گردنه‌هایی که بر فراز کوه‌ها موجود است؛ چون همان طور که انسان در پیمودن این عقبات و کوه‌ها در دنیا دچار سختی و گرفتاری میگردد همینطور در آخرت از عهده مصائب واجبات برآمدن هم مستلزم گرفتاری و سختی است؛ و نظیر همان گرفتاری و فشاری که در وقت عبور از گردنه دنیوی پیدا میکند، در آخرت هم در هنگام بازرسی و بازپرسی برای او پیدا میشود؛ این از باب تشبیه معقول به محسوس است.

أمیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه

میفرماید:

إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُوداً وَ مَنَازِلَ مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ
الْمَمَرِّ بِهَا وَ الْوُقُوفِ عَلَيْهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةِ نَجْوَتُمْ وَ إِمَّا
بِهَلَكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا أَنْجَارٌ

«ای مردم بدانید که در جلوی شما عقبه خسته

کننده و کمرشکنی است؛ و منزل‌های ترسناک و

وحشتناکی است که به ناچار باید از

آن عبور کنید و بر آن وقوف نمائید! پس یا مورد رحمت خداوند قرار میگیرد و نجات پیدا میکنید! و یا به هلاکتی که به دنبالش تدارک و تلافی نیست دچار خواهید بود!»

شیخ میفرماید: منظور امیر المؤمنین علیه السلام از نجات از این عقبه خسته کننده و کمرشکن تخلص و رهائی انسانست از عقباتی که در پیش دارد؛ و مراد مسائلی است که بر او واجب گشته و باید جوابگوی آن باشد؛ و این طور نیست که حشویه گمان میکنند که در آخرت نیز مانند دنیا کوه‌هایی و گردنه‌هایی است که انسان نیاز به پیمودن آن یا بطور سواره و یا بطور پیاده پیدا میکند.

زیرا آنچه از حکمت خدا ایجاب میکند، اقتضای عبور از چنین عقبات و جبالی در مورد جزای اعمال نمی‌باشد؛ و وجهی ندارد که خداوند گردنه‌ها و بندهائی خلق کند و بدانها نام نماز و زکات، و روزه، و حجّ و غیرها از اسامی واجبات بگذارد؛ و انسان را الزام و اجبار کند که از آنها بالا رود، و اگر انسان از اطاعت خدا تقصیر کند، مانع از صعود او از این گردنه‌ها و کوه‌ها گردد.

زیرا که غرض از قیام قیامت وقوف و اطلاع

انسان است بر اعمال و جزا دادن خدا بر طبق اعمال

به ثواب و یا به عقاب الهی؛ و این نیاز به کوه‌ها و

گردنه‌هایی به نام عقبات ندارد؛ و محتاج به پدید

آوردن جبال و تکلیف کردن انسان به بالا رفتن از آن

به آسانی و یا به صعوبت نیست.

با آنکه خبر صحیحی در این مورد که تفصیل

مطلب را کاملاً بیان

کند نرسیده است، تا آنکه انسان لازم باشد بدان معتقد شود و اعتماد کند؛ و به وجهی از وجوه مضمون آن را توجیه نموده و حمل بر معنای صحیحی نماید. و چون خبری و حدیثی در این باره نرسیده است پس مطلب همانست که ما گفتیم. این بود بیان شیخ مفید اعلی الله تعالی مقامه الشریف.

کلام مجلسی در معنای عقبات صراط دوزخ

مجلسی رضوان الله علیه در دنبال کلام مفید (ره) میفرماید: تأویل ظواهر اخبار به مجرد استبعاد و دور بودن از مُدرکات عقلیه ما، از راه رشاد و صواب دور است؛ و خداوند به هر وجهی که بخواهد و اراده کند که گناهکاران را عقوبت دهد میتواند؛ و بنابراین اشکالی ندارد که مراد از عقبات همین معنای ظاهری آن از کریوه‌ها و گردنه‌های صعب العبورِ جبال باشد؛ و بعضی از اخبار نظیر این قضیه گذشته است؛ و برخی از آن نیز خواهد آمد؛ و خداوند مؤید خیر و سداد است.^۱

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷ از ص ۱۲۸ تا ص ۱۳۰

این بود کلام علامه محمد باقر مجلسی رحمة

الله علیه .

و الحقّ کلام پسندیده ایست؛ زیرا انسان به مجرد

استبعاد نمی تواند ظواهر اخبار را تأویل کند؛ خصوصاً

نسبت به عوالم غیب که حسّ را بدان راهی نیست؛ و

گرچه تمام معارف غیبیه از حور و قصور و جنّات و

جحیم قابل تأویلند؛ و در این صورت اگر باب تأویل

باز شود، و دست انسان در تأویل آزاد باشد، دیگر هیچ

چیز باقی نخواهد ماند و لَمْ يَبْقَ حَجْرٌ عَلَى حَجْرٍ .

و لیکن ظاهراً مرحوم مفید با توجّه به این معنی یک معنای دقیقی را میخواهند عرضه کنند؛ و آن اینست که در اخبار و آیات؛ معانی معقوله که تشبیه به محسوس شده است و ما باید حتماً آن معنای معقول را بگیریم و معنای محسوس را مجرد تشبیه بدانیم بسیار است؛ مثلاً در قرآن کریم داریم:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. (آیه ۵، از سوره

۲۰: طه)

«و حقّاً که خداوند بر روی تخت قرار گرفت و مسلط و مسیطر شد»؛

در تشبیه معانی معقول به محسوسات

این مسلم از باب تشبیه معقول به محسوس است؛ زیرا خداوند جسم نیست و کرسی و تخت حکومت ندارد؛ لذا باید برای خدا تختی را مناسب با وجود بحت و بسیط و مجرد و لایزالی و لم یزلی خدا در نظر بگیریم؛ و آن عالم اراده و مشیت خداست؛ و کاخ امکان و عالم هستی است؛ چون همان طور که تخت سلطنت سلطان محلّ بروز قدرت و ظهور اوامر اوست، روی آن می‌نشیند، و احکام صادر میکند، و بانگ انانیت میزند، خداوند

هم بواسطه عالم مشیت و اراده بر کاخ وجود و عالم هستی تسلط می یابد و سیطره پیدا میکند و احکام تکوینیه و تشریحیه صادر میکند؛ پس کرسی و تخت خدا و عرش خدا عالم مشیت و اراده و قدرت اوست، و مسلماً خداوند چنین عرشی دارد.

و یا در آیه قرآن داریم: **الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ.** (آیه ۷، از سوره ۴۰:

غافر)

«آن کسانی که عرش را حمل میکنند، و

کسانی که در اطراف

عرش هستند، همگی با حمد پروردگارشان تسبیح می‌نمایند».

مسئلاً برداشتن و حمل کردن مانند حمل کردن کرسی سلطان بر روی دوش مردم نیست.

و نیز در قرآن داریم: **وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ**

فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً. (آیه ۱۷، از سوره ۶۹: الحاقّة)

«و عرش پروردگارت را ای پیامبر، در آن روز

که روز قیامت است، هشت ملک و فرشته بر بالای خود حمل میکنند».

آیا در قیامت هشت فرشته کرسی و تخت حکمرانی حضرت حق را به دوش می‌کشند؟ یا آنکه نه چنین نیست؛ مأموران اراده عرش حضرت احدیت سبحانه و تعالی در این جهان و در عالم ماده و امکان، چهار ملک مقرب است، عزرائیل، و جبرائیل، و میکائیل، و اسرافیل، حاملان نیازهای عالم طبع و وسائط فیض و رحمت‌اند، در آن عالم بواسطه تجرّد ملکوتی و سعه و قدرت آنجا، حاملان نیازهای آن جهان افزوده و دو برابر میگردند، و هشت ملک مقرب واسطه در فیض سبحانی از مقام احدیت بدان عالمند؛ اینست معنای ثمانیه و معنای

حمل کردن عرش خداوند عزّ و جلّ.

و یا آنکه در قرآن داریم: **وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ**

صَفًّا صَفًّا. (آیه ۲۲ از سوره ۸۹: الفجر)

«و در روز قیامت پروردگار تو و فرشتگان

بطور صفوف منظم می آیند.»

آیا خداوند جسم است؛ و آمدن او مانند آمدن

انسان است؟

أبداً أبداً.

معنای آمدن خدا ظهور خداست؛ چون مجی

در لغت به معنای ظهور و بروز تدریجی است؛ و

بنابراین ظهور خدا و فرشتگان، آمدن آنهاست.

مجیء و آمدن خدا، ظهور و طلوع قدرت و علم و

حیات بسیط و مجرد اوست؛ و نظیر این تعابیر در

آیات و روایات بسیار است؛ مثل: **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ.**

«دست خدا بالای دستهای آنهاست» و مثل:

عَيْنُ اللَّهِ وَ أذنُ اللَّهِ وَ لِسَانُ اللَّهِ و غیرها که قابل احصاء

نیست؛ خداوند در قرآن کریم دارد:

وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا

السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. (آیه ۱۵۳، از سوره ۶:

الانعام)

«و اینست راه مستقیم من که باید از آن پیروی

کنید! و از راههای دیگر پیروی نکنید که شما را از

طیّ راه خدا باز میدارند.»

آیا میتوان در این آیه، صراط و سبیل و سُبُل

را به معنای راههای طبیعی و مادی گرفت؛ و گفت:

مراد راهی است چون جاده هموار و مستقیم؛ در

مقابل راههای کج و معوج؟ یا نه؛ مسلماً این صراط

و سبیل، معنوی است و کنایه از کشف حجب و
وصول عبد به مقام عزّ شامخ حضرت حقّ است از
طریق عمل به قرآن و سنّت و منهاج پیامبر عظیم
الشّان.

اگر شما بگوئید: آقا فردا شما محاکمه ای
دارید! گردنه ای است باید از آن عبور کنید! مراد و
منظور از این گردنه چیست؟ آیا در مجلس

محاكمه كوهی است كه باید از كریوه آن
گذشت؟ یا مراد از عهده جواب برآمدن، و دفاع از
حقّ خود نمودن است؟

باری، تمام این موضوعات از باب تشبیه
معقول به محسوس است؛ و یا از باب استعمال لفظ
در معانی حقیقیه خود بنا بر آنچه گفتیم كه الفاظ برای
معانی عامّه وضع شده‌اند؛ و بنابراین اصولاً معنای
عقبه، كریوه كوه نیست؛ و معنای عرش تخت چوبی
و زرّین نیست؛ بلکه عقبه به معنای تنگنا است؛ چه
مادّی و چه معنوی و عرش به معنای محلّ حکمرانی
است، چه چوبین و زرّین؛ و چه احاطه و سیطره
مثالی و برزخی و نفسی و قیامتی.

و علّت آنست كه چون میخواستند آن معانی
معقوله را بیان کنند غیر از این الفاظ متداول كه در
معانی محسوسه استعمال میشده است، لفظ دیگری
نبوده است؛ و لذا آن معانی را به قالب الفاظ معمولی
بیان كردند.

در عوالم صورت، معانی معقوله به صورت

مجسم می‌شوند

آری، و لیکن مجلسی هم بیجا سخن نگفته و

تکلم نکرده است؛ زیرا در بسیاری از اوقات آنچه را که انسان در عالم محسوس می‌بیند و مسلماً در این جهان موجود مادی محسوس است، اگر از عالم ماده خارج شود و در عالم مثال و صورت داخل شود، به صورت می‌بیند، مثلاً شما خواب می‌بینید که آب می‌خورید، و یا در دریای بسیار لطیف و زلالی شنا می‌کنید؛ چون شما تابع معارف و علم هستید و علم آن قدر زلال و صافی است که اگر در عالم حس آن را تشبیه به چیزی کنند غیر از آب چیزی نیست؛ نه سنگ و چوب و درخت.

چون آب همه جا روان میشود، رحمت است
مضایقه ندارد؛ هر کس میتواند بدون تراحم ماده، آب
بخورد؛ آب را به روی زمین بریزید؛ تا هر جا که
امکان داشته باشد جاری میشود؛ در خلل و فرج
زمین و کوهها فرو میرود؛ و از لابلای سنگها جریان
پیدا میکند؛ این خاصیت آب است؛ و علم هم
همینطور است در رتبه و مرتبه خود و در عالم خود؛
لذا کسانی که طالب علم باشند، در خواب چنین
می بینند که در جستجوی آب هستند؛ و اگر مشغول
تحصیل باشند در خواب چنین می بینند که آب
می خورند؛ و یا در آب شنا می کنند.

و کسی که خواب می بیند که شیر می خورد،
معارف الهیه نصیبش می گردد؛ و کسی که خواب
می بیند حمام میرود و شستشو میکند، و یا وضوء و
غسل می نماید؛ این شخص مسلماً در صدد تزکیه و
طهارت است. چون شستشو و طهارت ظاهری،
نمونه و محسوس طهارت باطنی است؛ و در آن
عالم، طهارت باطن به صورت وضوء گرفتن و غسل
کردن جلوه میکند. و یا کسی در خواب می بیند که
میخواهد تطهیر کند و وضوء بگیرد، هر چه دنبال آب

میدود و جستجو میکند آب پیدا نمی‌کند، این شخص در صدد تزکیه هست و لیکن موفق نشده است.

البته این مطالب متعلّق به عالم مثال و برزخ و صورت است، نه عوالم ما فوق صورت.

پس آنچه به ما گفته شده است و قرآن خبر داده است که بهشت و حورالعین و **جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** و آتش و درجات و مقامات

بهشت و درکات دوزخ همه دارای صورت است صحیح است، و نباید بگوئیم همه نفس معناست و صورت ندارد، و جملگی از باب تشبیه معقول به محسوس است؛ نه، چنین نیست.

همان طور که انسان معانی معقوله را در خواب، به صورت می بیند، اعمالش و مقاصدش و نیاتش و آرزوهایش در آن عالم خواب، به صورت مجسم میشود؛ همینطور نماز، و روزه، و حجّ، و جهاد، و ولایت، و امانت، در آن عالم به صورت نعمت های بهشتی تجسم می پذیرد؛ و در برابر انسان جلوه گری میکند.

یک وقت شما خواب می بینید که از یک کوره راهی می خواهید عبور کنید، بسیار سخت است! گرد و خاک از اطراف میریزد؛ معنایش اینست که که در مقصدی که دارید موانع و مشکلات هست و رسیدن به مقصود مستلزم تحمّل صعوبت های است.

باری، کلام مجلسی که میفرماید که به مجرد استبعاد نمی توانیم معارف دینیه را تأویل کنیم؛ و بر معانی معقوله و محامل غیر ظاهریه حمل نمائیم، کلامی متین است؛ ولی البتّه راجع به عالم صورت

است و در ملکوت اسفل؛ تمام این حرفها به جای
خود درست است. ولی مرحوم مفید هم که میگوید:
جائی که حجّتی قائم نشده و خبر صحیحی از
معصومین نرسیده است، ما باب استعمال معقول را
در محسوس سدّ نمائیم، و ملتزم به بسیاری از
صورتها گردیم، آن هم بی وجه نیست **وَ السَّلَامُ**
عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

علیّ بن ابراهیم قمی روایتی را در کیفیت

صراط بر روی جهنّم

نقل میکند؛ و مرحوم صدوق نیز در «أمالی» خود ذکر میکند؛ این دو نقل یکی است؛ ولی چون در متنش تفاوت جزئی وجود دارد، ما آن را از عین عبارت صدوق ذکر می‌کنیم.

کیفیت صراط بر روی جهنم

در «أمالی» مرحوم صدوق از پدرش از علیّ از پدرش از علیّ بن حکم از مفضل بن صالح از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که آن حضرت فرمودند:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: **وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ**، سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. فَقَالَ: أَخْبَرَنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، إِذَا جَمَعَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَتَى بِجَهَنَّمَ تَقَادُ بِأَلْفِ زِمَامٍ؛ أَخَذَ بِكُلِّ زِمَامٍ مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْغِلَاطِ الشَّدَادِ لَهَا هِدَّةٌ وَ تَغِيظٌ وَ زَفِيرٌ وَ إِنَّهَا لَتَزْفِرُ الزَّفْرَةَ.

فَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْرَهُمْ إِلَى الْحِسَابِ لَاهْلَكَتِ الْجَمِيعَ. ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُنُقٌ يَحِيطُ بِالْخَلَائِقِ: الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ.

فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ مَلَكًا وَ لَا نَبِيًّا إِلَّا نَادَى: رَبِّ! نَفْسِي، نَفْسِي! وَ أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ

تَنَادَى: أُمَّتِي، أُمَّتِي!

ثُمَّ يُوَضَعُ عَلَيْهَا صِرَاطٌ أَدَقُّ مِنْ حَدِّ السَّيْفِ

عَلَيْهِ ثَلَاثُ قَنَاطِرَ،

أَمَّا وَاحِدَةٌ فَعَلَيْهَا الْإِمَانَةُ وَالرَّحِمُ.

وَأَمَّا الْآخِرَىٰ فَعَلَيْهَا الصَّلَاةُ:

وَأَمَّا الْآخِرَىٰ فَعَلَيْهَا عَدْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا إِلَهَ

غَيْرُهُ.

فَيَكْلَفُونَ الْمَمَرَّ عَلَيْهِ فَتَحْبِسُهُمُ الرَّحِمُ وَ

الْإِمَانَةُ، فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا حَبَسَتْهُمْ الصَّلَاةُ فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا

كَانَ الْمُنْتَهَىٰ إِلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ وَعَزَّ؛ وَهُوَ قَوْلُهُ

تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ.**

وَالنَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ فَمَتَعَلَّقُوا وَقَدَمٌ تَزِلُّ وَ

قَدَمٌ تَسْتَمْسِكُ وَالْمَلَائِكَةُ حَوْلَهُمْ ينادُونَ: يَا حَلِيمُ

اغْفِرْ وَاصْفَحْ وَعُدْ بِفَضْلِكَ وَسَلِّمْ وَسَلِّمْ.

وَالنَّاسُ يَتَهَافَتُونَ فِيهَا كَالْفَرَاشِ. وَإِذَا نَجَّانَا

بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَظَرَ إِلَيْهَا؛ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

نَجَّانِي مِنْكَ بَعْدَ إِيَاسٍ بِمَنْنِهِ وَفَضْلِهِ؛ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ

شَكُورٌ.^١

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: چون این

آیه نازل شد که: جهنم را در روز قیامت می آورند، از

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کیفیت

آوردن آن سؤال کردند.

^١ «بحار الانوار» طبع حروفی ج ٧، ص ١٢٥ و ١٢٦ و «تفسیر قمی» ص ٧٢٤

حضرت چنین فرمودند که: جبرائیل که روح
الامین است برای من خبر آورده است که خداوند که
هیچ معبودی جز او نیست، چون تمام اهل عالم را از
پیشینان و پسینان در روز حشر گرد آورد، و همه را
مجتمع سازد، جهنّم را در حالی که با هزار دهنه کشیده
میشود

می آورند، و هر دهنه و زمان از آن را صد هزار ملائکه از فرشتگان غلاظ و شِداد میگیرند؛ و آن جهنم دارای حرکت و سر و صدا و ناله و فریاد و غیظ و غوغائی است؛ و چنان برافروختگی و صدای زفیر از آن بر میخیزد، که اگر هر آینه خداوند عزّ و جلّ حساب خلائق را به تأخیر نمی انداخت، همگی از هیبت و دهشت آن به هلاکت میرسیدند.

و سپس جهنم گردن خود را بیرون میکشد، بطوری که به تمام خلائق احاطه پیدا میکند؛ چه خوبان از خلائق و چه بدان از آنها.

در آن حال بقدری وضعیت سخت است که هیچ آفریده ای را که خداوند عزّ و جلّ آفریده است، از بندگانش، چه از فرشتگان و چه از پیامبران، نیست مگر آنکه همه میگویند: ای پروردگار من! به فریادم رس، به فریادم رس! و تو ای پیامبر خدا میگوئی: ای پروردگار! به فریاد امت من رس، به فریاد امت من رس!
رس!

در این حال صراطی را بر روی جهنم قرار میدهند که از تیزی شمشیر برنده تر و تیزتر است؛ و بر روی آن صراط سه پل است یکی از آن سه پل،

امانت و رَحِم است؛ و اَمَّا دویمی، نماز است؛ و اَمَّا
پل سوّم، عدل پروردگار جهانیان است که هیچ
خدائی و معبودی جز او نیست.

در این حال مردم را تکلیف میکنند که از روی
صراط عبور کنند؛ چون میخواهند بگذرند، امانت و
رَحِم آنها را نگه می‌دارند؛ و اگر از آن نجات پیدا
کردند و گذشتند، نماز آنها را نگه می‌دارد؛ و اگر از
آن نجات یافتند و گذشتند، در آخر کار و انتهای امر
خداوند

ربّ العالمین عزّ و جلّ می باشد.

و اینست معنای گفتار خدای تعالی: بدرستی

که پروردگار تو در کمینگاه است!

و مردم بر روی صراط قرار میگیرند؛ و بعضی

واژگونه آویزان میشوند و خود را به آن میگیرند و

گامی می لغزد، و گام دیگر استوار است؛ و فرشتگان

در اطراف آنان پیوسته ندا در میدهند:

ای خداوند شکیبیا و حلیم و بردبار در گذر، و

نادیده بگیر، و بیامرزش؛ و به فضل و رحمت خود باز

گرد؛ و سلامت خود را بفرست، و رضوان خود را

ارائه بده! و مردم در این حال مانند پروانه به روی هم

میریزند.

و چون کسی به رحمت خدا خلاصی پیدا کند

و نجات یابد نگاهی به جهنّم می اندازد و میگوید:

حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که بعد

از یأس و نومیدی، مرا به فضل و کرمش از دست تو

رهانید! و بدرستی که پروردگار ما غفور و شکور

است!»!

از چیزهایی که در صراط از انسان سؤال

می شود

در معنای آیه شریفه: **وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**

در «علل الشرائع» از حضرت صادق علیه السلام وارد است که:

لَا يَجَازُ بِهِ قَدَمُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ

شَبَابِهِ

فِي مَا أَبْلَاهُ؛ وَ عَنْ عُمُرِهِ فِي مَا أَفْنَاهُ؛ وَ عَنْ مَالِهِ

مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ وَ فِي مَا أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

«حضرت در تفسیر این آیه که میگوید: آنان

را متوقف کنید که باید مورد بازپرسی قرار گیرند؛ می فرماید:

«گام هیچ بنده ای نمی تواند از صراط بگذرد،

مگر آنکه از چهار چیز از او سؤال میکنند: از

جوانیش که آن را در چه چیز پیر کرده است؟ و از

عمرش که در چه چیز به سر آورده است؟ و از مالش

که از کجا اندوخته است و در کجا مصرف کرده

است؛ و از محبت ما اهل بیت.»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از

^۱ «رسالة الإنسان بعد الدنيا» (معاد) علامه طباطبائی مد ظله، نسخه خطی، ص

حضرت صادق علیه السّلام و صدوق در «أمالی» و «علل الشرایع» از رسول الله صلی الله و آله و سلّم روایت می کند

که:

إِنَّ الْمَسْئُولَ عَنْهُ وَكَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ.^۱

«آنچه را که از انسان سؤال میکنند ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام است.»

و از «مجمع البیان» از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم روایت است که:

تَقُولُ النَّارُ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: جُزْ يَا مُؤْمِنُ!
فَقَدْ أَطْفَأَ نُورُكَ لَهَبِي.^۲

«در روز قیامت آتش به مؤمنین میگوید: ای مؤمن زود از نزد من بگذر! زیرا که نور تو فروزش و شعله مرا خاموش کرده است!»

و نیز از رسول الله روایت است که: إِنَّهُ سِئِلَ
عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** فَقَالَ: إِذَا دَخَلَ

^۱ رساله «الإنسان بعد الدنيا» (معاد) علامه طباطبائی مدّ ظلّه، نسخه خطّی، ص

أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَلَيْسَ قَدْ وَعَدْنَا

رَبُّنَا أَنْ نَرِدَ النَّارَ؟ فَقَالَ: قَدْ وَرَدْتُمُوهَا وَ هِيَ
خَامِدَةٌ!^۱

چون از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و
آله و سلم سؤال کردند از تفسیر این آیه شریفه که
میگوید: هیچیک از شما نیست مگر آنکه داخل در
آتش میشود.

حضرت فرمودند: چون اهل بهشت داخل در
بهشت میگردند، بعضی از آنها از یکدیگر می پرسند:
مگر خداوند به ما چنین وعده ای نداده بود که ما وارد
در آتش می شویم!؟

آنها در پاسخ میگویند: آری شما در آتش وارد
شدید، لیکن آن خاموش بود!

جهنم مظهر دنیا است. انبیاء و اولیای خدا هم
در دنیا آمده اند؛ و لیکن دل نبستند، عبور کردند و
رفتند؛ و لذا در آخرت هم هنگام عبور از جهنم
آتشش خامد است، مشتعل و برافروخته نیست؛ برای
آنان آتش برود و سلام است؛ چون نفس امّاره در
تحت اختیار آنهاست، نه مسلط و مسیطر.

^۱ رسالة «الإنسان بعد الدنیا» (معاد) علامه طباطبائی مدّ ظلّه، نسخه خطّی، ص

صراط دنیا، نفس امام واجب الطاعه است

«در تفسیر صافی» در تفسیر آیه کریمه: **اهْدِنَا**

الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱ از «معانی الاخبار» از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که:

هِيَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ هُمَا صِرَاطَانِ:

صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الصِّرَاطُ فِي

الدُّنْيَا فَهُوَ

^۱ آیه ۶، از سوره ۱: الفاتحة

الإمامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ

اِقْتَدَى

بِهُدَاةٍ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ

فِي الْآخِرَةِ

وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ

الصِّرَاطِ فِي

الْآخِرَةِ فَتَرْدَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

«صراط مستقیم راه بسوی معرفت خداست؛

و صراط دو صراط است: یکی صراط در دنیا؛ و یکی

در آخرت؛ پس آن صراطی که در دنیاست همان امام

واجب الإطاعة است، هر کس او را در دنیا بشناسد و

از هدایت او و راهنمایی‌های او پیروی کند، به خوبی

از صراطی که پلی است بر روی جهنم در آخرت

عبور میکند.

و کسی که او را در دنیا نشناسد، پایش در

هنگام عبور از صراط در قیامت میلغزد و بر اثر آن در

آتش دوزخ واژگون میگردد.»

و در روایت دیگری وارد است که: نَحْنُ

^۱ تفسیر «صافی» در سوره حمد، ج ۱، ص ۵۴ از طبع اسلامیّه

«فقط و فقط ما صراط مستقیم هستیم.»

و در بعضی از روایات آمده است: هُوَ صِرَاطٌ

عَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

«صراط مستقیم فقط صراط علی بن ابی طالب

است.»

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است

که:

إِنَّ الصِّرَاطَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۳

«بدرستی که حقاً و واقعاً صراط، همان نفس

مقدس امیر المؤمنین علیه السلام است.»

^۱ همان.

^۲ همان.

^۳ همان.

صراط ظاهر و صراط باطن

باری، با تأمل و دقت در این روایات که از مصادر وحی نازل شده است بخوبی اباحتی را که درباره صراط نمودیم، روشن میشود؛ که صراط، ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهرش همان راه و منهاج امام است و باطنش حقیقت ولایت است که در روز بازپسین به صورت جسری به روی دوزخ کشیده میشود؛ و موجب نجات مردم از ورود در آن میگردد.

مرحوم محدث قمی گفته است: تمام حروف مقطعه از اوائل سوره‌های قرآن را جمع کرده‌اند و مکررات از آن را حذف کرده‌اند و بقیه را که با هم ترکیب نموده‌اند چنین درآمده است: عَلِيُّ صِرَاطُ حَقٍّ نُمْسِكُهُ. علیّ راه حقّ است که ما او را اتّخاذ میکنیم و میگیریم؛ و یا چنین درآمده است: صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمْسِكُهُ راه علیّ حقّ است که ما آن را میگیریم و اتّخاذ میکنیم.^۱

و نیز فرموده است که در «تفسیر حضرت امام

حسن عسکری علیه السّلام آمده است که:

^۱ «سفينة البحار» حرف صِرَاط، ج ۲، ص ۲۸

تَعَلَّقُ مُجَبِّي فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فِي

الْقِيَمَةِ بِأَهْدَابٍ^١ مِرْطَهَا^٢ مَمْدُوداً عَلَى الصَّرَاطِ^٣.

در روز قیامت محبان فاطمه صلوات الله عليها

خود را به

^١ هُدْبٌ و هُدْبٌ مَثْرَاجٌ را گویند، و به معنای ریشه‌های اطراف لباس نیز می‌آید و جمع آن أهْدَابٌ است.

^٢ مِرْطٌ به کسر میم به معنای لباس ندوخته است و همچنین به لباس‌های بلند از پشم و نحو آن گویند و جمع آن مِرْوَاطٌ است.

^٣ «سفينة البحار» ماده صَرَطٌ ج ٢، ص ٢٨

ریشه‌های چادر فاطمه در حالی که به روی صراط کشیده شده است، آویزان میکنند؛ و خودشان را بدان می‌بندند. در اینجا مناسب است این بحث صراط را با روایتی که از «جامع الاخبار» نقل شده است تیمناً و تبرکاً خاتمه دهیم: حضرت فاطمه صلوات الله علیها به پدرش گفت: ای پدر به من خبر بده که مردم در روز قیامت چگونه اند؟! حضرت رسول الله فرمودند: همه مشغول خود هستند؛ و در آنجا کسی به کسی نگاه نمی‌کند: نه پدر بسوی فرزندش؛ و نه فرزند بسوی مادرش! فاطمه گفت: در وقت بیرون آمدن از قبرها به بدن خود کفن دارند؟! فرمود: ای فاطمه! کفن‌ها می‌پوسد و بدن‌ها باقی می‌ماند؛ و لیکن عورت مؤمن پوشیده میشود و عورت کافر ظاهر میگردد! فاطمه گفت: عورت مؤمنان را چه می‌پوشاند؟ فرمود: نوری از آنها میدرخشد و تَلَأُوْ میکند که از شدت آن، اجسام خود را نمی‌بینند! فاطمه گفت: ای پدر! من در روز قیامت تو را در کجا بینم؟! فرمود: مرا در سه جا بین: در پای میزان اعمال بین! که من ندا میکنم: ای پروردگار من! سنگین کن ترازوی عمل کسی را که شهادت به لا إلهَ

إِلَّا اللهُ دَادَهْ اَسْت؛ وَ مَرَا دَر نَزْد نَامَهْ اَعْمَالِ بَيْنِ! دَر
وَقْتِي كِه بَاز مِشَوْنَد وَ مَن دَر اَنجَا نَدَا مِيكْنَم: اِي
پَروردگَار مَن! بَا اُمَّتْ مَن حَسَاب رَا اَسَان كُن! وَ مَرَا
دَر كِنَار جِسْر جَهَنَّم دَر مَقَام شَفَاعَتِ مَن بَيْنِ! دَر
اَنجَائِي كِه هَر كَس مَشغُول بَه خُود اَسْت وَ مَن
مَشغُول بَه اُمَّتْ خُود هَسْتَم وَ نَدَا مِيكْنَم: اِي پَروردگَار
مَن! اُمَّتْ مَرَا سَلَامَت بَدَار! وَ پِيَا مَبْرَانِ هَمگِي دَر
اَطْرَافِ مَن هَسْتَنْد وَ هَمگِي مِيگويند: بَار

پروردگارا امت محمد را سالم بدار و رسول الله
فرمودند: خداوند حساب تمام مخلوقات را میرسد
مگر کسی که به خدا شرک آورده است و از او
حساب نمی‌کشد و او را امر به آتش میکند.^۱

^۱ «بحار الانوار» ج ۷، ص ۱۱۰ و ۱۱۱

مجلس پنجاه و چهارم: حقیقت میزان

اعمال در قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

وَالْوِزْنَ يُومِئِدِ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ. (آیه ۸ و ۹ از

سوره (۷) اعراف)

«پس در روز قیامت، وزن حق است؛ بنابراین

کسانی که میزانهای آنان سنگین باشد آنها

رستگارانند؛ و کسانی که میزانهای آنان سبک، باشد،

آنها کسانی هستند که به علت ستم و ظلم به آیات ما،

نفوس خود را باختند و زیانکار شدند.»

در میزان اعمال

حقّ یعنی واقعیت، در مقابل باطل یعنی چیز
غیر واقع و توهمی و تخیلی؛ آنچه در خارج تحقّق
دارد و ما بی‌ازاء خارجی دارد آن را حقّ می‌گوئیم؛ و
آنچه اصالت و تحقّقی ندارد و روی خیال و وهم

و اعتبار دور میزند، آن را باطل می‌نامیم؛ و آن عالم عالم حقّ است در مقابل عالم باطل.

آن عالم دارِ قرار است در مقابل دارِ مجاز؛ دارِ تحقق و واقعیت است در مقابل دارِ اعتبار، عالمِ ثبوت و استقرار است در مقابل عالمِ وهم و خیال؛ و بنابراین آنچه در آنجا واقعیت دارد دارای وزن است؛ و آنچه واقعیت ندارد وزن ندارد.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «کسانی

که میزانشان سنگین است آنان فقط رستگارند.» وَ مَنْ

خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ.

«و کسانی که میزانهای آنها سبک است و وزن

ندارد، آن کسانی هستند که به پاداش ستم و ظلمی

که سابقاً در دنیا به آیات ما می‌نموده‌اند، در معامله

نفوس خود زیانکار شده‌اند؛ و نفوس و جان‌های

خود را بدون دریافت ارزش واقعی خود از دست

داده و دست خالی از این معامله بیرون آمده‌اند.»

از این آیه چند استفاده میتوان نمود:

یکی آنکه میفرماید: **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ** «کسی

که میزانهای او سنگین است»؛ و نمی فرماید:

وَمَنْ ثَقُلَ مِيزَانُهُ «کسی که میزان او سنگین

است»؛ از اینجا بدست می آید که انسان در روز

قیامت یک میزان ندارد بلکه میزانهایی دارد؛ و آن

کسانی که میزانهایشان سنگین است چنینند؛ و آن

کسانی که میزانهایشان سبک است چنانند.

در روایات وارد است که تعبیر موازین به صیغه جمع، به اعتبار تعدّد انواع اعمال و اصناف کردار انسان است؛ و گرنه حقّ، میزان واحد است؛ و حقّ، واحد است؛ و میزان، واحد است.

و دیگر آنکه در این آیه شریفه، فقط میزان عمل رستگاران سنگین است؛ و امّا بدکاران و زیانکاران میزان عملشان سبک است؛ نه اینکه تمام افراد بشر در میزان عملشان سنگینی به درجات و مراتب مختلف بوده باشد؛ حال باید دید که این میزان عمل چگونه است؟

آیا یک ترازو می‌آورند و اعمال خوب را در یک کفه میریزند؛ و اعمال بد را در کفه دیگر؛ و آن کسی که اعمال خوبش سنگین تر است سعادتمند؛ و آن کسی که اعمال بدش سنگین تر است او زیانکار و خاسر و شقاوتمند است؟ اگر این طور بود باید بفرماید:

فمن ثقلت حسناته فأولئك هم المفلحون: من

ثقلت سيئاته فأولئك الذين خسروا أنفسهم بما كانوا

بآياتنا يظلمون.

«پس کسی که نیکوئی‌های او بر بدی‌ها و گناهانش غلبه کند و سنگین‌تر آید، ایشان رستگارانند؛ و کسی که زشتی‌ها و بدی‌های او بر حسنات و خوبی‌هایش غلبه کند و سنگین‌تر آید، آنان زیانکارانند.»

با آنکه چنین فرموده است؛ نمی‌گوید: بهشتیان میزان عمل خوبشان سنگین است؛ و دوزخیان میزان عمل بدشان سنگین است؛ بلکه در این آیه و آیات دیگر وارد است که رستگاران میزان عملشان سنگین است؛ و ظالمان و زیانکاران میزان عملشان سبک است؛ گویا

اعمال بد اصولاً وزن ندارند؛ و ثقل و سنگینی ندارند. آنجا فقط خفت و سبکی است.

و از اینجا استفاده میشود که آنچه در بین مردم یعنی عوام از آنها معروف است که در روز قیامت در یک کفه از ترازو اعمال خوب را میگذارند؛ و در کفه دیگر اعمال بد را میگذارند، و اگر کفه اعمال خوب سنگینی کرد و پائین آمد، انسان را به بهشت می‌برند؛ و چنانچه کفه اعمال بد سنگینی کرد به جهنم می‌برند؛ یک حرف من درآوردی است و ساخته و پرداخته خود آنها؛ و در این باره نه آیه ای داریم و نه روایتی.

بلکه آیات قرآن و از جمله همین آیه ای که تفسیر نمودیم مخالف این سلیقه است؛ و همگی آیات اتفاق دارند بر اینکه اعمال خوب وزن و سنگینی دارند؛ و اعمال بد اصلاً وزن ندارند؛ و سبک است.

میزان دوزخیان سبک است

و ترازوی اعمال نیکان سنگین است؛ و ترازوی اعمال بدان سبک است؛ و تبهکاران اصلاً

وزن ندارند؛ و خداوند برای آنان در روز بازپسین
وزنی و میزانی قرار نمیدهد؛ و سنگینی و ثقلی ابداً
ندارند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ
سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ
صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا. (آیات ۱۰۳ تا

۱۰۵، از سوره ۱۸: الکهف)

«بگو ای پیامبر! آیا ما شما را آگاه کنیم از آن کسانی که کردارشان از همه زیان کارتر و خسران بارتر است؟ آنان کسانی هستند که کوشش و جدیت آنان در زندگانی پست و حیات حیوانی عالم دنیا گم شد و تباه شد، درحالی که خود چنین می پنداشتند که کار خوبی انجام می دهند؛ آنان کسانی هستند که به آیات الهیه و نشانه های پروردگارشان کافر شدند؛ پس اعمال آنها همگی حبط و نابود میشود؛ و ما در روز قیامت برای آنها میزانی قرار نمیدهیم.»

در اینجا خداوند میفرماید: **فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ**

الْقِيَامَةِ وَزَنًا؛ ما اصولاً برای چنین افراد گمراهی میزان نمی گذاریم؛ زیرا آنان وزنی ندارند؛ درحالی که اگر اعمال زشت هم دارای وزن بود، باید میزان آنها از نقطه نظر زشتی و پلیدی از همه سنگین تر باشد؛ و لیکن چون اعمالشان بسیار زشت است؛ و شائبه ای از خوبی ندارد بنابراین میزانشان سبک نیست که بگوئیم: مقدار کمی از خوبی ها ترازو را سبک کرده است؛ بلکه اصلاً میزانشان هیچ وزن ندارد؛ بطوری

که به آن سبک و خفیف هم نمی‌توان گفت؛ بلکه هیچ است.

حسنآ وزن دارد و بالا می‌رود

و از طرف دیگر داریم، آن کسانی که میزانشان سنگین است، اعمالشان و میزانشان رو به بالا می‌رود؛ و آن کسانی که میزانشان سبک است رو به پائین می‌رود؛ این هم باید رسیدگی شود که یعنی چه؟

در اینجا یعنی در عالم طبیعت ما معمولاً چیزهائی را که توزین می‌کنیم، اگر سنگین باشد، رو به پائین می‌آید؛ و اگر سبک باشد، رو به بالا؛ اما در آن عالم مطلب بعکس است. آیه ای در قرآن کریم

داریم که میفرماید:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ

(آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر)

«کلمه طیب و پاک و پاکیزه بسوی خدا بالا

می‌رود و صعود می‌نماید؛ و عمل صالح آن کلمه طیبه

را بالا می‌برد:» کلمه طیبه همان روح مؤمن است؛ و

همان نتیجه و حالت و صفت خاصی است که از

ایمان به دست می‌آید که بسوی خدا بالا می‌رود؛ و

آنچه موجب میشود که این روح پاک و طیب مؤمن

بسوی خدا بالا رود، عمل صالح است.

عمل صالح، روح را نیرو می‌بخشد؛ و برای

صعود به درجات قرب حضرت حق مدد میدهد؛ و

عیناً مانند بنزین است که موجب بالا رفتن طیاره و

هواپیما میشود؛ غایة الامر این در عالم طبیعت است

و آن در عالم معنی و ملکوت.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

دَرَجَاتٍ. (آیه ۱۱، از سوره ۵۸: المجادلة)

«خداوند کسانی را که از شما ایمان آورده‌اند

و کسانی را که به آنان علم داده شده است؛ به درجات

و مراتبی بالا می‌برد؛» پس صاحبان علم و ایمان در

درجاتی صعود میکنند و بالا میروند؛ و ثقل و واقعیت

آنها به بالا رفتن است نه به پائین آمدن.»

و نیز داریم:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ

أَسْفَلَ سَافِلِينَ. (آیه ۴ و ۵، از سوره ۹۵: التین)

«و به تحقیق که هر آینه ما انسان را در بهترین
قوام و سازمان وجودی ایجاد کردیم؛ و آفریدیم؛ و
سپس او را در پائین ترین درجاتِ سیفل و پستی پائین
آوردیم.»

و از اینجا معلوم میشود آنجائی که از همه جا
پست تر است بالا نیست که سبک باشد؛ بلکه جائی
است که از همه جا پائین تر است؛ چون سیفل در
مقابل علو است؛ و به معنای مکان پائین است.

و بنابراین تمام چیزهائی که ارزش معنوی
ندارند؛ پائین می آیند؛ و مکان بالا محلّ و مرتبه پاکان
و محلّ و منزله پاکی و طهارت است.

و نیز در آیه قرآن داریم: **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ
جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ**. (قسمتی
از آیه ۱۷، از سوره ۱۳: الرعد)

«پس کف روی آب و روی سیل از بین میرود؛
و هیچ اثری از آن باقی نمی ماند؛ و امّا آنچه به مردم
فایده میرساند، در روی زمین باقی می ماند و مستقرّ
میشود و درنگ میکند.»

پس چرا اعمال حسنه انسان که در آن عالم

ثقیل است و وزن دارد رو به بالا می‌رود؟ و اعمال سیئه
انسان که در آنجا سبک است رو به پائین؟ و چرا
بخلاف این عالم است؟

برای اینکه این عالم عالم ماده است؛ عالم ماده
واقعیتش در بطن ماده است؛ و ترازوهائی که در این
دنیا کار میکنند چون ترازوی مادّی است، و بر اساس
قوه جاذبه زمین است، و بر این اصل اشیاء

دارای ثقل میشوند، هر کدام سنگین تر است رو
به پائین و هر کدام سبک تر است رو به بالا می‌رود.
اما آن عالم عالم ماده نیست؛ و بر این اصل،
اعمال را نمی‌سنجند که رو به مرکز زمین مجذوب
شوند.

آنجا عالم علوی است؛ و هر چیز به اصل خود
بر میگردد و به منبع و سرچشمه خود می‌پیوندد و
ملحق میشود. پس هر عمل خوب به مرکز اسماء و
صفات حقّ متعال می‌رود، و کلام طیب نیز بسوی
ذات حقّ می‌رود.

در آنجا هر عمل را با واقعیت اندازه‌گیری
میکنند؛ و چون آن عالم عالم علوی است در مقابل
عالم سفلی، هر عمل که واقعیتش بیشتر باشد بالاتر
می‌رود؛ رو به اسماء و صفات حقّ می‌رود؛ رو به خود
حقّ می‌رود.

و هر عمل که حقیقتش کمتر باشد رو به آن
طرف نمی‌رود، رو به عالم قرب نمی‌رود؛ رو به بُعد
می‌رود و عالم بُعد پائین است و سافل، و عالم ابعاد
عالم اسفل و اسفل السّافلین است.

بنا بر آنچه گفته شد، معلوم میشود که آیاتی که دلالت دارد بر آنکه کلمه طیب بسوی خدا بالا می‌رود؛ و خداوند مؤمنان و اهل علم را بالا می‌برد، برای اینست که در آنجا مرکز، بالاست؛ و هر کس واقعیتش بیشتر باشد، ثقلش بیشتر است؛ و بسوی مرکز که در بالاست می‌رود؛ و هر کس ثقلش کمتر باشد از آن مبدأ دور میشود.

چون این مطالب معلوم شد، اینک وقت آن

رسیده است که

ببینیم ترازوهائی که با آنها اعمال انسان را در روز قیامت اندازه میگیرند چه شکل است؟ چون یکی از عوالمی را که در پیش داریم عالم میزان است؛ بحث‌هایی که در قیامت شد یکی بحث قیام انسان در پیشگاه پروردگار بود؛ و یکی عالم عَرْض؛ و یکی عالم حشر، و یکی عالم نشر، و سپس عالم نامه اعمال و تطایر کتب، و بعد از آن عالم شهادت بود، و عالم صراط، و حالا نوبت عالم میزان است؛ و این شاء الله تعالی بعداً به ترتیب عالم حساب، و عالم جزاء، و عالم اعراف، و عالم شفاعت و عالم میاه اربعه و آب کوثر و کیفیت جوشیدن چشمه کوثر، و عالم بهشت و جهنم و خلود بطور مفصل بحث خواهد شد.

و برای آنکه عالم میزان خوب مشخص و مفهوم شود، نیازمند به دو مقدمه ای که در عالم صراط گفتیم می‌باشد؛ و مقدمه اول در اینست که معنای میزان چیست؟ و آیا حتماً میزانی که در آنجا کار میگذارند مانند میزان و ترازوهائی است که در دنیا کار میگذارند و دارای دو کفه است؟ و یا آنکه

میزان به شکل دیگر است؟

نیز در آن صورت روشن میشود که چرا در

قرآن کریم میفرماید: **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ** و **يَا مَنْ خَفَّتْ**

مَوَازِينُهُ و نمی فرماید: **فَمَنْ ثَقُلَتْ حَسَنَاتُهُ** و **يَا مَنْ ثَقُلَتْ سَيِّئَاتُهُ**.

اما مقدمه اول آنست که الفاظی که در لغت

وضع شده‌اند دارای معانی عامه و کلیه هستند؛ و ما

درباره توضیح این حقیقت در مباحث صراط مثال به

چراغ زدیم؛ و خوب واضح شد که چگونه

خصوصیت‌های فردی دخالت در معنای الفاظ ندارد.

کلام ملا محسن فیض کاشانی در معنای میزان

و در اینجا مناسب است ترجمه عین عبارت مرحوم فیض: ملا محسن کاشانی را که در «تفسیر صافی» آورده‌اند، چون حائز اهمّیت است بیان کنیم: «هر معنایی از معانی یک حقیقت و روحی دارد؛ و یک صورت و قالبی؛ و کثرت و تعدد صورتها و قالبها به حقیقت واحده ای که جان و روح معنی است می‌باشد. و الفاظ در لغت برای حقائق و ارواح معانی وضع شده‌اند؛ و چون آن حقائق و ارواح، در قالبها و صورتها موجود است لذا بواسطه اتّحادی که معانی با قالبها دارند، الفاظ در آن قالبها و صورتها استعمال میگردند.

مثلاً لفظ قلم وضع شده است برای آلتی که با آن صورتها را در روی لوحه‌ها نقش کنند؛ بدون آنکه در نظر گرفته شده باشد که آن قلم از نی باشد یا از آهن؛ و یا غیر از آنها؛ بلکه در نظر نیز گرفته نشده است که آن قلم از جسم باشد، و نه آنکه آن نقش،

محسوس باشد یا معقول، و نه آنکه آن لوح از کاغذ باشد و یا از چوب؛ بلکه فقط چیزی باشد که در آن بتوان نقش نمود؛ و اینست حقیقت لوح و روح و معنای لوح و تعریف لوح.

و بنابراین اگر در عالم وجود چیزی باشد که بواسطه آن بتوان نقش علوم را در الواح دلها نمود بطور اولی و أحقّ باید بتوان بر آن نام قلم نهاد؛ خداوند تعالی میفرماید: **عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ**. (آیه ۴ و آیه ۵، از سوره ۹۶: العلق) «خداوند با قلم تعلیم کرد؛ تعلیم کرد به انسان چیزهایی را که نمیدانست».

بلکه آن قلم حقیقی است به جهت آنکه حقیقت قلم و روح قلم و تعریف قلم در آن موجود است، بدون آنکه با آن قلم معنوی چیزی باشد که خارج از معنای قلم بوده باشد.

و همچنین است میزان مثلاً؛ چون آن را در لغت وضع کرده‌اند برای معیاری که با آن مقادیر را بسنجند؛ و این معنای واحدی است که حقیقت و روح میزان است؛ و قالبها و صورتهای مختلفی دارد که بعضی از آنها جسمانی است و بعضی روحانی.

پس تمام چیزهایی که با آن اشیاء را می‌سنجند میزان نامیده میشود؛ مانند ترازوهای که دو کفه دارد و با آن اجرام و سنگینی را اندازه‌گیری میکنند؛ و مثل قیان و نحوهان مانند آنچه را با آن اوقات و ارتفاعات ستارگان را می‌سنجند مثل اسطرلاب؛ و آنچه را با آن دایره‌ها و قوسها را اندازه‌می‌گیرند همچون پرگار؛ و آنچه را که با آن ستونها و دیوارها را می‌سنجند، مثل شاغول؛ و مانند آنچه را با آن خطها را اندازه‌می‌گیرند مثل خط‌کش؛ و آنچه را که با آن شعرها و قافیه‌ها را اندازه‌گیری میکنند، مثل علم عروض؛ و مانند آنچه

را که با آن فلسفه را اندازه میگیرند و صحّت و سقم آن را می‌سنجند مثل علم منطق؛ و آنچه را که با آن بعضی از مُدرکات را می‌سنجند مثل حسّ و خیال؛ و آنچه را که با آن همه این معیارها می‌سنجند مثل عقل کامل.^۱

میزان امتهای پیامبران و اوصیاء آنها هستند

و نیز فرماید: و بالجمله میزان هر چیز بر

حسب خود آن چیز

^۱ تفسیر «صافی»، در مقدمه چهارم از مقدمات دوازده گانه ای که از نفیس‌ترین مطالب است، و آنها را مرحوم فیض به عنوان مقدمه بر این تفسیر آورده است. از طبع وزیری ج ۱ ص ۱۹

است؛ و آن معیاری است که با آن اندازه آن چیز را معین میکنند. پس میزان مردم در روز قیامت آن چیزی است که قدر هر انسانی را و قیمت او را بر حسب عقیده و اخلاق و کردارش مشخص کند و معین نماید؛ برای آنکه مردم طبق آن معیار مورد جزای الهی قرار گیرند.

و این معیار غیر از انبیاء و اوصیاء آنان چیزی نخواهد بود، زیرا که فقط قدر و قیمت مردم و مقدار خوبی‌ها و بدی‌های آنان، بر حسب اندازه گیری با آنها، و با متابعت شرایع آنان و پیروی از آثارشان، و ترک متابعت و پیروی؛ و با قرب و نزدیکی به سیره و منہاجشان، و با بُعد از روش و رویه آنها معین میشود.

پس بنابراین میزان هر امتی پیامبر آن امت، و وصی آن پیامبر، و شریعتی است که آن پیامبر آورده است؛ پس کسانی که حسنات آنان سنگین و بسیار باشد آنها رستگارانند؛ و کسانی که حسناتشان سبک و اندک است آنها افرادی هستند که به نفوس خود با ستم و ظلمی که روا داشته‌اند، آنها را تباه و فاسد و

ضایع کرده‌اند؛ از جهت آنکه پیامبران و اوصیائشان را تکذیب نموده و از سیره و منهج آنها پیروی ننموده‌اند.

و در «کافی» و «معانی الاخبار» از حضرت

صادق علیه السلام روایت است که:

إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: **وَ نَضَعُ**

الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ قَالَ: هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ

الْأَوْصِيَاءُ.

وَ فِي رِوَايَةٍ

اخرى: نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ^۱ ..

«از این آیه مبارکه: که ترازوهای قسط و عدل را در روز قیامت قرار میدهیم، پرسش کردند، حضرت فرمودند: مراد از ترازوهای قسط و عدل پیامبران و اوصیای آنها هستند.»

و در روایت دیگر وارد است که معصومان علیهم السّلام فرموده‌اند: ما میزانهای قسط هستیم.

باری این مطلب اخیر را که مرحوم فیض در سوره اعراف در ذیل آیه: **وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ** بیان فرموده است به منزله مقدمه دوّم است برای مطلبی که ما میخواستیم بیان کنیم و بنابراین نتیجه مطلوب بسیار روشن است:

بنا بر مقدمه اوّل بدست آمد که الفاظ از جمله لفظ میزان و ترازو برای معانی عامّه وضع شده‌اند و بنا بر مقدمه دوّم بدست آمد که خداوند در روز قیامت برای اعمال و موقعیت و وضعیت انسان میزان قرار میدهد؛ و نتیجه از ضمّ این دو مقدمه این میشود

^۱ تفسیر «صافی» ج ۱، از طبع وزیری ص ۵۶۵، در تحت تفسیر آیه: وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ در سوره اعراف

که: ترازو و میزان اعمال برای انسان، انبیاء و اوصیاء،
و راه و روش آنها و شریعت و سلوک آنها بسوی
خداست، و با این میزان عمل هر فردی از افراد
امتهای گذشته و آینده را اندازه گیری می نمایند؛ و با
این معیار می سنجند

بیان تفضیلی در معنای میزان

و اینک که بحمد الله این دو مقدمه و نتیجه مترتبه بر آن اجمالاً معلوم شد، برای توضیح و تبیین این حقائق، آن دو مقدمه و نتیجه را بطور مشروح بیان میکنیم:

اما مقدمه اوّل: میزان یعنی ترازو و آلت سنجش؛ اوّل که ترازوی دو کفه ای بود و اطراف آن زنجیرهای بلندی آویزان بود و در رأس آن شاهین قرار داشت، به آن میزان میگفتند؛ سپس به ترازوهائی که با دو کفه بوده و زنجیر ندارد و شاهین آن پائین است به همان عنایت اوّلیه میزان میگویند و سپس به قپان که یک کفه بیشتر ندارد و به باسکول و قپانهای اهرمی و فتری به یک منوال و یک عنایت ترازو و میزان میگویند.

و باز ملاحظه میشود که لفظ میزان را برای خصوص وزن اشیاء وضع نکرده اند، بلکه میزان یعنی آلت سنجش از هر چه میخواهد بوده باشد؛ بدیهی است که آلت سنجش هر چیزی غیر از اصناف و انواع چیزهای دیگر است.

به آلت سنجش مقدار مصرف کیلووات برق،
کتور یا میزانیه برق گویند؛ به آلت سنجش میزان
قدرت برق و قوه الکتروموتوری وُلت مِتر گویند به
آلت سنجش میزان شدّت عبور کمّیت مصرف برق،
آمپر مِتر گویند به آلت سنجش مقاومت محلی جریان
برق، اُهم مِتر گویند تمام اینها در عین اختلاف،
میزانیه و ترازوست. به آلت سنجش حرارت بدن
درجه و ترمومتر گویند و به هر یک از

آلات سنجش فشار خون، و ضربان قلب، و به
آلت سنجش میزان باد، و فشار هوا، و زلزله، و
حرارت جو، میزانیه گویند؛ با آنکه ساختمان هر یک
از آنها و وظیفه محوّه به آنها کاملاً با دیگری مغایرت
دارد؛ ولی در عین حال به همه میزانیه گویند.

میزانیه لفظ عامّی است که به همه گفته
میشود؛ و میزان سنجش هر چیز متناسب با آنست؛
میزان سنجش آب غیر از حرارت، و میزان سنجش
ضربان قلب، غیر از ترازوی هیزم کشی است.

و باز ملاحظه میشود که به معیارها و میزانهای
سنجش معنویات چون محبّت و سخاوت و شجاعت
هم میزان میگویند؛ ولی دیگر آن میزانیه‌ها جسم
نیست؛ و مادّی نیست.

اگر بخواهیم محبّت کسی را اندازه بگیریم؛ و
بینیم که مثلاً زید چقدر محبّت دارد، بالاخره باید
میزانی داشته باشد؛ چون مقدار محبّت در افراد بشر
مختلف است؛ و حتماً باید شاخصی موجود باشد که
آن را میزان قرار دهیم و با آن اندازه بگیریم؛ آن
شاخص کدامست؟ و باید به چه شکلی بوده باشد؟

اگر بخواهیم خضوع و خشوع و عبودیت و تقوی و صدق و غیرت و حمیت و ایثار و انفاق و جهاد و شجاعت و صفات حسنه دیگر و فنای از هستی مجازی و بقاء به حقّ و تجلّی اسماء و صفات و درجه فناء و مرتبه بقاء را بسنجیم، باید با چه معیار و میزانی اندازه گیری کنیم؟ آیا اینها دارای مراتب و درجات مختلف هست یا نه؟ و در صورت اختلاف، میزان سنجیدن و اندازه گرفتن آنها چیست؟

و بعد از آنکه دانستیم که میزانیه هر چیز باید متناسب با خود آن چیز بوده باشد، چنانچه ما را در قیامت ببرند و بخواهند این صفات ما را بسنجند؛ دیگر در آنجا وزن بدن به درد نمی‌خورد، چند کیلوگرم است؟ و ماه رمضان چقدر از بدنت را کم کرد؟ با بدن و وزن او کاری ندارند.

آنجا میگویند: چقدر محبت آوردی؟ خضوع و خشوع نسبت به حقّ چه اندازه است؟ درجه عبودیت چه مقدار است! ایثار و گذشتت چقدر بوده است! معرفت به ذات حقّ تعالی و درجه یقین و مرتبه ایمان چه اندازه است؟ خلوص و اخلاص چقدر آوردی؟

اینها را باید اندازه گیری کنند و بسنجند؛ و طبق آن مقام و درجه دهند؛ درجات بهشت و مراتب ثمانیه آن بر حسب مقادیر مختلف از اینهاست؛ و درکات دوزخ و درهای هفتگانه آن بر حسب مراتب فقدان و نابودی و نیستی اینهاست؛ و بنابراین باید با چه معیاری سنجیده شود تا دقیقاً اجر و پاداش و عقاب انسان مشخص و معین شود؟

و اما مقدمه دوّم آنکه: در آیات مبارکات و روایات وارده از ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین وارد است که خداوند در دنیا برای اعمال انسان میزانی قرار داده است؛ و در آخرت نیز اعمال را توزین میکنند؛ و لیکن در هیچ آیه و خبری دیده نمی‌شود که در یک کفه ترازوی اعمال، حسنات و در کفه دیگر سیئات را میگذارند. بلکه آیات و روایات همه در دلالت بر این مطلب اتفاق دارند که حسنات دارای ارزش و ثقل بوده و سیئات بی ارزش و بدون

ثقل است؛ و در آن عالم ربوبی آنچه که دست انسان را میگیرد حسنات است و سیئات در آنجا تاب مقاومت و ایستادگی را ندارند.

کسی که اعمال نیکوی او زیاد باشد میزان او سنگین است؛ و کسی که اعمال نیکویش کم باشد میزانش سبک است، و سیئات موجب خفت و سبکی میزان میگردد.

آیات و روایات وارده در میزان قیامت

در کتاب «توحید» صدوق در تفسیر آیه شریفه:

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که:

قال: إِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابُ؛ تُوزَنُ الْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ؛ وَالْحَسَنَاتُ ثِقْلُ الْمِيزَانِ وَالسَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ.^۱

حضرت فرمودند: «خداوند از این آیه چنین اراده فرموده است که: حسنات هم خوبی‌ها، و هم بدی‌ها را اندازه میگیرد و حسنات سنگینی میزان

^۱ «توحید» صدوق، ص ۲۶۸

است. و سیئات سبکی آن است».

یعنی میزان و معیار تمام خوبی‌ها و بدی‌هایی
را که انسان در دنیا بجای آورده است حسنات است.
اعمال حسنه و اعمال سیئه انسان را با معیار و میزان
عمل نیک می‌سنجند؛ در آنجا شجاعت حَسَن یک
میزان دارد، سخاوت نیکو یک میزان دارد؛ عبودیت
و عَفَّت نیکو هر کدام یک میزان دارند؛ و تمام مراتب
شجاعت انسان را از خوب و بد با آن میزان شجاعت
اندازه‌گیری میکنند، و تمام مراتب عبودیت انسان را
از مراتب خوب و پسندیده، و یا از مراتب بد و
نکوهیده با آن میزان عبودیت می‌سنجند؛ و هکذا در
تمام صفات و اخلاق و ملکات

در هر کدام یک معیار و میزان بخصوصی است
که آن صفت را با آن می‌سنجند.

میزان هر امتی پیامبر آن امت است

حال که این دو مقدمه بطور مشروح و مفصل
ذکر شد؛ میگوئیم: مراد از میزان اعمال در روز قیامت
نمونه کامل حُسن و تقوی و صبر و ایثار و جهاد و
وَرَع و عدالت و عبودیت و یقین و توحید در هر امتی
از امت‌های گذشته، پیامبر آنان، و وصی آن پیامبر، و
کتاب و شریعتی است، که خداوند برای آنها فرستاده
است.

و در این امت آخر الزمان وجود مقدس
رسول اکرم و حضرت صدیقه اطهر فخر بانوان عالم
سیده نساء العالمین و اوصیای دوازده گانه آن پیامبر
مکرم است که اوّل آنها حضرت امیر المؤمنین علیّ
بن ابی طالب و بعداً یازده فرزند یکی پس از دیگری
است که آخرین آنها حضرت قائم آل محمد حجّة
ابن الحسن العسکریّ عجل الله تعالی فرجه الشریف
می‌باشد؛ وجود آنان و توحید و عبادت و جهاد و
انفاق و صفات نفسانیه و عقائد و ملکات همه و همه

میزان و معیار برای تشخیص مقدار صفات حسنه از امت آخر الزمان است.

میزان در روز قیامت حق است و عدل

در کتاب «احتجاج» از حضرت صادق علیه

السلام وارد است که:

إِنَّهُ سُئِلَ: أَوْ لَيْسَ تُوزَنُ الْأَعْمَالُ؟ قَالَ: لَا؛ لِأَنَّ

الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ أَجْسَامًا وَ إِنَّمَا هِيَ صِفَةٌ مَا عَمِلُوا وَ

إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى وَزْنِ الشَّيْءِ مَنْ جَهَلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ

لَا يَعْرِفُ ثِقَلَهَا وَ خِفَّتَهَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ.

قِيلَ: فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ؟ قَالَ: الْعَدْلُ.

قِيلَ: فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ: **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ؟**

قَالَ: فَمَنْ رُجِحَ عَمَلُهُ.^۱

«از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که:

آیا اعمال در روز قیامت وزن نمی شوند؟

حضرت فرمودند: نه؛ بجهت اینکه اعمال،

جسم نیستند تا کشیده شوند؛ بلکه اعمال عبارت

است از صفت و حالتی که مردم در کارهایشان انجام

میدهند؛ و دیگر آنکه کسی نیاز به وزن اشیاء دارد که

نسبت به مقدار آنها جاهل است؛ و وزن و ثقل و

خفّت و سبکی آن را نمی داند؛ و اما خداوند همه چیز

را میداند و بر چیزی جاهل نیست.

از آن حضرت سؤال شد: پس معنای میزان

چیست؟ در جواب فرمود: عدل.

سؤال شد: پس معنای **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ** و در

کتاب قرآن چیست؟ در جواب فرمود: یعنی کسی که

عملش ترجیح دارد».

یعنی هر کس کردارش ترجیح پیدا کند؛ و

رجحان یابد؛ و به عدل نزدیک شود؛ آن میزانش

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷، ص ۲۴۸.

سنگین است؛ و هر کس کردارش مرجوح باشد و از
عدل دور باشد آن میزانش سبک است. و عدل یعنی
آن موجودی که تمام جهات در آن به نحو اتمّ و اکمل
ملاحظه شده است؛ نه تند است و نه کند؛ افراط و
تفریط در آن نیست.

در شجاعت اگر از حدّ بگذرد آن صفت

مطلوبی نیست آن

تهوّر و بی باکی است و تهوّر مذموم است و اگر
از حدّ پائین تر آید آن جبن و ترس است؛ و آن هم
مذموم است؛ شخص کامل شجاع است؛ نه متهوّر و
نه جَبان؛ شخص بی باک بدون تأمل و درایت کاری
را انجام میدهد؛ و کارش غلط است؛ و به همین علّت
هم بعداً دچار پشیمانی و ندامت میشود؛ و شخص
ترسو هم به علّت ضیق و گرفتگی نفسانی خود از
انجام کار صحیح در موقع خود برای دفاع از حریم
غیرت و عزّت خود کوتاهی میکند؛ و بالتّیجه انجام
نمی دهد؛ و آن نیز دچار پشیمانی و ندامت میشود؛
ولی شخص شجاع، آن دفاع را به اندازه لازم و در
موطن لازم انجام میدهد؛ و آن صحیح است و
هیچگاه دچار ندامت هم نمی گردد.

در روز قیامت شجاعتها را با میزان عدل
اندازه گیری میکنند یعنی با شاخص شجاعت؛ یعنی
شاخصی قرار میدهند از شجاعت که عدلِ صرف
است و هیچ جنبه تهوّر و جبن درش نیست؛ و تمام
شجاعتها را با آن می سنجند.

در عفت و حیا اگر از حدّ بگذرد آن خُمود

است که مطلوب نیست و اگر به حدّ لازم هم نرسد
آن شرّه است یعنی کم حیائی و آن نیز مطلوب
نیست؛ بلکه عفت حدّ معتدل بین دو صفت افراطی
خمود و صفت تفریطی شرّه است و آن عدالت در
این صفت است.

در حکمت و فهم و زیرکی اگر از حدّ بگذرد
جُرْبُزَه است که مطلوب نیست چون شخصی دارای
جربزه است آن قدر حدّت ذهن و تیزی فهم دارد که
علاوه بر آنکه به مطالب زود میرسد، چیزی هم

از نفس خود و ذهن خود به آن اضافه میکند؛ و در نتیجه از نقطه نظر مقدار، چیزهایی را فهمیده است و چیزهایی را هم که در خارج نبوده و ذهن تیز او آفریده است، آنها را هم به عنوان موجود خارجی فهمیده و بدان معتقد شده است؛ و این البته غلط است؛ و شخصی که ذهنش ضعیف است و در فهم معانی کند است، و دارای صفت بله است او نیز مطالب را کمتر از واقعیتش ادراک میکند و این نیز غلط است.

و حدّ معتدل بین جُرْبزه و بلاهت، حکمت است که دارای صفت عدالت است؛ یعنی فهمیدن بطور صحیح و کامل. نه در فهم آن حقیقت، کوتاه بودن و نه زیاده بر آن چیزی را اضافه کردن و جزء آن پنداشتن.

درباره ملکه سخاوت و انفاق و درباره ایثار و فداکاری و درباره عفو و اغماض و درباره یکایک از صفات نفسانیه، میزان عدالت را می آورند و با آن می سنجند.

چون شجاعت افراد شجاع را با آن میزان

اندازه گیری کنند باید در یک کفه آن معیار عدالت را
قرار دهند، و در کفه دیگر آن شجاعت افراد را و
معلوم است که اگر کاملاً هم وزن باشد، آن شجاعت
به حدّ اعلاّی خود بوده است، و اگر سبک تر باشد و
به آن حدّ اعلاّی نرسیده است، ولی معلوم است اگر
بسیار سبک باشد از حدّ عدالت که شجاعت است
دور بوده و به تهوّر و یا جبن گرائیده است.

و چنانچه شجاعت‌های مورد قبول در روز
قیامت باید علاوه بر جنبه اعتدال از قصد تقرّب
برخوردار بوده و از هوی و هوس و امیال

نفسانیه و دواعی شیطانیه دور باشد، بنابراین مثلاً در این امت در یک کفه ترازوی عمل، عمل شجاعت و دفاع از حقوق نفس و مسلمین رسول الله و یا امیر المؤمنین را قرار میدهند، و در کفه دیگر شجاعت‌های هر کس را که بخواهند بسنجند، و به میزان هم وزنی و یا مقدار کم وزنی حدود و مشخصات شجاعت‌ها معلوم میشود.

و لذا حضرت صادق علیه السلام در این روایت فرمودند: میزان، عدل است و در آیه قرآن داریم که میزان حق است؛ **وَ الْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقُّ** و میزان عدل چنانکه خواهیم گفت میزان حق است، و حق و عدل دارای مصداق واحدی هستند، و مفهوم آنها بالاعتبار تفاوت دارد.

نمازهای هر یک از امت را با نماز حق و عدل می‌سنجند؛ یعنی عدل را در یک کفه و نماز مورد سنجش را در کفه دیگر قرار میدهند؛ هر چه این نمازها به آن نماز از جهت طهارت سرّ، و حضور قلب، و قوّت تخاطب، و شدت فناء، و پاکی نیت، و سائر آداب و جهات ظاهریه و باطنیه نزدیکتر باشد

عقربه نماز سنج به محلّ آن نماز واقعی و حقیقی نزدیک میشود؛ و هر چه از جهت این امور دورتر باشد عقربه نماز سنج دور می‌ایستد. و فاصله و بُعد بین این دو نماز را نشان میدهد.

و اگر بخواهیم آن میزان عدل الهی را خوب بفهمیم که چگونه سنجش میکند به دستگاههای کامپیوتر در دنیا تشبیه میکنیم، غایة الامر این دستگاهها مادّی و طبیعی است؛ و آن میزان عدل معنوی و روحانی.

دستگاههای کامپیوتر همچون رادار مشخص کننده فوراً حدّ و اندازه مطلوب را نشان میدهد. دستگاه نماز سنج، روزه سنج،

زکات سنج، جهاد سنج، ولایت سنج،
خداشناسی سنج و همچنین غیر ذلک از امور حسنه
فوراً مقدار خلوص و پاکی نیت را در این اعمال
نشان میدهد.

هر چه این اعمال که در یک کفه قرار میگیرد
و در کفه دیگر عدل از آن فعل یا صفت را میگذرانند
عقربه سنجش آن به مبدأ نزدیکتر باشد آن عمل
صحیحتر و مطلوبتر، و هر چه دورتر باشد آن عمل
مطروودتر و محکومتر خواهد بود؛ و اگر از باب مثل
فرض کنیم صفحه ای که عقربه سنجش بر روی آن
کار میکند مدرّج به هزار درجه باشد، هر نمازی را
که در کفه بگذارند، فوراً عقربه روی یکی از این
درجات ما بین صفر و هزار قرار خواهد گرفت.

و آن وقت در هر نمازی اگر علی حدّه این کار
را کنند؛ و سپس بین تمام نمازها متوجه گیرند؛ و
سپس حالت و مقام نماز گزار را بر اصل سنجش با
عدل نماز گزار و عدل مصلی مشخص کنند. حقّاً
تماشا کردنی است و چقدر این دستگاههای معنوی
عجیب و قابل ملاحظه و مشاهده و تفکر و تأمل

است.

و در آن وقت که میزان عمل مقربین و
مخلصین و ابرار و اخیار و صالحین سنگین میشود و
به درجه عدل حقیقی نزدیک میگردد، یا هم وزن و
مساوی آن قرار میگیرد، باید این ندا را در داد که: **وَ**
فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ؛ سبقت گیرندگان و
جلودار خواهان باید در این امور سبقت گیرند؛ و
داعی پیشی و برتری داشته باشند.

در باب انفاق، انفاق‌هایی را که انسان در دنیا میکند، به نیت‌ها و مقاصد مختلف برای قوم خویش، برای همسایه، البته برای خدا میکند، ولی احياناً غرض دیگر هم در نظر دارد؛ در حال سرّاء و ضرّاء کرده، کم کرده، و یا زیاد کرده؛ علنی یا مخفیانه انجام داده، همه را می‌آورند و در کفّه ترازوی انفاق سنج میریزند، و در کفّه دیگر روح و حقیقت انفاق را که صد در صد خالص بوده و تقرّباً إلی الله تعالی بوده است و هیچ شائبه پاداش و جزای دنیوی یا اخروی در آن نبوده؛ مانند انفاق امیر المؤمنین علیه السّلام در هر حال؛ و با نداشتن مال دیگری و اندوخته نمودن ذخیره ای برای خود و اهل بیت خود، که فقط چهار درهم دارد؛ و آن را در راه خدا، در آشکارا و پنهان، و در شب و روز، انفاق میکند، و درباره او این آیه نازل میشود:

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (آیه ۲۷۴، از سوره ۲: البقرة)

قرار میدهند.

در تفسیر این آیه از «مجمع البیان» و «جوامع»

از ابن عبّاس روایت شده است که درباره امیر -
المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده
است که آن حضرت فقط چهار درهم داشت، یکی
از دراهم را در شب و یکی را در روز؛ و یک درهم
را پنهان و یکی را در آشکار؛ انفاق کرد. و این روایت
نیز از صادقین علیهما السّلام روایت شده است و نیز
از عیاشی از ابی إسحاق روایت است.^۱

چون امیر المؤمنین، امیر مؤمنان است؛
انفاقش نیز امیر و سالار انفاق‌هاست، و در روز
قیامت کفّه عدل و حقّ انفاق، انفاق آن حضرت است
که خالصاً و مخلصاً لوجه الله الکریم بوده است و در
کفّه دیگر انفاق‌های افراد دیگر را میگذارند و
می‌سنگند؛ و با آن الگو و نمونه و اسوه حسنه اندازه
گیری می‌نمایند.

هر کس انفاقش بهتر باشد و پاک‌تر باشد و
خالص‌تر باشد، عقبه انفاق سنجش، به انفاق آن
حضرت نزدیک میشود؛ و هر کس بدتر باشد و
آلوده‌تر عقبه دورتر می‌ایستد.

^۱ تفسیر «صافی» طبع وزیری، ج ۱، ص ۲۲۹

کسی میگوید: من در آخر الزمان بودم؛ عیال نداشتم؛ دوره و محیط فاسد بود؛ دست به گناه زدم؛ فوراً ترازوی عفت سنج را می آورند و میگویند: حضرت یوسف جوان تر و زیباتر بود، امکانات گناه برای او بیشتر بود، زن پادشاه مصر که قاعدتاً باید از زیباترین زنان باشد، آنهم در مصر که مردم آن به ملاحظت معروفند؛ آنهم در اطاق در بسته؛ و فشار و امر به گناه، که اگر تمکین نکنی تو را متهم به گناه میکنم و بدین تهمت سالیان دراز در زندان می افکنم. بین چگونه خود را به خدای خود سپرد؛ و از گناه اعراض کرد.

فوراً اندازه گیری میکنند و عقربه عفت سنج در جای خود می ایستد؛ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ النَّفْسِ الْأَمَّارَةِ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.

همچنین گرفتاری مالی برای کسی پیش آمد میکند، و دیگر برای او مشکل میشود که از ممر حلال خرج زن و بچه را درآورد

و دست به مال حرام میزند، و دنبال مال مشتبّه
می‌رود فوراً حلال سنج را می‌آورند و میگویند: آیا
مشکلات تو بیشتر بود یا فلان و فلان؛ به آن زن
میگویند: آیا مشکلات تو در دینداری بیشتر بود یا
آسیه زوجه فرعون زمان.

زنان از مشکلات اقتصادی و بارداری و بچه
داری و رضاع و شیر دادن شکوه میکنند؛ فوراً الگو
و نمونه زنان: حضرت زهراء دخت پیامبر آخر الزمان
را می‌آورند و میگویند: نه ساله شوهر کرد و هجده
ساله به خاک رفت و در این بین پنج فرزند آورد که
نمونه علم و تقوی و ولایت و صبر و تحمل و یقین
و معرفت و توحید بودند حضرت حسن و حضرت
حسین و حضرت محسن سقط شده و حضرت
زینب و حضرت امّ کلثوم؛ آن فرزند سقطش هم
معلوم نبود که اگر حیات داشت از برادران و
خواهران عقب‌تر باشد فاطمه زهراء پشم میریسید؛
گندم دسداس میکرد؛ و نان می‌پخت و گاهواره
می‌جنبانید، و با نان جوین فرزندان خود را تربیت
کرده؛ و سهمیه باغ خود را از فدک به فقرا میداد.

آن قیامش به نماز و عبادت که پایش متورّم

میشد؛ و آن درجه محبت به شوهرش علی بن ابی طالب و آن درجه حمایت از دین خدا و وصایت و امامت که تا سرحدّ شهادت به استقبال رفت.

در کتاب «کافی» و «معانی الاخبار»

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ**؛ قَالَ:

هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^۱

از حضرت صادق علیه السلام درباره معنای

گفتار خدای تعالی که میفرماید: و ما میزانهای عدل و قسط را در روز قیامت قرار میدهیم سؤال شد، حضرت فرمودند: مراد پیغمبران و وصیان آنها هستند.

و در روایت دیگری است که: نَحْنُ الْمَوَازِينُ

الْقِسْطُ ما ترازوهای عدل هستیم.

و مرحوم فیض بعد از نقل این دو روایت و

روایت سابق را که از «احتجاج» نقل نموده است

فرموده است: و ما درباره معنای میزان و کیفیت

توزین اعمال تحقیق کافی به عمل آورده‌ایم؛ و بین

^۱ تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۶۵؛ و «معانی الاخبار» ص ۱۳

اخبار متعارضه و اقوال مختلفه ای که در این باره آمده است بطوری وفق داده‌ایم و در کتاب خود که به «میزان القیمة» نام نهاده شده است بیان نموده‌ایم؛ که تا به حال مانند آن نیامده و بالاتر از این تحقیقی به عمل نیامده است. و إن شاء الله به مطالعه و فهم آن کتاب موفق گردد کسی که اهلیت آن را داشته باشد.^۱

مخلصین و منکرین لقاء الله میزان ندارند

و از آنچه ذکر شد به ضمیمه مطالب سابقه‌ای که بیان داشته‌ایم معلوم میشود که دو دسته از مردم میزان ندارند:

اوّل افرادی که از جهت بدی و زشتی به حدّی رسیده‌اند که اعمال آنها حَبَط شده است و در این صورت عمل خوبی ندارند و لو فی الجملة که اندازه گیری شود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا. (آیه ۱۰۵، از
سوره ۱۸: الکهف)

^۱ تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۶۵

«آن کسانی که کافر شده‌اند به آیات خدا و لقاء پروردگارشان پس اعمال آنها نابود میشود، و ما در روز قیامت برای آنها وزنی قائل نمی‌شویم و میزانی بر پا نمی‌داریم.»

دوّم کسانی که از اخلاص و مجاهده با نفس امّاره گذشته؛ و به درجه خلوص و طهارت مطلقه رسیده‌اند، و از فانیان در ذات خدا گشته، و طبق آیه قرآن از مقرّبین و مخلصین (به فتح لام) شده‌اند.

آنها در عالم توحید به مرحله ای رسیده‌اند که همه گونه اقسام غیریت را برانداخته و بنیاد کثرت را که مبنی بر تخیلات و توهمّات اندیشه باطل است در نهاد وجودی و در صُقع نفسانی خود آتش زده‌اند؛ و به مقام مشاهده وحدت در کثرت و کثرت در وحدت رسیده و در عین فناء در واحدیت خدا در احدیت آن ذات اقدس نیز فانی شده‌اند؛ و در این صورت دیگر برای آنها بقیائی از وجود و عمل و صفت نمانده است که آن را میزان کنند؛ همه را یکسره به خدا سپرده‌اند؛ و ملک طلق خدا دانسته‌اند؛ چیزی نمانده است که به خود نسبت دهند و بر آن اساس قابل توزین باشند.

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ

حِسَابٍ. (آیه ۴۰، از سوره ۴۰: غافر)

«همگی بدون حساب و کتابی و بدون اندازه

و مقداری داخل در بهشت میشوند و روزی

میخورند.»

در آنجا حقیقت یا لیتنا کُنَّا مَعَكَ فَنَفُوزَ فَوْزاً

عَظِيماً است. یعنی معیت صرف با اولیاء خدا و با

معصومان که خودشان و وجودشان

و کردارشان عین میزان قسط و عدل و حقّ است؛
و آن کسی که فانی شد و هر شائبه تجلّی هستی
نفسانی خود را زدود؛ و به صِبْغَةُ اللهِ الَّتِي لَا صِبْغَةَ
مَعَهَا در آمد در آنجا مقام دوئیت برخاسته است و
معیت پیدا شده است؛ محبّت شدید محبّ را در
محبوب فانی میکند؛ و برای فانیان در ولایت میزانی
بر پا نمی دارند.

عَلَى حُبِّهِ جَنَّةٌ *** قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ

وَصِيُّ الْمُصْطَفَى حَقًّا *** إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجَنَّةِ^۱

«محبّت و دوستی نسبت به علیّ بن ابی طالب
سپری است از آتش؛ اوست که تقسیم کننده بهشت
و دوزخ است.

«و به حقّ، وصیّ بلا فصل حضرت ختمی
مرتب محمد مصطفی است؛ و امام و سید و سالار
کاروان انسان و جنّ است.»

^۱ . این دو بیت از عامر بن ثعلبه است بنا بر نقل عالم جلیل و علامه کبیر شیخ
حسین بن عبد الوهّاب از علماء قرن خامس در کتاب «عیون المعجزات» ص

مجلس : پنجاه و پنجم : میزان عمل ،
پیغمبران و امامان هستند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

فَأَمَّا مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ* فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ*
وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ* فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا
هِيَ* نَارٌ حَامِيَةٌ. (آیات 6 تا 11 از سوره 101 قارعه)

«پس آن کسانی که میزان‌های عمل آنان

سنگین باشد، در آسایش و خوشی خوشگوار و

پسندیده خواهند بود؛ و آن کسانی که میزان‌های

عملشان سبک است، پس اصل مقرّ و محلّشان در

هاویه دوزخ است، و ای پیامبر چگونه حقیقت هاویه

را خواهی فهمید؟! آتشی است سخت سوزنده و

گدازنده و افروخته شده.»

در اینکه هر چیز را خداوند از روی معیار و میزان آفریده؛ و پیامبران را از روی میزان فرستاده است، و بنابراین افراد بشر نیز باید در سنت تشریح بر نظام میزان رفتار کنند؛ جای شبهه و تردید نیست.

و السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.

(آیات ۷ تا ۹، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن)

«پروردگار متعال آسمان را بلند پایه

برافراشت؛ و میزان را قرار داد، تا اینکه شما در میزان

و سنجش طغیان نکنید! و ظلم و ستم روا مدارید! و

سنجش و میزان را بر اساس قسط و عدل بیای دارید

و استوار کنید! و در میزان کم و کاهش و نقصان و

کاستی پدید نیاورید!»

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ وَ مَا

يُذْرِكُ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ. (آیه ۱۷، از سوره ۴۲:

الشُّورَى)

«خداست آنکه کتاب را بحقّ و با میزان فرو

فرستاد؛ و چه میدانی ای پیامبر، امید است که ساعت

قیام قیامت نزدیک باشد؟»

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ

وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. (آیه ۲۵، از سوره ۵۷:

الحديد)

«و به تحقیق که هر آینه ما پیامبران خود را با

ادله و بینه قاطعه و معجزات قاهره فرستادیم؛ و با

آنان نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم، تا اینکه مردم

در میان خود به عدل و قسط قیام کنند.»

سنت تکوین و تشریح بر نظام میزان است

از این آیات استفاده میشود که عالم تکوین بر اساس حسابهای دقیق و معیارها و میزانهای دقیق بنا شده است؛ و ارسال رسل و انزال کتب سماویه نیز بر اساس میزان بوده است؛ و عالم بشریت یله و رها نیستند؛ بلکه دارای میزان می باشند؛ و عالم تشریح بی حساب نیست؛ و افراد بشر همگی باید میزان خود را بر محور حقّ و نظام قسط

قرار دهند. کسانی که میزانشان سنگین است در دنیا با اطمینان زیست نموده، و در آخرت سرافراز و کسانی که میزانشان سبک است در دنیا به نکبت زندگی نموده و در آخرت نیز سرافکنده و شرمسار در قعر دوزخ خواهند بود.

ما در بحث قبل از این از معنای میزان بطور عموم، و از معنای آن در قیامت نسبت به افعال انسان بطور خصوص، مطالبی آوردیم؛ و لله الحمد و له المنه خوب روشن شد که مراد از میزان نسبت به هر امتی پیامبر آن امت و وصی آن پیامبر و کتابی است که باید بدان عمل کنند و در امت آخر الزمان میزان وجود اقدس رسول الله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و قرآن کریم است که:

إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. (آیه ۴۲، از سوره
۴۱: فصلت)

«این قرآن کتاب عزیزی است که هرگز، چه نسبت به امور آینده جهان، و چه نسبت به امور و وقایع گذشته جهان، در آنچه آورده است، بطلان و تباهی بدو راه ندارد؛ و تا قیامت کتاب ابدی است که

از طرف خداوند حکیم و پسندیده صفات، بدین
عالم فرود آمده است».

در کیفیت نصب میزان در روز قیامت در بین
مفسرین و متکلمین اختلافاتی است.

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان»

در ذیل آیه شریفه **وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ** فرموده است

که در اینجا اقوالی است:

یکی آنکه: وزن عبارت است از عدل در آخرت؛ و اینکه البته در آنجا نسبت به کسی ستمی نیست.

دوم آنکه: خداوند در روز قیامت ترازویی میگذارد که دارای دو کفه و یک آهنگ است؛ و با آن اعمال بندگان را توزین میکنند؛ چه کارهای خوب و پسندیده را؛ و چه کارهای زشت و نکوهیده را. و این قول از ابن عباس و حسن بصری نقل شده است و جبائی هم همین رأی را اختیار کرده است.

و سپس اختلاف شده است که چگونه اعمال را بدین طریق در کفه‌های ترازو میریزند، چون اعمال عرض است و فانی شده است؛ و جوهری نیست که جسمیت داشته باشد و باقی بماند؟ و دارای وزن نیست و قائم به نفس نیست.

ابن عمرو جماعتی گفته‌اند که: نامه‌های اعمال را وزن میکنند.

و جماعتی گفته‌اند که: بر روی حسنات علاماتی ظاهر میشود؛ و بر روی سیئات نیز علاماتی پیدا میشود که بواسطه آن علامات، اعمال در کفه‌های ترازو قابل رؤیت میگردد؛ و مردم آن را می‌بینند

جبائی چنین گفته است.

و ابن عباس گفته است: حسنات به صورت‌های زیبا و سیئات به صورت‌های زشت در کف‌ها ظاهر میشوند.

و دیگر آنکه گفته‌اند: خداوند خودِ شخص مؤمن و کافر را در میزان میگذارد و می‌کشد. و این گفتار عبید بن عمیر است که او گفته است: مرد عظیم‌الجثه‌ای را می‌آورند؛ و او به قدر بال پشه‌ای

وزن ندارد.

سوّم آنکه مراد از وزن ظهور مقدار عظمت مؤمن در عزّت و مقدار کافر در ذلّت است کما قال سبحانه: **فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا** پس کسانی که عمل صالح که وزن آن سنگین است، بجا آورده باشند، یعنی قدر و ارزش آنان زیاد است ایشان رستگارند، و سپس کسانی که اعمال زشت انجام داده باشند اعمالی که وزن و قیمت ندارد، آنان اهل زیان و خسرانند.^۱

کلام شیخ مفید و مجلسی رضوان الله علیهما

درباره میزان

مجلسی رضوان الله علیه در «بحار» پس از نقل این مطالب از «مجمع البیان» و نقل بیان فخر رازی و بیان روایات وارده در این مقام گفته است:

شیخ مفید رحمه الله چنین گفته است که:

^۱ «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۴۳ و ۲۴۴؛ و «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد دوّم، ص ۳۹۹، و سپس در «مجمع» فرموده است: بهترین اقوال، گفتار اوّل و از آن گذشته گفتار دوّم است؛ و ما قائل به این مطلب شدیم چون در زبان عرب اشتها دارد که میگویند: گفتار فلان کس موزون است و کردارش موزون است، و مراد آنست که به مقدار حاجت است و در آن زیاده و نقصانی نیست و داخل در عبث و بیهودگی نیست.

حساب عبارت است از مقابله بین اعمال و جزائی که بر آنها مترتب میگردد؛ و وقوف بنده است درباره کوتاهی‌هایی که در اعمال کرده است؛ و توبیخ بر گناهانی که انجام داده است، و حمد و تحسین نسبت به خوبی‌هایی که به جای آورده است؛ و طبق استحقاق او با او معامله نمودن.

و آن‌طور که عامه مردم می‌پندارند چنان نیست که بین بدیها و نیکی‌ها مقابله و موازنه برقرار کنند؛ و بر حسب استحقاق ثواب و عذاب بر آنها توازن بنمایند؛ زیرا که تحابط بین اعمال صحیح نیست و گفتار معتزله در این باب که قائل به تحابط شده‌اند باطل است

و ثابت نگردیده است؛ و آنچه را که حشویه
درباره معنای میزان گفته‌اند غیر معقول است.

و موازین عبارت است از تعدیل و مقابله بین
اعمال و جزائی که داده میشود؛ و هر جزائی را بجا و
به موضع خود قرار دادن؛ و هر ذی‌حقی را به حقّ
خود رساندن؛ و مطلب از قرار آنکه حشویه میگویند
که: در قیامت میزان هائست مانند میزانهای دنیا و
هر میزانی دو کفه دارد و اعمال را در آنها میریزند،
نیست. زیرا که اعمال از قبیل أعراض است؛ و توزین
اعراض صحیح نیست؛ و اینکه آنها را به صفت
سبکی و سنگینی یاد میکنند بر وجه مجازی است نه
حقیقی؛ و مراد از سنگینی آنست به زیاد باشد، و
ثواب بزرگی بر آن مترتب شود؛ و مراد از سبکی
آنست که کم باشد، و ثواب بزرگ بر آن عائد نگردد.
و در خبری که وارد است که: أمير المؤمنين
و ائمه از ذریه آن حضرت علیهم السّلام موازین
هستند، مراد آنست که آنان متعهّد و عهده دار تعدیل
و مقابله بین اعمال و جزاء مستحقّه آنها می‌باشند و
آنان حاکم به عدل و استحقاق قدر واجب از ثواب
هستند.

و در عبارت گفته میشود: فلان کس در نزد
من در میزانِ فلانی است؛ و مراد آنست که نظیر
اوست.

و نیز گفته میشود: گفتار فلان کس در نزد من
از گفتار دیگری موزون‌تر است؛ و مراد آنست که
گفتارش بهتر و شایسته‌تر است.

و آنچه را که خداوند تعالی درباره حساب
بندگان ذکر کرده است، و درباره خوف از آن بیان
فرموده، فقط همان وقوف بر اعمال

عباد و مؤاخذه در تقصیر است؛ چون کسی را که خداوند درباره کوتاهی از اعمالش در مقام وقوف توبیخ کند، از آثار و تبعات آن خلاصی نیست؛ و کسی را که خداوند مورد عفو خود قرار دهد به نجات و رهائی و فلاح فائز میگردد: و کسانی که موازین آنها سنگین باشد، بواسطه استحقاق ثواب بیشتر، آنان از رستگارانند؛ و کسانی که بواسطه کمی طاعات موازین آنها سبک باشد، کسانی هستند که نفس‌های خود را باخته و در دوزخ جاودانه می‌مانند. و قرآن به لغت عرب و به حقیقت و مجاز این لغت نازل شده است؛ و بر الفاظ مردم عوام و آنچه را که از اباطیل در افکار و اندیشه شان می‌آید نازل نشده است؛ (تمام شد گفتار مرحوم مفید قدس سره).

مجلسی در اینجا گوید: کلام ما و نظر ما در مسأله إحباط گذشت و اما انکار میزان به این وجوه، پسندیده نیست چون دانستی که برای تصحیح معنای میزان، وجوهی را ذکر کرده‌اند.

آری بعضی از روایات سابقاً ذکر شد که دلالت داشت که مراد از میزان معنای حقیقی آن

نیست؛ و بدین جهت میتوان قائل به آن شد؛ اگرچه ممکنست که بعضی از اخباری که دلالت دارند که میزان، انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام هستند، بر حضور آنان در پای میزان و بر حکومت کنندگان بر میزان حمل کرد.

لیکن بعضی از احادیث را ابداً نمی‌توان تأویل نمود مگر با تکلف تامّ؛ پس بنابراین ما به میزان ایمان می‌آوریم و حقیقت علم به آن را به حاملین وحی و قرآن موکول می‌کنیم؛ و با تکلف دنبال فهمیدن

چیزی که با بیان روشن برای ما واضح نشده است
نمی‌رویم، و خداوند توفیق دهنده است و باید بدو
توکل نمود.^۱

نظریه مؤلف درباره میزان

حقیر گوید: میزان را نمی‌توان انکار نمود و
نَحْنُ نُؤْمِنُ بِهِ، و همان طور که گفتیم بنا بر وضع
الفاظ برای معانی کلیه و عامّه با ضمیمه روایات
وارد بر آنکه انبیاء و اوصیاء و کردار و منهاج آنان
میزان است؛ استفاده میشود که آن میزان متناسب با
سنجش اعمال و عقائد و ملکات است؛ و باید در یک
کفه‌اش آن اصل ثابت و معیار صحیح و در کفه دیگر
اعمال ما قرار گیرد البتّه کفه‌ها و آهنگ نیز متناسب با
اعمال خواهد بود؛ بنابراین ما قائل میشویم به آنکه
میزان در همان معنای حقیقی خود استعمال شده
است؛ نه مجازی؛ و لیکن این التزام مستلزم قول به
آنکه در یک کفه حسنات و در کفه دیگر سیئات را
بگذارند نیست.

و لازم نیست که انبیاء و اوصیاء را نیز از

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷، ص ۲۵۲ و ۲۵۳

حضور یافتگان در پای میزان بگیریم؛ بلکه خود آنان
میزانند ولی میزان متناسب با آن عالم و متناسب با
سنجش اعمال.

و نیز ما میزان را نفس مقابله و تعدیل بین
اعمال و جزای آن نمی‌گیریم؛ و میزان را در مجرد
معنای عظمت و اهمّیت مجازاً استعمال نمی‌کنیم؛
بلکه قائل به میزانی می‌شویم که در قیامت نصب
میشود و یکی از مواقف قیامت است؛ ولی کیفیت آن
همان طور که ذکر شد، مانند این میزانهای دنیوی که
با آن اجسام و اثقال را می‌سنجند نمی‌باشد؛

پس نتیجه آنکه کلام مفید و کلام مجلسی رحمة
الله علیهما هر یک به نوبه خود حائز اهمّیت و اصالتی
است و نیز هر یک به نوبه خود دارای حَزازت و
منقصدتی؛ و الحمد لله اولاً و آخراً.

در آنجا میزان عدل نصب میشود در آیه
شریفه داریم:

و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ
نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ
كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ. (آیه ۴۷، از سوره ۲۱: الانبیاء)

«ما برای روز قیامت میزانهای عدل و داد را
قرار میدهیم؛ پس ابداً به صاحب نفسی ستم
نمی‌شود. و اگر آن ستم به قدر سنگینی یک حبه
خردل (یک دانه فلفل) بوده باشد ما آن را می‌آوریم؛
و ما محاسب کافی و تامّ و تمامی هستیم.»

و از طرف دیگر میفرماید: **و الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ
الْحَقُّ.** «در آن روز وزن حقّ است.»

و از اینجا استفاده میشود که میزان حقّ همان
میزان عدل است؛ کما اینکه در بعضی از روایات هم
وارد شده است که مراد از میزان در روز قیامت میزان
عدل است؛ البتّه معنای عدل با معنای حقّ یک
تفاوتی دارد:

عدل یعنی چیزی را که انسان چون با چیزی
دیگر برابر کند، در آن چیز نه زیادی است و نه کمی،
بلکه مساوات من جمیع الجهات است؛ و جنبه افراط
و تفریط در آن نیست.

اما حقّ یعنی عین تحقّق و واقعیت؛ و شاید

حقّ مفهومی از

عدل یک قدری دقیق‌تر و لطیف‌تر باشد، چون عین تحقق است؛ و اما عدل در مرتبه ثانی است که انسان باید چیزی را با حق اندازه‌گیری کند و ببیند کدام زیاد است و کدام کم؟ آن وقت معنای عدل صادق می‌شود.

إِنَّ الْقُرْآنَ يَفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا.^۱ «قرآن خودش مفسر خودش می‌باشد، و بعضی از آن بعضی از قسمتهای دیگر خود را تفسیر میکند.»

حسنت ثقیل است و بالا می‌رود و سیات

سبک رو به پایین

میزانی که در روز قیامت بر پا میدارند هم حق است و هم عدل. وزن در آنجا حق است یعنی حق وزن دارد؛ باطل وزن ندارد. و در آن آیاتی که عنوان **ثقل و خفت آمده است؛ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ؛** در مقابل ثقل و سنگینی، خفت و سبکی میزان است؛ مؤمنین میزانشان سنگین است و

^۱ در «الدّرّ المنثور» ج ۲، ص ۸ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده است که فرمودند: إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُنْزَلْ لِيُكْذَبَ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَلَكِنْ نَزَلَ لِيُصَدِّقَ بَعْضُهُ بَعْضًا. و نیز در «نهج البلاغه» خطبه ۱۳۱ (و از طبع مصر مطبوعه عیسی البابی الحلبی با تعلیقه شیخ محمد عبده ج ۱، ص ۲۵۲) وارد است که: يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ؛ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ

کافران سبک، هر چه بدیها و سیئات بیشتر باشد
میزان سبک‌تر است؛ و هر چه خوبیها و حسنات
بیشتر باشد میزان سنگین‌تر است؛ به علت آنکه چون
میزان فقط حق است، و با حق سنجیده میشود پس
هر چه عنوان حق و تحقق در آن بیشتر باشد
سنگین‌تر و هر چه در آن کمتر باشد سبک‌تر است؛
و معلوم است که حسنات دارای عنوان حق می‌باشند
و اما سیئات باطلند؛ و باطل جفاء و هباء است؛ بی
مقدار و بی ارزش است.

و این برخلاف عالم ماده و طبع است که چیز
سنگین‌تر و کثیف‌تر بیشتر به طرف زمین و قوه جاذبه
آن جذب میشود؛ در عالم تجرّد و معنی هر چه
موجودات وزین‌تر و اصیل‌تر باشند بیشتر صعود
میکنند

درباره حضرت ادریس علی نبینا و آله و علیه

السّلام وارد است که:

وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا. (آیه ۵۷، از سوره ۱۹:

مریم)

«ما او را در مکان و مرتبه ای رفیع بالا بردیم»؛

و یا درباره حضرت ابراهیم علیه السّلام وارد است:

وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ

دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ. (آیه ۸۳، از سوره ۶: الانعام)

«و اینها حجّت‌ها و بینات ما بود که به ابراهیم

دادیم تا بر قومش اقامه کند؛ و ما مقام و مرتبه هر

کس را که بخواهیم بالا می‌بریم»؛

و یا درباره اهل البیت علیهم السّلام دارد که:

فِي بُيُوتٍ اُذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ.

(آیه ۳۶، از سوره ۲۴: النّور)

«آنان در خانه‌هایی هستند که خداوند اجازه

داده است که بلند مرتبه و رفیع المنزله باشد و در آن

خانه‌ها یاد خدا و اسم خدا و ذکر خدا برده شود.»

و لیکن درباره بلعم باعورا داریم که بواسطه

توجه به دنیا، خداوند او را بالا نبرد، بلکه به روی

زمین مخلّد کرد و جاودانه اقامت داد:

وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ
وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ
تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ

الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (آیه ۱۷۶، از سوره ۷:

الاعراف)

«و اگر ما می خواستیم هر آینه بواسطه آیاتی که به او داده بودیم او را بالا می بردیم؛ و لیکن او به زمین گرائید و توجه کرد، و از هوای نفس خود پیروی کرد؛ پس مثال او مثال سگ است که اگر او را تعقیب کنی عو عو میکند؛ و اگر هم او را رها کنی عو عو میکند. اینست مثال گروهی که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس ای پیامبر! این حکایات و داستانها را برای مردم بازگو کن که امید است آنها تفکر کنند.»

و چون در قیامت ارزش اعمال بر میزان قرب به حقّ تعالی است؛ و هر عملی که مقربتر باشد وزین تر؛ و هر عملی که در بُعد باشد سبک تر است؛ و اصولاً حسنات و سیئات بر این اساس و معیار عنوان حسنه و سیئه به خود میگیرد، بنابراین مناط ثقل و وزن در آنجا تحقق به حقّ و واقعیت است؛ و هر عملی که در آن این چاشنی زیاده باشد پسندیده تر و اصیل تر؛ و هر عملی که در آن کم باشد بی بهاتر و فاقد ارزش تر است.

آن عالم عالم حیات و قدرت و علم است و
عالم نور است و عالم تجرّد؛ ظلمت در آنجا راه
ندارد؛ افرادی که به اعمال سیئه مبتلا هستند و
نفوسشان نفوس شیطانی شده است به آن عالم راه
ندارند آنها در همان مراکز بُعد و مظاهر جهل و
شقاوت که جهنّم است گم میشوند و از بین میروند
و میزانشان سبک است یا میزانی ندارند، عملی
ندارند که آنها را بالا ببرد

گمراهان قبل از وصول به عالم انوار گم و نابود

می شوند

چقدر در آیات قرآن از عنوان ضلال و اضلال

سخن به میان آمده است؛ ضلال به معنای گم شدن

و اضلال گم کردن است؛ یعنی قبل از وصول به مقام

حقیقت و عالم نور و واقعیت گم میشوند؛ و تاب

مقاومت در آن عالم نور را نمی آورند؛ و تحمل آن

انوارِ قاهره و جذباتِ سبحانیه را ندارند.

وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ

السَّبِيلِ. (آیه ۱۰۸، از سوره ۲: البقرة)

«و کسی که ایمان را رها کند و به جای آن کفر

را انتخاب کند و بپذیرد، به تحقیق که از راه راست و

مستوی به دور افتاده و گم شده است.»

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا. (آیه

۱۱۶، از سوره ۴: النساء)

«و کسی که به خداوند شرک بیاورد، در یک

گمی و گمراهی عمیقی افتاده است.»

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ

الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا. (آیه ۱۳۶، از سوره

۴: النساء)

«و کسی که به خدا و فرشتگان خدا و پیامبران

خدا و به روز قیامت کافر شود، پس به تحقیق که در
گُمی و گمراهی عمیق فرو رفته است».

انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا

كَانُوا يَفْتَرُونَ. (آیه ۲۴، از سوره ۶: الانعام)

«ای پیامبر بنین! چگونه آنان بر نفس‌های

خود دروغ گفتند

و آنچه را که افتراء می‌بستند همگی از نزد آنها گم شد.»

لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.

(آیه ۹۴، از سوره ۶: الانعام)

«هر آینه به تحقیق که بین شما و اموال و یاران شما در دنیا جدائی افتاد و آنچه را که می‌پنداشتید به درد شما می‌خورد و دستی از شما می‌گیرد همگی گم شدند.»

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. (آیه ۱۲۵، از سوره ۱۶: النحل)

«بدرستی که پروردگار تو داناتر است به آن کسی که از راه او گم میشود و او نیز داناتر است به راه یافتگان.»

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا. (آیه ۴۸، از سوره ۱۷: الإسراء)

«ای پیامبر بین! چگونه برای تو این کافران مثالها میزنند؟ پس آنان گم شده‌اند و راه را گم کرده‌اند و هیچ در توان و قدرت خود ندارند که راه را پیدا کنند.»

أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ.

(آیه ۱۷، از سوره ۲۵: الفرقان)

«آیا شما این بندگان مرا گم و گمراه کردید،

یا آنکه آنها خود راه را گم کرده و گمراه شدند»؟.

إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا. (آیه

۶۷، از سوره ۳۳: الاحزاب)

«ما از رئیسان و بزرگان طاغوتی خود پیروی و اطاعت کردیم؛ و بالتّیجه آنان ما را از راه گمراه نمودند.»

باری، این آیات و آیات بسیاری دیگر که در قرآن کریم وارد است، همگی دلالت دارند بر آنکه افراد مشرک و کافر و طاغی و یاغی و باغی و پیروان آنها، اصالت و وزانت ندارند؛ و قبل از وصول به مقام عزّ انوار ربوبیه میسوزند؛ و گم میشوند و نابود میگردند.

و بنابراین اعمال سیئه وزن ندارند؛ و مشرکان و کافران وزن ندارند؛ و در توزین میزان چون با اصالت و واقعیت اعمال آنان را بسنجند، خفیف و سبک می‌باشند؛ و اعمال حسنه چون اصالت دارد سنگین است؛ برای هر عمل میزانی است و لذا در آیه شریفه موازین به صیغه جمع آمده است؛ چنانکه در روایت وارد است: الصَّلَاةُ مِيزَانٌ مَنْ وَفَى اسْتَوْفَى.^۱

^۱ این حدیث را در کتاب «المَحْجَّةُ الْبَيْضَاءُ» فیض، ج ۱، ص ۳۵۳ از کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل میکند. و نیز در کتاب «کافی» ج ۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷ با إسناد خود از سکونی از حضرت صادق علیه السّلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم آورده است.

نماز میزان برای ترقی و تکامل و وصول به درجات قرب و کمال انسانیت است؛ کسی که حق آن را ادا کند و آن را بتمامه بجای آورد، و بر آن مواظبت و محافظت نماید، حق خود را بتمامه و کماله از آن میگیرد و به مقاصد خود از درجات قرب نائل میگردد.

و لذا در روایت صحیحیه از حضرت باقر علیه السلام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم وارد است که:

مَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلَّا أَنْ يَتْرُكَ

الصَّلَاةَ

الْفَرِيضَةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ يَتَهَاوَنَ بِهَا فَلَا يَصَلِّيَهَا.^۱

«بین مسلمان و بین اینکه کافر شود هیچ

فاصله ای نیست کوتاه تر و نزدیکتر از اینکه نماز

واجب خود را عمداً ترک نماید؛ و یا درباره آن

سستی و تکاهل ورزد و بجای نیورد.»

محبت رسول الله و اهل بیت او عليهم السلام

وزن میزان است

صدوق در کتاب «فضائل الشيعة» با إسناد

خود از حضرت باقر علیه السلام از پدرانش عليهم

السلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ

سَلَّمَ] حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ

أَهْوَالَهُنَّ عَظِيمَةٌ: عِنْدَ الْوَفَاةِ، وَفِي الْقَبْرِ، وَعِنْدَ

النُّشُورِ، وَعِنْدَ الْكِتَابِ، وَعِنْدَ الْحِسَابِ، وَعِنْدَ

الْمِيزَانِ، وَعِنْدَ الصَّرَاطِ.^۲

^۱ «المَحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ» ج ۱، ص ۳۴۰؛ و در «محاسن» برقی ج ۱، ص ۸۰ و در «عقاب الاعمال» صدوق، طبع سنگی ص ۱۹، نیز آمده است.

^۲ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷، ص ۲۴۸

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند: محبت من و محبت اهل بیت در هفت جا
فائده دارد؛ آن هفت جایی که دهشت و وحشت در
آن مواقف عظیم است: نزد وفات، و در قبر، و در
هنگام نشور، و در وقت رؤیت نامه اعمال، و در
هنگام حساب، و در نزد میزان، و هنگام عبور از
صراط.»

معلوم میشود که محبت رسول الله و اهل
بیتش موجب تقویت و سنگینی اعمال میگردد، تا
موجب ثقل و توزین میزان میشود و به

حال انسان فائده می بخشد.

روایت وارده در توحید صدوق راجع به میزان

در «توحید» صدوق با اسناد خود از اَبی معمر

سعدانی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در

ضمن حدیث کسی که ادعا میکرد در بین آیات قرآن

تناقض هست چنین وارد است که حضرت فرمودند:

وَأَمَّا قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ**

الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا، فَهُوَ مِيزَانُ الْعَدْلِ

يُؤْخَذُ بِهِ الْخَلَائِقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. يَدِينُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

الْخَلْقَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ بِالْمَوَازِينِ.

وَفِي غَيْرِ هَذَا الْحَدِيثِ: الْمَوَازِينُ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ

وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: **فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**

وِزْنَاً، فَإِنَّ ذَلِكَ خَاصَّةٌ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: **فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا**

بِغَيْرِ حِسَابٍ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

لَقَدْ حَقَّتْ كَرَامَتِي - أَوْ قَالَ: مَوَدَّتِي - لِمَنْ

يِرَاقِبُنِي وَيَتَحَابُّ بِجَلَالِي إِنَّ وُجُوهَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ

نُورٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ، عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ خُضْرٌ. قِيلَ: مَنْ

هَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: قَوْمٌ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ وَلَكِنَّهُمْ

تَحَابُّوا بِجَلَالِ اللَّهِ وَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

نَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ**،

فَإِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ، تُوزَنُ الْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ
وَالْحَسَنَاتُ ثِقَلُ الْمِيزَانِ وَالسَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ.^۱

«و اما گفتار خدای تعالی که میفرماید: ما در

روز قیامت میزانهای قسط را قرار می‌دهیم پس به هیچ

نفسی ظلم نمیشود؛ مراد میزان عدل است که در روز

قیامت مردم را با آن میزان مورد مؤاخذه قرار می‌دهند.

و خداوند تبارک و تعالی خلائق را پاداش

میدهد، در اثر تجاوز بعضی نسبت به بعض دیگر،

بواسطه موازین عدل.

در اینجا مرحوم صدوق استطراداً فرموده

است: در غیر این حدیث چنین آمده است که مراد

از موازین، انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام هستند. و

سپس بدین طریق دنبال حدیث را ذکر کرده است

که:

«و اما گفتار خداوند متعال که فرموده است؛

پس ما برای آنان در روز قیامت میزانی بر پای

نمیداریم؛ این حکم اختصاص به طائفه ای دارد (و

منافات با آن حکم عمومی و کلی ندارد).

^۱ «توحید» صدوق، ص ۲۶۸

و امّا گفتار خدای تعالی که میفرماید: پس

آنان داخل در بهشت میشوند؛ و بدون حساب در

بهشت روزی میخورند؛ برای کسانی است که رسول

الله درباره آنان گفته است که خداوند عزّ و جلّ

فرموده است:

کرامت من - یا مودّت و محبّت من - ثابت و

برقرار شد برای کسی که مراقبت مرا بجا آورد؛ و

یکدیگر را درباره صفت جلال

و عظمت من دوست داشته باشند؛ و تحائب و
مهرورزی به یکدیگر درباره عظمت من کنند.

چهره آنان در روز قیامت از نور است؛ و آنان
در منبرهائی از نور بالا میروند؛ و بر تنهای خود
لباسهای سبز رنگ دارند.

از رسول الله سؤال شد: ای رسول خدا! آنان
چه کسانی هستند؟!

حضرت فرمودند: آنان جماعتی هستند که نه
از پیامبرانند، و نه از شهیدان؛ و لیکن مردمی هستند
که درباره جلال خدا و برای عظمت حضرت او جلّ
و علا همدیگر را دوست دارند و به یکدیگر محبت
میورزند؛ و مهر و و دادشان با هم بر اساس و بر
محور خداست.

اینان کسانی هستند که در بهشت بدون
حساب وارد میشوند؛ و از خدا میخواهیم که به فضل
و رحمت خود ما را از آنها گرداند.

و اما گفتار خدا که میفرماید: کسانی که
موازین آنها سنگین است، و کسانی که موازین آنها
سبک است، از این جملات خداوند، حساب را اراده
کرده است؛ هر یک از حسنات و سیئات توزین

میشوند؛ و حسنات سنگینی میزان است، و سیئات سبکی میزان».

باری، از آنچه در این روایت آمده است علاوه بر آنکه بیان کردیم که سیئات وزن ندارند و سبک هستند؛ علّت عدم میزان برای کسانی که در بهشت بدون حساب داخل میشوند استفاده میشود.

زیرا تحابِ فی الله و فی جلال الله یعنی مودّت و صمیمیت و اخوّت و قضاء حوائج یکدیگر فقط و فقط بر اساس خدا، و برای

خدا، و برای ذکر خدا، و وصول به لقاء و معرفت
خدا، و بنابراین چنین افرادی که در اعمال شخصی
خود هیچ غرض و منظوری جز خدا ندارند و ثمن
معامله آنان جز خدا چیزی نیست، فدائی برای آنان
جز خدا نیست؛ خود خدا خونبهای آنهاست و جمله
وَأَنَا دَيْتُهُ «من خودم دیه او هستم.» به خوبی معنای
خود را روشن میکند؛ آنانند که در بهشت لقاء و
جَنَّتِ ذَاتِ حَضْرَتِ اِحْدِیْتِ بَدُونِ حِسَابِ دَاخِل
میشوند، و محو در انوار حضرت او میگردند.

و نیز همان طور که سابقاً اشاره شد، در مقابل
این افراد، بعضی از جهنمی‌ها هستند که بدون میزان
و حساب داخل در جهنم میروند.

در «کافی» از حضرت سَجَّادِ عَلِیهِ السَّلَامِ در
ضمن کلامی که درباره زهد فرموده‌اند وارد است
که:

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ أَهْلَ الشَّرْكِ لَا يُنْصَبُ لَهُمْ
الْمَوَازِينُ وَلَا يَنْشَرُ لَهُمُ الدَّوَابِیْنُ، وَإِنَّمَا يَحْشَرُونَ إِلَى
جَهَنَّمَ زُمَرًا وَ إِنَّمَا نُصِبَ الْمَوَازِينُ وَ نُشِرَ الدَّوَابِیْنُ

لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ؛ وَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ.^۱

«ای بندگان خدا بدانید که برای مشرکین در

روز بازپسین میزان‌های عملی نصب نمیشود، و نامه

اعمالی باز نمیگردد و نشان داده نمیشود؛ و آنها دسته

دسته بدون میزان و بدون حساب و کتاب به جهنم

رهسپار میگردند.

^۱ رساله «الإنسان بعد الدنیا» علامه طباطبائی مدّ ظلّه (معاد) نسخه خطّی، ص

۳۳ و ۳۴.

نصب میزان‌های عمل و ارائه و نشر نامه عمل
برای اهل اسلام است؛ پس ای بندگان خدا تقوای
خدا را در پیش گیرید!

و بنابراین، بین آیه **فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**
و بین آیه **وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ** و تنافی نیست؛ زیرا آیه
اول راجع به مشرکین و منکرین لقاء خداست؛ و آیه
دوم راجع به مؤمنانی که اعمالشان ضعیف و سبک
است، و یا به عبارت دیگر آیه دوم عام است و آیه
اول نسبت به آن، حکم مخصّص دارد.

باری، و از جمله چیزهایی که موجب سنگینی
میزان میشود، اخلاق خوب است.

در «کافی» از حسین بن محمد از مُعَلّی از
وَشَاءَ از عبد الله بن سنان از مردی از اهل مدینه از
حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده
است که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ مَا يَوْضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ
حُسْنِ الْخُلُقِ.^۱

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ

^۱ اصول کافی ج ۲، ص ۹۹، طبع مطبعه حیدری

فرمودند: در میزان کسی در روز قیامت چیزی بهتر
و بافضیلت‌تر از اخلاق نیکو گذاشته نمیشود.»

در قیامت پاداش و جزا بر اساس میزان است

از مجموع آنچه ذکر شد استفاده میشود که در
روز قیامت، پاداش و جزای مردم بر اساس میزان
عمل است. و هیچ فرقه و دسته بدون ملاحظه
موازن حسنات و سیئات آنها به ثواب و یا عقاب
نمیرسند؛ در آن روز حَسَب و نَسَب، نقشی ندارد؛ و
روابط مادی و طبیعی برچیده میشود، و فقط بر نظام
تحقق و اصالت و واقعیت

مردم پاداش میگیرند، و تحقق و واقعیت بر میزان و معیاری که درجه هر یک را در عالم انوار و حقائق مشخص میکند می باشد.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ.

(آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴، از سوره ۲۳: المؤمنون)

«پس آن روز که در صور دمیده شود، دیگر در بین مردم مراتب خویشاوندی و روابط نسب و رحمت نیست؛ و کسی از حال دیگری نپرسد؛ و از یکدیگر سؤال نکنند. پس هر کسی که موازین عملش سنگین باشد فقط آنان از رستگارانند؛ و کسی که موازین عملش سبک باشد، آنان کسانی هستند که نفوس خود را باخته و در زیان و خسارت افکنده اند و در جهنم جاودانه اقامت کنندگانند؛ آتش دوزخ چهره های آنها را میسوزاند، و آنان در آن آتش از زشت منظران و گریه چهرگانند.»

معیار و میزان، انبیاء و اوصیاء هستند و هر امتی با موازین روحی و عملی و سلوکی امامش سنجیده میشود و حجج الهیه که واسطه فیض و

تربیت و تعلیم تشریحی مردم هستند معیار قرار
میگیرند و خداوند با مردم، با سنت و منهاج آن
حجت‌ها احتجاج میکند و سؤال و مؤاخذة و پرسش
می‌نماید؛ و ثواب میدهد و یا عقاب میکند.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن

بَيِّنَةٍ. (آیه ۴۲، از سوره ۸: الانفال)

«برای آنکه کسانی که هلاک و تباه میگردند و از روی بینه و حجّت باشد و کسانی که زنده میشوند و حیات معنوی می‌یابند نیز از روی بینه و حجّت باشد».

عمل بعضی آن‌قدر درخشان و روشن است، که از دایره افکار و حیطة تصوّرات خارج است؛ آن‌قدر این اعمال دارای درخشش و نور است که دیده هر بیننده را خیره میکند؛ و آن‌قدر دارای صفا و طهارت است که از وصول و نیل و سعه وجودی فرشتگان نیز خارج است، زیرا آن اعمال اختصاص به شیفتگان لقاء الهی، و عاشقان جمال لا یزالی و ساعیان در راه او و فراموش کنندگان غیر او هستند؛ و بنابراین چه مزدی و جزائی را میتوان برای آنان تقدیر نمود و اندازه گرفت؟ درحالی که میدانیم آنان نه تنها با فکر و تصوّرات ذهنیه، و نه تنها با قلب و مُدَرِکات باطنیه، بلکه با سرّ خود و با تمام وجود خود از عالم هستی گذشته‌اند و وجود عاریتی و مجازی را به خاک نسیان سپرده، و برای ابد فراموش نموده‌اند؛ و خیمه و خرگاه خود را در عالم ازلیت و ابدیت حضرت حقّ به اندکاک و فنای در ذات

حضرت احدیت زده‌اند؛ و بنابراین غیر از خود خدا هیچ مزد و جزائی نخواهند داشت.

آن طهارت و خلوص و آن درجه از نیت ستوده و استغراق در مشاهده محبوب لایزالی بود که به عمل مولانا و مولی الموحّدین: أمير المؤمنين علیه افضل صلوات المصلّین، چنان جوهره و اصالتی داد که با یک شمشیری که بر فرق عمرو بن عبدود فرود آورد، اول ما خلق الله و صاحب مقام محمود علی الإطلاق. محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

این تعبیر نه از نقطه نظر زورآزمایی، و رشادت ظاهری، و عزّ اسلام از جهت حکم اجتماعی است؛ زیرا این معانی به چه علّت، آن یک ضربه را افضل از عبادت جمیع جنّ و انس در آورد؟ بلکه فقط و فقط آن حال خلوص و اندکاک و استغراق است، که علیّ در آن وقت غیر از خدا نمی‌بیند و نمی‌شنود و نمی‌گوید.

میزان عمل، أمير المؤمنين عليه الصلاة والسلام

است

البته چنین عملی از عبادت جنّ و انس که هستی دارند، و برای وصول به ثواب و درجات و مقامات تلاش میکنند افضل است. و لذا أمير المؤمنين میزان عمل ندارد و در بهشت بدون حساب وارد میشود بلکه خود او میزان اعمال است السَّلَامُ عَلَيَّ مِيزَانِ الْاَعْمَالِ^۱.

^۱ این فقره از جمله سلامی است که به آن حضرت کرده میشود. و در زیارت مطلقه آن حضرت وارد است که پس از انجام زیارت چون در پائین پای قبر می‌رود بگوید: السَّلَامُ عَلَيَّ اَبِي الْاِئِمَّةِ وَ خَلِيلِ النَّبُوَّةِ وَ الْمَخْصُوصِ بِالْاِخْوَةِ، السَّلَامُ عَلَيَّ يَعْصُوبِ الدِّينِ وَ الْاِيْمَانِ وَ كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ، السَّلَامُ عَلَيَّ مِيزَانِ الْاَعْمَالِ وَ مَقْلَبِ الْاِحْوَالِ تا آخر سلام‌ها. و این زیارت را مرحوم مجلسی

او خودش میزان عمل است؛ و قسمت کننده
بهشت و دوزخ است؛ و صراط مستقیم است؛ او
معیار است؛ او مرکز و محور است؛ او اهل عرفان
الهی است او اهل ولایت است؛ او اهل تحابب فی
الله است.

او از کسانی است که محبت یا مودت خدا بر
او قرار یافته و ثابت گردیده است؛ چون دوستدار
عظمت و جلال خداست؛ چون کردارش، و
صفاتش، و نیاتش، و وجودش برای خداست؛ پس
او

در «بحار» ج ۱۰۰، ص ۲۸۷ آورده است.

میزان است.

امروز ملاحظه کنید: تمام محبت‌ها روی دنیا دور میزند: جلسه است، کنفرانس‌ها، حزب‌ها و ملت‌ها، دانشگاه‌ها، کتابها و کتابخانه‌ها، همه براساس ماده و طبیعت و علم الاجتماع و الاقتصاد و نظائرها دور میزند.

يك مكْتَبِيّ كه برای تربیت افراد خدا دوست و خداشناس که در دو جناح علم و عمل حرکت کنند و با صفای سرّ ادراك معانی حقّه حقیقیه را بنمایند کجاست؟! اگر کسی هم فی الجمله بخواهد خود را مهذب کند. چنان او را متهم میکنند که دیگر نتواند سربلند کند؛ **أَفِّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ.**

افّ بر شما و این افکار زشت و پلید و نیت‌ها و معبودهای پنداری که در دل خود ساخته‌اید و پرداخته‌اید! و این خداوند رحیم و رؤوف، و قادر و عظیم را جاهلانه و یا عالمانه به کنار زده‌اید! و از غیر خدا پیروی می‌کنید!

و چون نتوانسته‌اند معنای **وَ يَتَحَابُّ بِجَلَالِي** با (جیم معجمه) را بفهمند، در نسخه تحریف کرده و

يَتَحَابُّ بِحَلَالِيْ بِا (حاء مهمله) ضبط کرده‌اند؛ و
بالاخره در تعلیقه روایت را از آحاد و از روایات
غریبه شمرده‌اند؛ تا بدین وسیله سدّی استوار در برابر
اراده کسی که بخواهد این روایت را بفهمد، و به
دنبال محبّت خدا برآید ایجاد کنند^۱.

و همچون راه و روش دنیاپرستانه خود، جامعه
علم و ادب را نیز از سلوک راه لقاء باز دارند؛
آری متحابّین در جلال خدا مقصد و
مقصودی، و هدف و منظوری، و غایت و معبودی
جز خدا ندارند.

هر سو که دویدیم همه سوی تو دیدیم *** هر جا
که رسیدیم سر کویِ تو دیدیم
هر قبله که بگزید دل از بهر عبادت *** آن قبله
دل را خم ابروی تو دیدیم
هر سر و روان را که در این گلشن دهر است ***

^۱ اشاره است به حدیثی که اخیراً از «توحید» صدوق نقل کردیم. و در همه
نسخ «توحید» صدوق «بجلالی» با جیم آمده است و مرحوم مجلسی نیز در
«بحار» بنا بر طبع کمپانی جلد «عدل و معاد» که سوّم از مجلّات است در
ص ۲۶۳ با جیم آورده است، ولی در طبع اخیر که حروفی است در ج ۷،
ص ۲۵۰ با حاء آورده است و در تعلیقه آن نیز روایت را از آحاد غریب
شمرده است.

بر رسته به بستان و لب جوی تو دیدیم

از باد صبا بوی خوشت دوش شنیدیم *** با باد

صبا قافله بوی تو دیدیم

روی همه خوبان جهان بهر تماشا *** دیدیم ولی

آینه روی تو دیدیم

در دیده شهلائی بتان همه عالم *** کردیم نظر

نرگس جادوی تو دیدیم

تا مهرِ رخت بر همه ذرات بتابید *** ذرات جهان

را به تک و پوی تو دیدیم

در ظاهر و باطن، به مجاز و به حقیقت *** خلق

دو جهان را همه رو سوی تو دیدیم

هر عاشق دیوانه که در جملگی تست *** بر پای

دلش سلسله موی تو دیدیم

سر حلقه رندان خرابات مغان را *** دل در شکن

حلقه گیسوی تو دیدیم

از مغربی احوال میرسید که او را *** سودا زده

طره هندوی تو دیدیم^۱

صفات انسان کامل که میزان است

و چه لطیف و عالی ابن فارض سروده است:

نَسَخْتُ بِحُبِّيْ ءَايَةَ الْعِشْقِ مِنْ قَبْلِيْ *** فَأَهْلُ

الْهَوَى جُنْدِيْ وَ حُكْمِيْ عَلَى الْكُلِّ (۱)

وَ كَلُّ فِتْيَ يَهُوَى فَإِنِّيْ إِمَامُهُ *** وَ إِنِّيْ بَرِيءٌ مِنْهُ

فِتْيَ سَامِعِ الْعَدْلِ (۲)

وَ لِيْ فِي الْهَوَى عِلْمٌ تَجَلُّ صِفَاتُهُ *** وَ مَنْ لَمْ

يَفْقَهُهُ الْهَوَى فَهُوَ فِي جَهْلِ (۳)

وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي عِزَّةِ الْحُبِّ تَائِهًا *** بِحُبِّ الَّذِي

يَهُوَى فَبَشْرُهُ بِالذُّلِّ (۴)

^۱ «دیوان مغربی» ص ۸۵

إِذَا جَادَ أَقْوَامٌ بِمَالٍ رَأَيْتَهُمْ *** يَجُودُونَ بِالرُّوْحِ

مِنْهُمْ بِلا بُخْلِ (٥)

وَإِنْ أُوذِعُوا سِرًّا رَأَيْتَ صُدُورَهُمْ *** قُبُورًا

لِاسْرَارٍ تَنْزَهُ عَنْ نَقْلِ (٦)

وَإِنْ هُدِّدُوا بِالْهَجْرِ مَا تَوَّاهُوا مَخَافَةً *** وَإِنْ أُوذِعُوا

بِالْقَتْلِ حَنُّوا إِلَى الْقَتْلِ (٧)

لَعَمْرِي هُمُ الْعُشَّاقُ عِنْدِي حَقِيقَةٌ *** عَلَى الْجَدِّ وَ

الْبَاقُونَ مِنْهُمْ عَلَى الْهَزْلِ (٨)

١ - «من با محبت و عشق خودم به ذات

حضرت پروردگار، تمام علامات و نشانه‌های عشق

را که قبل از پیدایش من بودند نسخ کردم، پس

بنابراین تمام کسانی که اهل محبت و عشق هستند

همگی زیر پرچم من هستند و حکم من بر تمام

جاری و ساری است.»

٢ - «و هر جوان و جوانمردی که اهل محبت

و عشق باشد بنابراین من امام و پیشوای او هستم؛ و

البته من بیزار و بری هستم از آن جوانی که سرزنش

را گوش کند و سخنان مخالفین اهل هوی و محبت

در او اثری بگذارد.»

٣ - «و درباره عشق و محبت خدا، من به پایه

^۱ دیوان ابن فارض لامیه ص ۱۷۴

و درجه ای از علم رسیده‌ام که صفات و خصائصش
بزرگ است؛ و هر کسی را عشق و محبت نفهماند و
فقیه نگرداند پس او پیوسته در جهل است».

۴- «و کسی که در مقام عزت و مناعت محبت

سرگردان و حیران نشود، و به محبت آنکه محب

اوست پریشان نگردد؛ پس او را به ذلت و خواری و

سرافکنندگی بشارت بده!»

۵ - «و اگر اقوامی به مالهای خود در راه

محبوب انفاق کنند، اینان را می‌یابی که با جان‌های خود بدون بخل و دریغ انفاق میکنند».

۶ - «و اگر به چنین عاشقان و محبّانی، سرّی

از اسرار به امانت سپرده شود، چنان در کتمان آن میکوشند که تو سینه‌های آنان را مقبره اسراری خواهی یافت که البتّه از نقل و بازگو کردن آن پاکتر و منزّه‌تر است».

۷ - «و اگر آنان را به دوری و مهجوری بیم

دهند و از هجران بترسانند، از دهشتِ چنین تهدیدی می‌میرند؛ و اگر آنان را از کشتن بترسانند، با عشق و علاقه باطنی و با میل و گرایش درونی خود به سوی کشته شدن می‌شتابند».

۸ - «سوگند به جان خودم که در عالم حقیقت

و واقعیت، اینان فقط عاشقانند، و باقی افرادی که دم از عشق می‌زنند و یا به این پایه نرسیده‌اند عشق آنان از شوخی و هزل تجاوز نمی‌کند».

این افراد در خدا فانی و سپس به بقاء خدا

باقی گشته‌اند؛ و بنابراین چون به کمال رسیده‌اند

میزان انسانیت هستند؛ در تمام عالم بشریت غیر از
علی بن ابی طالب و اولاد طاهرینش و غیر از دخت
رسول الله فاطمة زهراء و دختر برومندش سرّ امیر
المؤمنین: زینب کبری، در زیر این آسمان نیلی فام
چه میزانی افضل و اشرف برای مردان و زنان سر
برآورده است؟ آن درجه از طهارت و پاکی سرّ، و
ضمیر و قلب و نفس و خیال و حسّ؛ آن فتوّت و
جوانمردی، آن ایثار و گذشت، آن محبّت در جلال
خدا، آن عبودیت و بندگی آن

معرفت و علم غزیر و جوشان.

اینجاست که در مقابل قبر شریفش باید با

ادب ایستاد و گفت:

السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ مُقَلَّبِ الْأَحْوَالِ،

السَّلَامُ عَلَى الصَّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النَّجْمِ اللَّائِحِ وَ الزَّنَادِ
الْقَادِحِ؛ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ.

اینجاست که نه تنها آنانند شهیدان و گواهان

بر امتند، بلکه شهیدان و گواهان بر تمام پیامبرانند.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى

هُؤُلَاءِ شَهِيدًا. (آیه ۴۱، از سوره ۴: النِّسَاء)

اشعار عینیه ابن ابی الحدید در وصف امیر

المؤمنین علیه السلام

اینجاست که شارح معتزلی مذهب: ابن ابی

الحدید شافعی از قلم توانایش چنین میگردد که:

يَا بَرَقُ إِنْ جِئْتَ الْغُرَى فَقُلْ لَهُ *** أَتَرَكَ تَعْلَمُ

مَنْ بِأَرْضِكَ مَوْدَعٌ؟ (۱)

فیک ابنُ عِمْرَانَ الْكَلِيمِ وَ بَعْدَهُ *** عِيسَى يَقْفِيهِ وَ

أَحْمَدُ يَتَّبَعُ (۲)

بَلْ فَيَكُ جِبْرِيلُ وَ مِيكَالُ وَ إِسْرُوفُ *** رَافِيلُ وَ الْمَلَأُ

الْمُقَدَّسُ أَجْمَعُ (۳)

بَلْ فِيكَ نُورُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ *** لِدَوَى الْبَصَائِرِ

يَسْتَشْفِئُ وَيَلْمَعُ (٤)

فِيكَ الْإِمَامُ الْمُرْتَضَى، فِيكَ الْوَصِيُّ *** الْمُجْتَبَى

فِيكَ الْبَطِينُ الْإِنزَعُ (٥)

هَذَا الْإِمَانَةُ لَا يَقُومُ بِحَمْلِهَا *** خَلْقَاءُ هَابِطَةٌ وَ

أَطْلَسُ أَرْفَعُ (٦)

هَذَا هُوَ النُّورُ الَّذِي عَذِبَاتُهُ *** كَانَتْ بِجِبْهَةِ آدَمَ

تَطَّلِعُ (٧)

وَ شَهَابُ مُوسَى حَيْثُ أَظْلَمَ لَيْلُهُ *** رَفَعَتْ لَهُ

لَا لَأَوْهُ تَتَشَعَّعُ (٨)

لَوْ لَا حُدُوثُكَ قُلْتُ إِنَّكَ جَاعِلٌ *** الْارْوَاحِ فِي

الْأَشْبَاحِ وَالْمُتَنَزِّعُ (٩)

لَوْ لَا مَمَاتُكَ قُلْتُ إِنَّكَ بَاسِطٌ *** الْارزَاقِ تَقْدِرُ

فِي الْعَطَاءِ وَتَوْسِعُ (١٠)

ما الْعَالَمُ الْعَلْوَىٰ إِلَّا تَرْبَةٌ *** فِيهَا لَجَّتِكَ الشَّرِيفَةُ

مَضْجَعُ (۱۱)

ما الدَّهْرُ إِلَّا عَبْدُكَ الْقِنُّ الَّذِي *** بنفوذ امرِک فی

الْبَرِيَةِ مَوْلِعُ (۱۲)

وَلَقَدْ عَلِمْتُ بَأَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ *** مهديکم و ليومِه

أَتَوْقَعُ (۱۳)

وَلَقَدْ بَكَيْتُ لِقَتْلِ آلِ مُحَمَّدٍ *** بِالطَّفِّ حَتَّىٰ كُلُّ

عُضْوٍ مَدَمَعُ (۱۴)

۱ - «ای برق! اگر از زمین نجف عبور کردی

به آن زمین بگو: آیا تو در خود چنین می‌یابی که
بدانی در میان تو چه چیز به امانت سپرده شده
است؟»

۲ - «در میان تو موسی فرزند عمران است، و

بعد از او عیسی، و به دنبال آنان احمد مصطفی
می‌باشد.»

۳ - «در میان تو جبرائیل و میکائیل و اسرافیل،

بلکه تمام فرشتگان سماوی و عالم قدس هستند.»

^۱ بعضی از ابیات قصیده عینیه ابن ابی الحدید که در ضمن مجموعه معلقات
سبع به طبع سنگی مطبوع است

۴ - «بلکه در میان تو نور خدا جلّ جلاله می‌باشد که برای صاحبان بصیرت نگاه می‌اندازد و سپس نور و لمعان می‌دهد».

۵ - «در میان تو امام مرتضی است، و وصی برگزیده حق است؛ و در میان تو «بطین» و «انزع» است که رسول الله فرمود».

۶ - «این همان امانتی است که نتوانست آن را حمل کند نه سنگ‌های سخت کوه‌های فرود آمده و نه فلکِ اطلسِ بلند پایه».

۷ - «این همان نور نبوتی است که جوانب و اطرافش در پیشانی آدم بوالبشر می‌درخشید و طلوع داشت».

۸ - «این همان شعله آتشی است که برای موسی در آن شب تار، انوارش بالا گرفت، و تشعشع و درخشش میکرد».

۹ - «اگر حدوث تو نبود میگفتم که تو آن کسی هستی که ارواح را در بدنها داخل میکنی و خارج می‌نمائی».

۱۰ - «اگر مرگ تو نبود میگفتم که تو آن کسی هستی که ارزاق خلایق را در هنگام بخشش، کم و زیاده می‌نمائی».

۱۱ - «عالم علوی نیست مگر مَضْجَع و تربت برای جسد پاک و شریف تو که در آن مَضْجَع، مقبور شود».

۱۲ - «روزگار و دهر نیست مگر بنده حلقه بگوش تو که در میان خلایق برای تنفیذ امر تو شتاب می‌ورزد و اهتمام دارد».

۱۳ - «و من به تحقیق دانسته‌ام که مهدی شما بدون چون و چرا خواهد آمد و برای چنین روزی انتظار میکشم».

۱۴ - «و من به تحقیق برای کشته شدن آل

محمد در زمین کربلا بطوری گریه میکنم که تو گوئی
تمام اعضاء بدن، چشم اشکبار است.»

و اینجاست که ابو علی سینا فخر فلاسفه
شرق میگوید:

وَ كَانَ عَلِيٌّ فِي أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ كَالْمَعْقُولِ بَيْنَ

الْمَحْسُوسِ^۱.

«علیّ علیه السّلام در میان اصحاب محمد

چون وجود جوهر معقول در میان محسوسات بود.»
و فاصله او با دیگران چون فاصله عالم عقل و عالم
محسوسات و طبع بود صلواتُ الله و سلامُهُ عَلَيهِ وَ
رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلِيٌّ حَلِيلَتِهِ وَ زَوْجَتِهِ وَ أَبْنَائِهِ
الْمَعْصُومِينَ وَ أَوْلَادِهِ الطَّاهِرِينَ لَا سِيْمَا مَهْدِيَهُمْ عَجَّلَ
اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مِنْهَجَهُ.

^۱ ابن سینا در «معراج نامه» ص ۹۴ گوید: مرکز دایره حکمت و فلک حقیقت
و خزانة عقل، امیر المؤمنین علیه السّلام ... اندر میان خلق همچنان بود که
معقول اندر میان محسوس.

مجلس پنجاه و ششم: در کیفیت حساب
روز قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ

نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. (آیه 281 از سوره 2

بقره)

«بپرهیزید از روزی که بازگشت خواهید کرد

در آن روز به سوی خدا؛ و پس از بازگشت به هر

نفسی در آنجا، آنچه در این دنیا کسب کرده است به

نحو اتم و اکمل داده خواهد شد؛ و در آنجا مورد

ظلم و ستم قرار نمیگیرند.»

آیات قرآن مجید درباره حساب

یکی از مراحل که در قیامت داریم، مرحله حساب است، این یکی از مواقف و منازل قیامت است؛ یعنی از اعمال و رفتاری که انسان در دنیا نموده است حساب میکشند؛ و بدانها رسیدگی میکنند.

وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ. (آیه ۲۸۴، از سوره ۲: البقرة) «و اگر آنچه در

نفس‌های شماست آشکارا کنید؛ و یا پنهان! در هر صورت خداوند حساب آنها را از شما می‌گیرد؛ و سپس هر کس را که بخواهد مورد عفو و غفران خود قرار می‌دهد؛ و هر کس را که بخواهد عذاب می‌کند؛ و خداوند بر هر کاری و بر هر چیزی تواناست».

آیاتی که در قرآن مجید راجع به حساب آمده است بسیار است؛ به لَحْن‌های مختلف و مضامین متفاوت.

**وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ
الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ
فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.** (آیه ۳۹، از سوره

۲۴: النور)

«آن کسانی که کافر شده‌اند؛ اعمالشان

همچون سراب است که شخص تشنه آن را آب می‌پندارد؛ و آن سراب در زمینی خشک واقع است؛ بطوری که چون تشنه کام خود را بدانجا رساند هیچ آبی نیابد؛ و خداوند را آنجا می‌یابد؛ و خداوند بطور کامل از او حساب می‌کشد؛ و خدا بسرعت به

حساب‌ها رسیدگی میکند».

یعنی افرادی که کافرند، کردارشان اُصالت و واقعیتی ندارد؛ و همچون آب سیراب کننده نیست؛ و مُنتج نتیجه و مُثمر ثمر نیست؛ بلکه همچون سراب آب‌نماست؛ که هر چه در آن سرزمین بیشتر به دنبال آب بگردند کمتر می‌یابند؛ عمرشان سپری می‌گردد و چیزی دست آنها را نمی‌گیرد؛ و از این عالم تشنه کام با جگری سوخته و عطشان آهنگ رحیل می‌نمایند؛ و عمر و سرمایه حیات هم از دست

رفته و خدا حاضر است؛ و در آنجا به حساب
میرسد. چه کردی؟ چرا دنبال باطل رفتی؟ چرا از
آب حقیقت خود را سیراب نکردی؟

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ.

(آیه ۱، از سوره ۲۱: الانبیاء)

«حساب مردم به آنها خیلی نزدیک شده
است؛ ولی آنها پیوسته در حال غفلت بسر می‌برند و
اعراض میکنند».

حساب بسیار نزدیک است؛ چون بین مردم و
بین حساب آنها هیچ فاصله ای نیست؛ بین انسان و
مردن او هم فاصله ای نیست؛ حالا بفرمائید؛ فاصله
باشد؛ هر چه باشد باز هم کوتاه است؛ چون ما به
سمت حساب نزدیک میشویم؛ هر چه هم دور باشد؛
چون هر لحظه ای که میگذرد نزدیک میشویم؛ پس
نزدیک است؛ دور چیزی است که گذشته و رفته و
دیگر انسان به آن چیز دسترسی ندارد.

این سالهای عمر ما که گذشته است بسیار دور
است؛ چون طی شده و دوره‌ها گذشته است و قابل
بازگشت نیست؛ پس بسیار دور است؛ حتی همین

یک ساعتی که الان از ما گذشته است با آنکه یک ساعت بیشتر طول نکشیده؛ اما خیلی دور است؛ از این جهت که گذشته و دیگر پیدا نمیشود.

آیا کسی میتواند این ساعتی را که گذشته است پیدا کند؟ آیا میتواند چرخ زمان را برگرداند؛ و آن ساعت را مشهود خود ببیند؟ این محال است. چرا؟

چون اگر بخواهد برگردد باید عالم برگردد؛

این یک ساعت

از همه موجودات طبیعی و مادّی گذشته؛ و اگر بخواهد برگردد؛ تمام آن سلسله علل و معلولاتی که دست به دست یکدیگر داده‌اند، تا این زمان را از آن ساعت به این ساعت آورده‌اند؛ همه باید برگردند؛ و مشیت الهیه درباره آنها باید تغییر کند، و این محال است؛ پس محال است کسی بتواند یک دقیقه قبل را برگرداند.

بنابراین همین یک دقیقه قبل با اینکه یک دقیقه بیشتر نیست، ولی خیلی دور است؛ چون دسترسی بدان نیست؛ امّا حساب بسیار نزدیک است؛ چون پیوسته ما بسوی حساب می‌رویم؛ گرچه عمر ما بقدر عمر حضرت نوح باشد که نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود زندگی نمود؛ بالاخره امری است شدنی که باید تحقق پذیرد؛ خود حضرت نوح هم که این مقدار را در بین قوم زیست نمود، هر لحظه بسوی نقطه أجل نزدیک میشد و به حساب میرسید.

ما هم عمرمان به اندازه ای باشد که فرضاً از آن مقدار هم زیاده باشد بالاخره یک مَهْری بر پیشانی

ما زده شده است که باید بمیریم؛ و به حساب برسیم.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ

وَ الْإِكْرَامِ. (آیه ۲۶ و ۲۷، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن)

«هر چیزی که روی زمین است دستخوش

بوار و فنا و هلاکت است؛ و فقط وجه الله که صاحب

جلالت و کرامت است باقی میماند».

پس فنا برای ما هم هست؛ ما هم باید بسوی

خدا و بسوی حساب برویم؛ هر چه دور باشد نزدیک

است. اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ،

برای مردم بسیار نزدیک شده است اما آنان در غفلت بسر می‌برند؛ و پیوسته در حال اعراض می‌باشند.

پیوسته می‌گویند: فلان کس مُرد؛ فلان کس چه شد؟ اما خودشان هیچ تکانی نمی‌خورند که شاید آن حسابها برای ما هم باشد؛ و آن مرگ و میر به سراغ ما هم بیاید؛ اگر بیاید طبعاً آن حسابهایی را که آنها دارند ما هم خواهیم داشت.

حقیقت حساب چیست؟

حقیقت حساب کشف مجهول عددی است

حقیقت حساب کشفِ مجهولِ عددی است؛ فرض کنید یک شخص فروشنده می‌خواهد ببیند که امروز چقدر منفعت یا ضرر کرده است؟ چون این امر برای او مجهول است.

در این صورت یک سلسله معلوماتی را برمیدارد و با یکدیگر می‌سنجد؛ و از ضمّ و ضمیمه آنها و از نتیجه اعمال آن قواعد خاصّه برای او مجهول کشف میشود؛ این عمل را حساب گویند.

سه نفر اینجا نشسته‌اند می‌خواهیم به هر یک

از آنها چهار عدد سیب بدهیم؛ حساب میکنیم
میشود: دوازده عدد سیب؛ و لیکن همیشه حساب به
این آسانی نیست؛ ممکن است آن جماعتی که
میخواهیم به آنها سیب بدهیم سیصد هزار و پانصد و
شصت و هفت نفر بوده باشند؛ و به هر یک دوازده
هزار و پانصد و یازده دانه سیب بدهیم؛ در این
صورت فوراً نمی‌توان حساب سرانگشتی نمود و
نتیجه را فوراً معلوم داشت؛ اینجا باید مداد و کاغذ
دست گرفت و از جدول ضرب فیثاغورث استفاده
کرد.

یک وقت حساب از این هم پیچیده تر و دقیق تر است؛ شما می‌خواهید به تمام گره عالم سیب بدهید، مشکلتر است! به بچه‌های کوچک هم بدهید! سهمیه افرادی که از دنیا رفته‌اند بدانید؛ آنهم نه تنها در یک لحظه بلکه از اوّل عمر تا به آخر آن در تمام لحظات؛ این چه دستگاهی است؟ این چه خط کش محاسبه ای ایست که بتواند زود و سریع به انسان جواب را ارائه دهد؟ که آقا شما در فلان روز و در فلان ساعت چه کردید؟ لحظه ای بعد از آن چه کردید؟

از اعمال و از خاطرات و از اخلاق و ملکات و از عقائد؛ از همه پرسش کنند؛ و جواب گویند. چون نه تنها از اعمال، بلکه نسبت به اخلاق و روش انسان هم، انسان مورد مؤاخذه واقع میشود؛ پس دستگاه حساب بسیار عجیب است؛ کیست که از عهده چنین حسابی برآید؟

فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. (آیه ۹۹، از سوره ۳:

ءال عمران)

چقدر خداوند حساب میکند؟ آنهم با چه

سرعتی محاسبه می‌نماید؟ حساب کار آسانی نیست
کار مشکلی است؟ آن دستگاهی که تمام این
مجهولات را یک مرتبه در یک لحظه در برابر انسان
بگذارد و نشان دهند؟ آن هم نه مال یک نفر بلکه مال
تمام افراد بشر من الاولین و الآخرین؟ از مردگان و
زندگان از زمان حضرت آدم تا این زمان؟ و از این
زمان تا روز قیامت، بسیار عجیب است.

آن کامپیوتر باید خیلی پر قدرت باشد؛ و
مأمورین آن دستگاه باید خیلی استاد باشند؛ و
کلاسهای عجیبی را باید دیده باشند تا

بتوانند با آن دستگاہ کار کنند.

حساب در ظرف علم و جهل است نه تحقق و

واقعیت

این تقریب مطلب، ساده و قابل فهم برای عامه است؛ ولی تقریب مطلب برای خواصّ چنین است که بگوئیم: چون حساب کشف مجهول عددی است، بنابراین در ظرف جهل است؛ اما اگر از ظرف جهل خارج شویم، آنجا دیگر حساب معنی ندارد؛ چون اگر نتیجه محاسبه برای ما مجهول باشد، اعمال قانون حساب را می‌نمائیم و مثلاً میگوئیم: هشت ضرب در چهار منهای پنج ضرب در سه میشود: هشتاد و یک $۸۱ : ۳ * [۵ - (۴ * ۸)]$.

و به واسطه این امر، جهل ما بر طرف شده و به این امر عالم میشویم.

اما آنجائی که ظرف علم و جهل نیست، بلکه واقع و حقیقت امر است؛ آنجا حساب به عنوان حساب که کشف مجهول عددی باشد معنی ندارد؛ در عالم خارج هر چیزی که مترتب بر چیز دیگر میشود عین واقعیت است هر عملی اثری و نتیجه‌ای

دارد که در خارج مترتب بر آنست؛ غذائی را که انسان میخورد و در معده تبدیل به موادی میشود، و در کبد تبدیل به خون میگردد، یک سلسله امور مترتبه است، نه حساب.

هر عملی یک چیزی تولد میکند و میزاید. و هر درختی یک میوه ای میدهد و هر میوه هم ثمری و اثری دارد تا برود به جلو؛ در عالم تکوین خداوند برای هر چیزی یک اثری خلقت فرموده است؛ و هر علتی معلولی دارد؛ انسان که نماز می خواند، این نماز اثری دارد؛

روزه اثری دارد؛ دروغ و زنا و غیبت اثراتی دارند؛ هر عمل زشت و نیک اثری دارد؛ و این اثرات را خداوند در عالم تکوین بر آنها قرار داده است.

اثری که بر صله رحم مترتب میگردد طول عمر است؛ انفاق در راه خدا موجب زیادی خیر و برکت است؛ ترک انفاق موجب تنگی معیشت و گرفتاری است؛ اینها آثاری است که خداوند عزّ و جلّ بر نفس اعمال مترتب نموده است.

همان طور که درختی را بر زمین می‌نشانیم و آب میدهیم؛ خداوند بر این درخت، نتایج و ثمراتی را مترتب نموده است که چنانچه نور آفتاب به آن برسد، آب به آن برسد، موادّ غذائی مساعدی باشد، این درخت تنومند میشود و شاخه و برگ میدهد و بار و میوه می‌آورد؛ برای ما مقدار میوه این درخت مجهول است؛ چند عدد سیب دارد، نمی‌دانیم؛ و اگر بخواهیم حساب کنیم و بدانیم باید چند نفر را بفرستیم تا یکایک از دانه‌های سیب را بشمارند تا بدانیم درخت چند سیب دارد.

اما آیا برای خدا هم تعداد سیب‌های این

درخت مجهول است؟ نه، چنین نیست.

علم خدا حضوری است و حساب او سریع
است

چون علم پروردگار به موجودات علم
حصولی نیست؛ علم حضوری است؛ ما دو قسم علم
داریم:

یک قسم علم حصولی که معلوم در ما نیست؛
و معلوم ما در خارج از وجود ماست؛ سپس برای ما
و ذهن ما صورت معلوم پیدا میشود؛

مثلاً تعداد جماعتی که در مجلس نشسته‌اند چند نفرند و چه کسانی هستند، این علم جزء ذات ما نیست، و در مغز ما نیست و حضوری هم بر آن نداریم، اگر چشم ببندیم؛ اصلاً علم پیدا نمی‌کنیم اگر چشم باز کنیم و ببینیم، صورتی از معلوم در ذهن ما حاصل می‌شود؛ و لذا آن را علم حصولی گویند.

قسم دیگر، علم حضوری است، مثل علم ما؛ به خود ما و علم ما به مشاعر ما و قوای ما؛ چون علم ما به قوه حافظه و قوه مفکره، ما علم حضوری است، و از ما جدا نمی‌شود، و هر جا باشیم واجد خودیت خود هستیم.

پس علم نفس به خود نفس؛ و به شئون نفس، حضوری است.

آیا خداوند که به موجودات و مخلوقات خود علم دارد، حصولی است؟ یعنی علم نداشته و بعد این علم برای او حاصل شده است؟ و صورتی از موجودات برای خدا نقش می‌بندد؟

اینکه لازمه‌اش جهل و امکان است و هزار عیب دیگر. علم آن حضرت به موجودات حضوری

است؛ یعنی نفس موجودات خارجیه علم خدا هستند؛ و به عبارت دیگر: فرض کنید: بنده که اینجا نشسته‌ام اگر بخوام این مسجد را بینم باید چشم باز کنم؛ و این مسجد را مشاهده کنم؛ یعنی نقشی از این در ذهن من بیفتد؛ و یا کسی خصوصیت این مسجد را برای من بیان کند، و یا صورت و کیفیت مسجد را در کتابی بخوانم و علم پیدا کنم.

ولی علم خدا به این مسجد غیر از واقعیت و

حقیقت مسجد

نیست، نفس خود مسجد است. خود مسجد و خارجیت آن علم خداست؛ پس بین این مسجد و بین علم خدا به این مسجد جدائی نیست. و علم خدا به هر موجودی از موجودات حضوری است؛ یعنی نفس تحقق و موجودیت آن شیء علم خداست عالم تکوین علم خداست. هر کس هر عملی انجام دهد، آن شخص و عملش عین علم پروردگار به علم حضوری است.

چون این مطلب معلوم شد دانستیم که هیچ موجودی از خدا مخفی نیست؛ و همان طور که نفس ما از ما غائب نمی شود؛ و قوای نفسانی ما از ما غائب نمی شود؛ و علم ما بدانها حضوری است؛ همینطور علم خدا به خود و به صفات و اسماء خود و علم خداوند به افعال خود که تمام موجودات و شئون آنهاست حضوری است.

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي
كِتَابٍ مُبِينٍ. (آیه ۶۱، از سوره ۱۰: یونس)

«ای پیامبر! از پروردگار تو پنهان نمی شود حتی چیز کوچکی که به اندازه سنگینی یک ذره بودن

باشد؛ نه در زمین و نه در آسمان، و نه کوچکتر از
یک ذره و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه جملگی در
کتاب مبین و عالم علم پروردگار محفوظ و مضبوط
است.»

علم پروردگار بر «کتاب مبین» علم حضوری
است، پس تمام موجودات برای خدا حاضرند به علم
حضوری؛ و با وجود این برای چه منظوری خدا
حساب میکند؟ کجایش را حساب میکند؟

کجا را نمی‌داند که حساب کند؟ تا به واسطه

این حساب، کشف مجهول از خدا شود؟

اصولاً اعمال قوانین و قواعد حسابیه برای

پروردگار معنی ندارد؛ چون کشف مجهول برای

ذات اقدسش معنی ندارد؛ اعمال انسان چون سایر

موجودات، موجوداتی هستند سر جای خود روشن

و معین؛ و خداوند هر موجودی را ایجاد کرده یک

اثری بر او مترتب فرموده است، خود آن موجود و

اثر مترتب بر آن موجود در علم خدا حاضرند؛ پس

بنابراین حساب برای چه میکنند! حساب برای مردم

جاهل است که بفهمند نتیجه چیست؛ و ثواب و

عقاب بر اساس عدل و رحمت است، نه بر اساس

جزاف و لهو و لعب.

مثال: استاد در مدرسه هست؛ و بچه‌ها هم

تازه به مدرسه رفته؛ و در وهله اول میخواهند حساب

بیاموزند، استاد زحمت میکشد به بچه‌ها یاد بدهد

که: اگر فرضاً اینجا سه عدد کبوتر بود و هر کبوتر با

منقار خود چهار عدد گُل بر میداشت و پرواز میکرد؛

مجموعاً چند عدد گُل برداشته بودند؟

استاد برای فهماندن این مجهول بسیار رنج
می برد و زحمت میکشد تا نوباوگان پا به دبستان
گذاشته بفهمند؛ و حقاً فهمیدن آن برای آنها مشکل
است؛ چون ذهنِ کودک آن سِعه و گنجایش را ندارد
که سه بار تکرار چهار را در خود تصوّر کند؛ و لیکن
برای استاد مشکل نیست؛ و برای فهمیدن این
مجهول نیاز به قواعد ریاضی ندارد؛ جذر و کعب
نیست؛ ترسیم منحنی‌های معادلات درجه دوّم
نیست؛ حل

معادله درجه سوّم نیست؛ سه چهار تا دوازده تا پیوسته در ذهن استاد موجود و مشهود و حاضر است.

چون در اینجا شهود و حضور است بنابراین حساب سریع است؛ تمام موجودات در نزد خداوند حاضرند؛ و مشهود و معلوم علم خدا؛ پس خدا سریع الحساب است.

وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. (آیه ۲۰۲، از سوره ۲:

البقرة)

پس اصل حساب برای ماست که در ظرف علم و جهل می‌باشیم؛ مانند آیه شریفه قرآن:

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. (آیه ۴، از سوره ۱: الفاتحة)

«خداوند مالک روز پاداش است»؛ معنایش این نیست که خداوند مالک روز غیر جزا نیست؛ خداوند مالک همه روزهاست؛ و مالک همه عوالم است؛ و پیوسته مالک است؛ مالک روز جزا و غیر جزا؛ ولی در روز جزا و پاداش، برای انسان مشهود میشود؛ و انسان اقرار و اعتراف به مالکیت مطلقه حقّه حقیقیه او میکند؛ ما در اینجا آن اقرار و اعتراف

را نداریم که إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَالِكُ؛ در آنجا اعتراف میکنیم و لذا قرآن کریم به لسان اعتراف ما، و برای بیان حال ما بیان کرده است که **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**. در آنجا نیز حساب برای روشن شدن و کشف مجهول برای انسان است.

نتایج اعمال مترتب بر اعمال است

خلاصه مطلب: هر عملی یک نتیجه دارد؛ چه در جانب سعادت و چه در جانب شقاوت؛ هر فعلی که از انسان سر میزند؛ خوب باشد یا بد؛ اثری بر آن مترتب است؛ و آن اثر ملازم با خود عمل است؛ آیات

قرآن در این باره بسیار است: حضرت یوسف
علی نبینا و آله و علیه السّلام وقتی که برادران آمدند
و متوجّه شدند که اشتباه کرده‌اند؛ خود را به آنها
معرفی کرده و گفت:

قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ
مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. (آیه

۹۰، از سوره ۱۲: یوسف)

«یوسف گفت: منم یوسف و اینست
(بنیامین) برادر من! خداوند بر ما منت نهاد؛ و حقّاً هر
که تقوی پیش گیرد و بُردباری و شکیبائی کند؛
خداوند اجر و پاداش نیکوکاران را ضایع و تباه
نمی‌کند.»

یعنی اجر و مزد نیکوکاران مترتب و متوقف
بر اعمال آنانست.

و نیز فرموده است:

نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ. (آیه ۵۶، از سوره ۱۲: یوسف)

«ما رحمت خود را به هر که بخواهیم
میرسانیم و اجر و پاداش نیکوکاران را تباه
نمی‌نمائیم.»

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. (آیه ۹۶، از سوره ۷:
الاعراف)

«و اگر چنانچه اهل شهرها و قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌ساختند؛ ما هر آینه برکت‌های خود را از آسمان و زمین به روی آنها می‌گشودیم».

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ. (آیه ۱۰، از سوره ۳۰:
الرّوم)

«و پس از آن، نتیجه و عاقبت کسانی که بدی نمودند، بدی و تباهی شد به جهت آنکه آیات خدا را دروغ شمرده و تکذیب نمودند؛ و آن آیات را مسخره نموده و استهزاء کردند.»

وَ كَآئِنٍ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً * فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً. (آیه ۸ تا ۱۰، از سوره ۶۵: الطلاق)

«و چه بسیار از اهالی و ساکنان شهرها و قریه‌ها که از امر پروردگارشان سرپیچی نموده و از فرمان پیامبران خدا تجاوز کردند، و ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم، و به عذاب دردناک و غیر معروفی معذب نمودیم؛ و بالتّیجه آنان از وبال و خُسران امر خود چشیدند؛ و عاقبت امرشان زیان و تهیدستی بود؛ و خداوند برای آنها عذاب شدیدی را مقرر و معین فرمود.»

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ. (آیه ۳۰، از سوره ۴۲: الشّوری)

«و آنچه به شما از واردات و مصائب برسد، بواسطه کرداری است که خود با دستهای خود انجام

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. (آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۹: الزلزلة)

«پس کسی که به اندازه سنگینی یک ذره عمل

نیکی بجای آورد آن را می‌بیند؛ و کسی که به اندازه

سنگینی یک ذره عمل بدی

بجای آورد آن را می بیند».

باری، از این آیات بطور وضوح استفاده میشود که هر عملی را که انسان انجام دهد، پاداشی و عکس العملی را به دنبال خواهد داشت؛ و انسان نباید از عواقب کردار خود غافل بماند.

بسیاری از بزرگان علمای اخلاق و عرفان در اینجا مراقبت‌های شدید داشتند و می گفتند: اگر یک روز پای ما بلغزد و زمین بخوریم، باید مطالعه کنیم و در احوالات و اعمال خود بنگریم و ببینیم چه خطائی و غفلی از ما سر زده است تا اینکه این لغزش اثر آن بوده است.

این نتیجه دنیوی عمل است و طفل نوزاد متولد از عمل؛ نتیجه اخروی به جای خود محفوظ است.

یکی از مفاخر عالم اسلام و تشیع، فقیه نبیه و عالم اخلاقی و مربی روحانی سید بن طاووس بوده است علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس که لقب شریفش رضی الدین است.

این مرد بزرگ را «سید اهل مراقبت» گویند؛

زیرا بقدری در مراقبت در امور و اعمال و کردار و پاداش آن، و اثرات مترتب بر آن مراقب بوده که نظیری برای او شناخته نشده است.

و اگر کسی کتاب شریف و نفیس او را به نام «اقبال» که در ادعیه و اعمال عبادی است مطالعه کند می‌یابد که تا چه حد این عالم عامل در پی جوئی آثار مترتبه بر اعمال دقت نظر داشته است؛ و چه نکات دقیق و لطیف و ظریفی را بیان میکند.

دو داستان درباره سرعت حساب

در اینجا دو داستان از نتایج ترتب آثار بر

اعمال که در همین

زمانهای قریب واقع شده و در تحقّق آن جای شبهه و تردید نیست بیان می‌کنیم؛ زیرا تعداد این قضایا که بر عامّه روشن است و هر کس به نوبه خود در عمر خود مشاهده کرده است از حدّ و حصر بیرون است.

داستان اوّل

پیرمردی صادق القول میگفت: پس از انقلاب مشروطیت که سربازهای محمّد ولی خان سپهسالار وارد طهران شدند، خود به چشم خود دیدم: که روزی در نواحی قنات‌آباد، دو نفر از آنها اسب سوار شاکی السّلاح بطوری که قطارهای فشنگ را مرتّباً در روی سینه خود بسته بودند، از وسط خیابان به طرف غرب یعنی به سمت امامزاده حسن میگذشتند؛ و یکی از آنها چپقی بلند در دست داشت و مشغول کشیدن بود.

در کنار دیوار خیابان درویشی فقیر که سر خود را تازه با تیغ تراشیده بود نشسته و سر به روی زانوهای خود گذارده، و به حال خود مشغول بود. همین که این دو نفر تفنگچی از آنجا عبور

میکردند و چشمشان به این مرد سر تراشیده افتاد، آن مرد چپق بدست به سمت او آمد و از روی اسب خود خم شد و آتش چپق خود را روی سر او خالی کرد و رفت؛ درویش سر خود را از روی زانو برداشته و نظری کرد و گفت: این کدو صاحب دارد.

هنوز یک میدان به جلو نرفته بودند و به امامزاده حسن نرسیده بودند، که من چون در راه خود بدانجا رسیدم دیدم جماعتی از دور مشغول تماشا کردن آن تفنگچی هستند.

اسب او را به زمین زده بود و یک دست در
روی سینه او گذارده، و با دست دیگر مرتباً بر سر و
سینه و بدن او میکوفت تا او را در زیر دست و پای
خود خرد و له ساخت.

این داستان درباره سرعت حساب در دنیا
راجع به کیفر عمل زشت بیان کردیم.

داستان دوّم

داستان آیه الله حائری یزدی (ره) در باره

سرعت حساب

و امّا داستان دوّم درباره سرعت جزا در دنیا
راجع به اجر و مزد عمل نیک است:

حضرت استاد ثقه معتمد و مجاهد با نفس و
مراقب رتبه تزکیه و طهارت: آیه الله آقای حاج شیخ
مرتضی حائری دام ظلّه العالی فرزند ارشد مرحوم
شیخ الفقهاء و المجتهدین آقای حاج شیخ عبد
الکریم حائری یزدی رضوان الله علیه بیان میکردند
که: پدر من مرحوم حاج شیخ عبد الکریم فرزند فرید
پدر و مادر بود؛ و جدّ و جدّه ما غیر از ایشان هیچ
اولاد دیگر نیاوردند، و من عمو و عمّه ندارم.

توضیح آنکه جدّ من: مرحوم محمّد جعفر که
از زمره اهل علم نبود؛ بلکه در طایفه ما غیر از پدرم
هیچکس از اهل علم نبود با آنکه سالیان دراز با جدّه
ما ازدواج کرده بود، اولادی از آن دو به هم
نمی‌رسید؛ جدّ ما پیوسته متعه می‌گرفت تا شاید
خداوند از او فرزندی مقدرّ فرماید؛ و خداوند مقدرّ
نمی‌نمود.

مدتها گذشت، و از آن متعه‌ها خبری نشد. تا
یک روز که فصل زمستان و هوا سرد بود، و جدّ من
در منزلِ یک متعه برای نماز رفته بود، آن متعه چنین
تصوّر کرد که برای معاشقه آمده است دختر

بچه خود را که از شوهر سابق خود داشت
میخواست به هر طریق از منزل به بهانه ای خارج
کند، و چون هوا سرد بود دخترک بیرون نمی‌رفت،
تا نماز جدّ ما به پایان میرسد.

از این عمل زن خیلی متغیر و عصبانی می‌گردد
که چرا در این هوای سرد، دختر را می‌خواهی از منزل
بیرون بفرستی؟! همان ساعت حقّ متعه را می‌دهد؛ و
مدّتش را می‌بخشد؛ و میرود مدّت سائر متعه‌ها را
می‌بخشد و حقوق آنان را می‌دهد و می‌گوید که: من
دیگر ابداً متعه نمی‌گیرم و پیرامون این کارها
نمی‌گردم. خداوندا! تا کی من به خاطر یک فرزند
دست بسوی غیر تو دراز کنم؟ که موجب آزار و
اذیت دخترک یتیم در این هوای سرد زمستان
گردد؟!!

بعد از این واقعه خداوند به او از همان عیال
دائیمه خود که اولادش نمیشد؛ و سالیان دراز در
محرومیت بسر می‌بردند، یعنی از جدّه ما، به او فقط
و فقط یک پسر عنایت کرد که نام وی را عبدُ الکریم
نهادند.

مرحوم پدرم چون دارای هوش و استعداد سرشار بود؛ و از طفولیت از عهده خواندن نامه و فهمیدن آن بر می آمد، او را برای تحصیل، از ده به شهر فرستادند و سپس عازم کربلا شد، و در آن مکان مقدّس درس میخواند.

مرحوم فاضل اردکانی که معاصر با مرحوم میرزای بزرگ شیرازی: حاج میرزا محمد حسن بود؛ و در علم و فضیلت بسیاری او را بر مرحوم شیخ انصاری مقدّم میدانستند؛ چون استعداد وافر پدرم را

دید، او را به سامراء فرستاد، و نامه ای به مرحوم
میرزای بزرگ نوشت. و مرحوم پدرم که هنوز بیست
سال بیشتر نداشت با نامه فاضل با سامراء به خدمت
میرزای بزرگ مشرف شد و در خدمت آن استاد
تتلمذ میکرد؛ ولی عمده درس‌هایش نزد مرحوم آقا
سید محمد فشارکی اصفهانی بود» (انتهی کلام
حضرت آقای حائری).

مرحوم آیه الله حاج شیخ عبد الکریم رضوان
الله علیه حقاً از رجال علم و تقوی بود و از مقام
عبودیت حضرت ربّ کریم در مرتبه علماء تجاوز
نکرد؛ و هِبَةُ الله، و عَطَاءُ الله بود؛ و با آن مشکلات
زمان قدرت طاغوت ایستادگی و تحمل کرد و
بالاخره با مرض دق؛ دار فانی را ارتحال گفت و به
سرای باقی پیوست.

ایشان را میتوان از نقطه نظر صداق و امانت،
و اعراض از دنیا، و اهتمام به تربیت طلاب، و تشکیل
حوزه علمیه، و تأسیس دار العلم جعفری در بلده
طیبه قم از مفاخر شیعه در عصر اخیر شمرد.

شاهد ما از بیان این قضیه سرعت اجر و

پاداش نیت صالح پدر ایشان است که به مجرد آنکه دست بسوی خدا دراز کرد و قطع امید از وسائل و اسباب نمود و برای ترحمّ به دختر یتیم دست از فرزند دل‌بند شست، و از پدید آوردن اولاد صرف نظر کرد، خداوند از همان زن مأیوس از توالد و تناسل چنین عبد الکریمی عنایت میکند که در میان اقران شاخص میگردد؛ و از آن ده کوچک به شهر آمده و در دار العلم کربلا و سامراء ممتاز میشود، و بالاخره رئیس اسلام و مسلمین میگردد و از هر گونه مواهب ظاهریه و باطنیه متمتع

میشود.

حساب خداوند در دنیا حتمی است

آیات و روایات وارده در پیدایش عکس‌العمل‌های انسان بسیار است؛ و ما در اینجا یک آیه و یک روایت می‌آوریم تا نمونه برای مطلب ما بوده باشد امّا آیه:

و لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ. (آیه ۳۱، از سوره ۱۳: الرّعد)

«و پیوسته و بطور مستمرّ و مداوم در اثر کردار کسانی که کافر شده‌اند، کوبنده ای به آنان اصابت میکند، یا آن کوبنده در نزدیکی خانه ایشان وارد میشود و داخل میگردد؛ تا زمانی که امر خدا بیاید و خداوند هیچگاه تخلف وعده نمیکند.»

و امّا روایت: در «کافی» از عبّاس بن هلال شامی که خادم حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر است وارد است که میگوید: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که میگفت:

كُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ، أَحْدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا

«هر زمان که بندگان خدا دست به گناهان تازه

ای زنند که تا آن زمان سابقه نداشته و بدان علم و

اطلاعی نداشته‌اند؛ خداوند بلاهائی را در میان آنها

پدید می‌آورد که بی سابقه بوده و آنها چنین بلاهائی

را نمی‌شناخته‌اند.»

باری، منظور از این بیان این نیست که پاداش

عمل حتماً باید در

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۲۷۵

دنیا داده شود، تا اشکال لازم آید که چه بسیار از افرادی در حین خیانت و جنایت می‌میرند؛ و مجالی برای پاداش برای آنها باقی نیست.

زیرا پاداشِ عمل از لوازم عمل است، و بالاخره در قیامت که محلّ ظهور و بروز بواطن نفس است، به نحو اتمّ و اکمل داده خواهد شد، و برای بعضی که پس از عمل در دنیا مدّتی زیست میکنند، آثار خیر و یا آثار شرّ آن عمل نیز که پدیده نفس آنهاست به ظهور میرسد؛ و برای بعضی دیگر در هنگام سکرّات مرگ خواهد رسید؛ و عالم مثال در دنبال دنیا، و عالم قیامت در دنبال عالم مثال است، و از جهتی هر سه عالم عالم واحد و ممتدّی است که سیر تکاملی بشر را متحمّل است؛ و بنابراین اگر جزا و پاداش در دنیا داده شود، در آخرت تخفیف می‌یابد؛ و اگر در دنیا داده نشود، در آخرت شدید است.

و بر این اصل روایاتی داریم که خداوند پاداش خطای مؤمنین را در دنیا به ابتلاء به تب و مرض و فقر و غیرها میدهد، تا بدین وسیله پاک

شوند؛ و پس از مرگ با طهارت داخل در بهشت گردند؛ ولی پاداش کافران را در دنیا نمی‌دهد؛ و آنان را به زندگانی مترقّه‌انه و جمع اموال مبتلا میکند، تا تمام پاداش‌ها ذخیره برای قیامت شود.

و در حدیث وارد است که: لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا

عِنْدَ اللَّهِ قَدْرَ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً.^۱

«اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای

ارزش داشت، به شخص کافر به قدر یک خوراک

آب آشامیدنی نمی‌آشامانید.» و در

^۱. این مضمون در روایات متعددی با مختصر اختلافی در لفظ آمده است، من جمله در «کافی» ج ۲، ص ۲۴۶؛ و «من لا یحضره الفقیه» ج ۴، ص ۳۶۳؛ و «بحار الانوار» ج ۷۷، ص ۱۴۲ از «تحف العقول» روایت کرده است

قرآن کریم داریم:

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ. (آیه ۶۱، از سوره النحل: ۱۶)

«و اگر بنا بر این بود که خداوند مردم را به پاداش ظلم و ستمشان بگیرد و هلاک کند؛ در روی زمین هیچ جنبده ای باقی نمی ماند، و لیکن حساب آنان را برای مدت معینی به تأخیر می اندازد؛ پس چون اجل آنها فرا رسد یک ساعت نمی توانند آن اجل را تأخیر اندازند؛ و یک ساعت نمی توانند مقدم شوند».

و نیز فرماید:

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا. (آیه ۴۵، از سوره فاطر: ۳۵)

«و اگر خداوند مردم را به پاداش اعمالشان می گرفت، در روی زمین جنبده ای نمی ماند؛ و لیکن حساب و زندگی آنان را تا مدت معینی به تأخیر می افکند؛ و چون اجل آنها در رسد خداوند به

بندگانش دانا و بیناست.»

باید دانست که امور و اعمال خود به خود
مستقلاً مؤثر در حصول نتیجه نیستند؛ و آن نتایج خود
به خود نیز پیدا نمی‌شود؛ بلکه خداوند عزّ و جلّ
چون موجودات را به افاضه خود ایجاد میکند؛ و در
آن موجودات، آثار و خواصّ و ثمراتی به نحو
استلزام مقدرّ و

معین فرموده است پس مترتب شدن نتایج موجودات و ثمرات اعمال بر آنها، استفاضه آن موجودات است از خداوند تعالی آثاری را که بر آنها مقدر کرده است.

پس هر موجودی بوجوده، طلب اثر از پروردگار میکند؛ و درخواستِ ثمر و نتیجه می نماید؛ کما آنکه روزی خوردن روزی خورندگان و ارتزاق مخلوقات نیز از این قبیل است؛ هر موجودی را که خداوند آفریده است، بوجوده و بهوئته طلب روزی از خدا میکند؛ و استجلاب رزق و استفاضه از او می نماید؛ بطوری که با آن رزق و روزی بر وجود خود دوام و ثبات بخشد.

بنابراین حساب و پاداش عیناً مانند رزق و روزی است؛ بلکه با نظر دقی و عقلی چیز واحد است؛ و پیوسته ابر فیض و رحمت وجود حضرت احدیت از دریای بیکران رحمت واسعه حق، آبگیری میکند و سیراب میشود؛ و سپس باران فیض بر دریای امکان می بارد و عالم امکان را اشراب و اشباع میکند.

و بناءً علی هذا هر قطره‌ای که می‌بارد و حکم
مدد و اعانت برای قطره سابقه دارد، رزق قطره سابقه
است؛ همچنان که بواسطه آن چون حاجت آن قطره
سابقه برآورده میشود، آن حاجتی را که مستحقّ و
مقتضی است؛ بنابراین حکم حساب و پاداش را برای
آن خواهد داشت.

پس همچنان که افاضه رزق و روزی از طرف
ذات حضرت حقّ قیوم برای تمام ممکنات لازم و
ضروری و دائم و مستمرّ است؛

همچنان که فرماید:

وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ * فَوَ رَبِّ
السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ. (آیه

۲۲ و ۲۳، از سوره ۵۱: الذاریات)

«روزی شما در آسمان است! و آنچه را که به

شما وعده داده شده است نیز در آسمان است! پس

سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن روزی حقّ

است؛ و ثابت و روشن است؛ همچون روشنی و

ثبوت گفتاری که شما بر سر زبان‌ها دارید!»

همچنین حساب و پاداش بین موجودات،

مستمرّ و دائم و ضروری است.

در «نهج البلاغه» وارد است که:

سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ يَحَاسِبُ اللهُ الْخَلْقَ

عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟ فَقَالَ: كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ.

فَقِيلَ: كَيْفَ يَحَاسِبُهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ: كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ.^۱

«از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند:

^۱ «نهج البلاغه» حکمت ۳۰۰، و از طبع مصر مطبوعه عیسی البابی الحلبی با
تعلیقات شیخ محمد عبده، ج ۲، ص ۲۰۸

چگونه با وجود کثرت مخلوقات خداوند از آنها حساب میکشد؟ حضرت فرمودند: همان طوری که با وجود کثرتشان آنها را روزی میدهد.

«پرسیدند: چگونه خداوند از آنها حساب

میکشد و مردم خدا را نمی بینند؛ حضرت فرمود:

همان طوری که آنان را روزی میدهد و مردم خدا را

نمی بینند.»

و این مطلب بسیار شایان دقت است که آن حضرت حساب و رزق را در جمیع آثار و شئون، شبیه هم دانسته‌اند؛ و این عبارت در عین ایجاز و اختصار حاوی یک دنیا مطالب نفیس و ارزنده عرفانی است.

رزق و پاداش در حقیقت یک چیز است؛ به جهتی رزق گویند، و به اعتباری حساب و پاداش.

اعمال ملازم با حساب است

هر عملی که انجام دهیم اثری و نتیجه ای دارد شما نامش را رزق بگذارید و یا پاداش؛ اگر نمازی با حضور قلب بخوانید حال خوشی پیدا میکنید؛ آن حال خوش نتیجه آن نماز است که در قلب باز میشود؛ و از نفحات الهیه وارد آن میگردد، و ربط و اتصال بنده را با خداوند زیاد میکند؛ این روزی است که خداوند عنایت کرده است.

خداوند فرموده است که هر چیز را بخواهید، و هر قسم عمل کنید، ما به شما روزی میدهیم! اگر کسی شراب فروشی کرد و پولی بدست آورد و اعاشه نمود، رزق را از آنجا به دست آورده، و اگر به

جای شراب، شربت فروشی کرد، از راه حلال روزی
خود را جلب کرده است؛ رزق حرام نتیجه عمل
حرام، و رزق حلال نتیجه عمل حلال است.

ما الآن در این مسجد نشسته، و پیوسته با
مذاکره این معارف الهیه و بیان آیات قرآن کریم و
روایات وارده از ائمه طاهرین روزی به ما میرسد، و
متنعم به رزق خدا هستیم، روزی‌های معنوی و
روحی.

ورود این مطالب در ذهن من روزی من
است، و در سامعه و قوای

مفکره شما رزق شماست. و رزق اختصاص به رزق مادّی ندارد، و تنها خوردن نان و آب رزق نیست، بلکه همه اقسام معانی که در ذهن وارد میشود روزی ذهن و غذای نفسانی انسان است.

اگر بجای این مجلس در محلّ غیبت و دروغ و حيله گری و نقشه ریزی که برای تضييع حقوق انسانی بود، رفته بودیم و به فسادِ فی الارض مشغول میشدیم، باز هم رزق ما همان بود، همان غذاهای عَفِن و گندیده نفسانی بود؛ همان خیالات و خاطرات شیطانی بود.

تخم هندوانه شیرین بکاریم، هندوانه شیرین میدهد؛ تخم حنظل بکاریم حنظل میدهد.

سنت خداوند در پاداش جزائی نیست

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا* وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا* كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا. (آیات ۱۸ تا ۲۰،

از سوره ۱۷: الإسراء)

«هر کس که رویه و مرامش این باشد که طالب دنیای عاجل و زودگذر باشد، ما آن مقداری را

از دنیا که بخواهیم، نسبت به کسانی که بخواهیم
میدهیم؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنم را برای او قرار
داده‌ایم که بطور مذموم و مطرود به آتش آن میرسد؛
و ملامت شده و دور افتاده در آن میسوزد.

و کسی که آخرت را طلب کند، و کوشش
کافی و وافی برای ورود به آن بجای آورد، و از روی
ایمان و ایقان باشد، البته سعی

و کوشش آنها در نزد خداوند مشکور است.

ما به تمام این افراد مدد و امداد می‌دهیم و قوه

و نیرو می‌فرستیم چه این طائفه و چه آن طائفه را؛ هر

کدام را از عطا و فیض پروردگار تو تقویت می‌کنیم؛

و البته عطا و فیض پروردگار تو از کسی منع

نمیشود».

یعنی هر کس هر چه بخواهد به مقدار و اندازه

می‌دهیم؛ در اعطاء و بخشش آن بخل و طمعی

نداریم؛ کار ما افاضه رحمت و وجود بر اساس قوایل

و نیات مردم و طلب آنان است؛ هر کس آخرت

بخواهد می‌دهیم؛ و کسی که دنیا بخواهد می‌دهیم؛ و

لیکن هر کدام از این خواسته‌ها و هر کدام از این

نعمت‌های عاجل و آجل پاداش و عکس‌العملی دارد

که البته بر اساس خواسته‌ها و طلب‌ها بدانها خواهد

رسید.

شما اگر تخم سیب در زمین کاشتید، درخت

سیب می‌دهد! و آن درخت، سیب می‌دهد؛ هر نوع

سیبی، تخم مخصوصی دارد: سیب سرخ، سیب زرد،

سیب گلاب، سیب قندک، سیب لبنانی، سیب

خراسانی، سیب شمیرانی؛ و محال است کسی تخم
سیب زرد بکارد، و درخت سیب سرخ بیرون آید. و
یا تخم سیب گلاب بکارد و سیب خراسانی بار دهد.
و همچنین محال است کسی تخم سیب بکارد
و درخت گلابی و یا آلبالو، و یا زردآلو، بیرون آید؛
و محال است کسی تخم کدو بکارد، بادنجان ثمر
دهد؛ تخم هندوانه بکارد، خربزه بیرون آید؛ و این از
سنت‌های غیر قابل تبدیل و غیر قابل تحویل
خداست؛ بلی در

اثر پیوند زدن، جوانه پیوند رشد میکند و از تنه
درخت بادام تلخ با جوانه بادام شیرین، بادام شیرین
و مطبوع و مُنْقَى بیرون می آید. و از تنه توت نرک، با
جوانه توت معروف کَن و یا وَنک، توت درشت و
شیرین و آبدار بدست می آید. مولوی فرماید:

گر تو این انبان ز نان خالی کنی *** پر ز

گوهرهای اِجلالی کنی

طفل جان از شیر شیطان باز کن *** بعد از آتش با

مَلک انباز کن

تا تو تاریک و ملول و تیره ای *** دانکه با دیو

لعین همشیره ای

لقمه ای کان نور افزود و کمال *** آن بود آورده

از کسب حلال

روغنی کاید چراغ ما کشد *** آب خوانش چون

چراغی را کشد

علم و حکمت زاید از لقمه حلال *** عشق و

رَقّت زاید از لقمه حلال

تو ز لقمه چون حسد بینی و دام *** جهل و

غفلت زاید آن را دان حرام

هیچ گندم کاری و جو بر دهد *** دیده ای اسبی

که کرّه خر دهد

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها *** لقمه بحر و

گوهرش اندیشه‌ها

زاید از لقمه حلال اندر دهان *** میل خدمت

عزم رفتن آن جهان

زاید از لقمه حلال ای مه، حضور *** در دل پاک

تو و در دیده نورا^۱

البته ماهیات قابل ترقّی و تکامل هستند؛ و

انسان بواسطه تعلیم و تربیت، گوهرهای نهفته

استعداد و قابلیت خود را به منصّه ظهور و بروز

میرساند، و به مقام فعلیت میرساند؛ تا آنکه یکپارچه

فعلیت محضه میشود.

هیچکس از پیش خود چیزی نشد *** هیچ آهن

خنجر تیزی نشد

^۱ «دیوان مثنوی» طبع میرخانی، ص ۴۴

هیچ حلوائی نشد استادکار *** تا که شاگرد شکر

ریزی نشد

افاضه فیض از جانب حق بیدریغ است

خداوند به قوابل امکانیه نیرو و قوت میدهد،
وجود و رحمت میفرستد، فیض و عطا میبخشد. هر
کس هر نیتی داشته باشد خداوند آن را تقویت میکند
و رشد میدهد؛ کار خدا ثمر دادن و تقویت کردن
است. کار خدا امداد است. اگر دنبال معصیت رفتی
و دل را تاریک نمودی، خداوند همان را تقویت
میکند و رشد میدهد و اگر دنبال طاعت رفتی و خانه
دل را منور کردی! خداوند آن را نموّ میدهد و تقویت
میکند! هر کس دنبال هر چه برود و هر چه بخواهد
خداوند آن را میدهد.

كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ.

همه را ما امداد میکنیم؛ مدد و نیرو و قدرت
و علم و حیات از جانب ماست و بس؛ و بر عالم
وجود و ماهیات امکانیه فیض خود را بی دریغ
میدهیم؛ و باران رحمت بدون حد و حصر، و بی
مضایقه میفرستیم؛ هر زمینی بقدر ظرفیت خود از آن

باران بهر مند میشود و هر وادی بقدر سِعه و ظرفیت
خود آب برمیدارد؛ اگر ظرف پاک و تمیز و بلورین
را در زیر آن آب گرفتیم، آب طاهر و پاک در آن
میریزد؛ و اگر ظرف آلوده و کثیف و متعفن را در زیر
آن باران گرفتیم؛ آب طاهر در آن متعفن و کثیف
میشود. و این گناه باران نیست گناه ظرف است، گناه
نیت است، گناه نفس اماره و طغیان گر است.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست *** در

باغ لاله روید و در شوره زار خس

وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا «أبداً فيض و

عطای حضرت احدیت از کسی منع نمیشود.»

نور پاک و روشن خورشید چونکه میرسد به

لاله‌های روشن و بلورهای شفاف و متأللی، روشن

و نورانی است، و در ظرف‌های سیاه و

سنگ‌خاره‌های سخت تاریک و سیاه است، و چون

بر شیشه سیاه و تیره بتابد سیاه و تیره است، لُجّه‌های

نور، پاک و طاهر از آسمان می‌آید لیکن در ظروف

مختلفه جلوه‌های مختلف دارد.

اختیار در افراد بشر چون ظروف پاک و یا

آلوده، باران فیض رحمت حقّ را در خود پاک و یا

آلوده میکند؛ و بدین جهت ظهور طاعات و معاصی

در جهان آدمیت به هم میرسد؛ و خوبی و بدی و

حسن و قبح پدیدار میگردد؛ انسان تا نفس آخرین

که در دنیا زیست میکند مختار است؛ و این اختیار که

جای انکار نیست او را بهشتی و یا جهنمی می‌نماید،

اگر اختیار نبود بدی و خوبی نبود، بهشت و دوزخ

نبود، ثواب و عذاب نبود.

سید الشهداء هم اختیار داشت؛ شمر هم

اختیار داشت؛ و در هر صورت فعل از جانب حق است. و در دو ظرف نیت و اراده و اختیار مختلف، به دو گونه جلوه متفاوت دارد.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ. (آیه ۱۱۵، از سوره ۹: التَّوْبَةِ)

«دأب و عادت خدا این طور نیست که قومی

را گمراه کند بعد از آنکه آنان را هدایت کرده است

تا آن وقتی که برای آنها کیفیت تقوی و موارد تقوی

را بیان کند.»

یعنی اضلال و گمراهی خدا بعد از اتمام
حجّت است، که در این حال چون برای مردم بینه و
برهان اقامه شد، و راه سعادت روشن گشت و
نپذیرفتند، و به سوء اختیار و با نیت آلوده خود راه
انحراف را پیمودند؛ در این صورت آن خواسته و
مراد نفسانی آنها تحقق می‌یابد، و لباس عمل
می‌پوشد.

**يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ
إِلَّا الْفَاسِقِينَ.** (آیه ۲۶، از سوره ۲: البقرة)

«خداوند بواسطه مثالهایی که در قرآن میزند،
افراد بسیاری را هدایت میکند، و افراد بسیاری را
گمراه میکند؛ و لیکن گمراه نمیکند به آنها مگر
فاسقین را که از راه حقّ و نیت حقّ عدول نموده و
در صدد پیمودن راه انحراف هستند.»

قُلْ إِنْ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ.
(آیه ۲۷، از سوره ۱۳: الرعد)

«بگو (ای پیغمبر): خداوند هر که را بخواهد
گمراه میکند؛ و هدایت میکند بسوی خود کسی را
که بسوی او بازگشت کند و توبه نماید و نیت و اراده

خدا را داشته باشد».

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ. (آیه ۳۴،

از سوره ۴۰: غافر)

«اینچنین است ای پیغمبر که خداوند گمراه

میکند کسی را که اسراف کننده و شک آورنده باشد».

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ. (آیه ۵، از سوره

۶۱: الصّفّ)

«پس چون آنان منحرف شدند، و راه کج و

انحراف را پیمودند؛

خداوند دل‌های آنان را کج و منحرف کرد».

و بنا بر آنچه گفته شد، معلوم میشود که:

هدایت و گمراهی هر دو به دست خداست، ولی

بدون جهت کسی را گمراه نمی‌کند، و جبراً علیه،

بدون لحاظ اختیار و نیت بد کسی را گمراه نمی‌نماید

بلکه گمراهی خدا، عبارت از رشد و نموّی است که

به نیت و اراده‌های آنها میدهد؛ و به آن اراده‌ها و

اختیارها لباس هستی و تحقّق می‌پوشاند.

و نیز معلوم میشود که به جهت تقیید این

آیات مذکوره؛ آیه وارد در سوره ابراهیم مقید میشود،

به صورت اراده گناه و خیانت؛ و اطلاق آن را و آیات

مطلقه مشابه آن را باید تقیید کرد:

فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (آیه ۴، از سوره ۱۴: ابراهیم)

«پس خداوند هر که را بخواهد گمراه میکند؛

و هر که را که بخواهد هدایت می‌نماید؛ و اوست

خداوند عزیز و حکیم».

عملی را که انسان بجا آورده و یا نیت بجا

آوردن آن را دارد، خدا رُشد میدهد؛ و بطور تضاعف

بالا می‌برد.

كَمْثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ

حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ. (آیه ۲۶۱، از سوره ۲

بقره)

«همانند دانه ای از گندم و یا جو که آن دانه

هفت سنبل دهد، که در هر یک از آن سنبل‌ها صد

دانه موجود است؛ و از این مقدار هم خداوند به

کسانی که بخواهد زیادت‌ر می‌دهد؛ یعنی از هفتصد

برابر هم

بیشتر می دهد».

بر اثر تربیت گندم، سنبل های گندم زیاد دانه
میدهند؛ و دانه درشت میدهند؛ ولی هیچگاه
نمی شود بجای گندم عدس بدهند؛ برنج برنج
میدهد.

رزق و پاداش هر دو مترتب بر عمل است

پس همینطور که این نتایج و آثار بر اعمال
مترتب میشود؛ و ما میتوانیم آن را به رزق تعبیر کنیم
میتوانیم به حساب و پاداش تعبیر کنیم، و این آثار هم
رزق است و هم حساب و هر دو چیز واحدی
هستند.

از جهتی که عمل اوّل مستحقّ این است و
مقتضی پدید آمدن این است آن را حساب گویند.
و از جهت آنکه از او در استدامه وجود خود
استمداد میکند آن را رزق و روزی گویند.

و دائماً ابر فیض رحمت پروردگار، از دریای
وسیع اقیانوس اطلس وجود منبسط بر کاینات،
آبگیری میکند. و بر عالم امکان می بارد، قطره پشت
سر قطره، آنی متوقف نیست. هر قطره که بارید، به

دنبالش قطره دیگری است که به او استمداد میکند؛
و حیات خود را نگه میدارد، و وجود خود را ثبات
میدهد.

پس قطره دوّم نسبت به قطره اوّل رزق است؛
و از نقطه نظر اینکه استحقاق دارد و اقتضا میکند
حساب است؛ ما که الآن در اینجا نشسته‌ایم، هر
عملی که انجام دهیم از جهت اینکه نتیجه‌ای بر آن
مترتب است، و آن نتیجه موجب بقاء و ثبات وجود
ماست؛ رزق ماست؛ و از جهت اینکه نتیجه عمل
ماست حساب ماست. پس ببینید: بین رزق و
حساب چه اندازه

ارتباط دقیق است، تا حدی که میتوان گفت
حقیقت رزق و حساب یک چیز است و به دو اعتبار
به آن رزق و حساب گویند.

حساب خلائق برای خدا آسان است

با ذکر این مطالب خوب روشن میشود که
معنای اینکه خداوند سریع الحساب است چیست.
چون تمام امور و از جمله آنها اعمال انسان از
حساب انفکاک و جدائی ندارد؛ و به مجرد تحقق آن
امور در خارج آثارشان بر آنها مترتب میگردد، بدون
ذره ای از انفکاک؛ پس حساب ملازم و مقارن و به
دنبال عمل است بدون ذره ای از انفکاک.

در قرآن کریم است: **وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ**

وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. (آیه ۴۱، از سوره ۱۳: الرعد)

«و تنها خداوند حکم می نماید و بس؛ و کسی
در عالم وجود نیست که حکم او را تعقیب کند و ردّ
نماید؛ و او سریع الحساب است.»

و نیز فرماید: **أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ**

الْحَاسِبِينَ. (آیه ۶۲، از سوره ۶: الانعام)

«آگاه باشید که: حکم فقط اختصاص به خدا

دارد؛ و او از همه حسابگران با سرعت بیشتر حساب
میکشد».

زیرا با وجود اینکه حکم اختصاص به ذات
حضرت حقّ داشته باشد، و در جهان هیچ حکمی
نباشد که با حکم او ضدّیت داشته باشد و امر خدا و
حکم او را به نحوی از انحاء، تعویق و تضعیف، و
ابطال کند، و از کار بیندازد؛ دیگر برای حکم خدا
تعویق و کُندی و تأخیر معنی ندارد، و سختی و
صعوبت و آسانی و مشکلی برای ذات اقدس او

در حکمش نیست.

پس اگر در جایی ملاحظه شد که نظیر این معانی آورده شد و شبیه این الفاظ برای اداء معنی استعمال گشت، مراد حصول این معانی در ظرف ادراک و فهم حساب‌شدگان از مخلوقات است، نه در حیطة علم خدا.

مثلاً در قرآن مجید وارد است: **وَ يَخَافُونَ سُوءَ**

الْحِسَابِ. (آیه ۲۱، از سوره ۱۳: الرَّعْد)

«صاحبان خرد و اولوالالباب کسانی هستند

که از بدی حساب در خوف و هراسند».

و نیز وارد است: **فَحَاسِبْنَهَا حِسَاباً شَدِيداً**. (آیه

۸، از سوره ۶۵: الطَّلَاق)

«و چه بسیار از ساکنان شهرها و قریه‌ها که از

امر خدا سرپیچی کردند، پس ما آنان را به حساب شدیدی محاسبه کردیم».

و سرّ و علّت تمام این مطالب آنست که علم

حقّ تعالی به جمیع موجودات حضوری است؛ پس

تمام سلسله موجودات از علل و معلولات در نزد

خدا حاضرند.

وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ

مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ. (آیه ۶۷، از سوره ۳۹: الزُّمَر)

«و تمام زمین در روز بازپسین در مُشت

خداست؛ و آسمانها پیچیده شده در دست قدرت

او».

تمام سلسله اسباب و مسببات به همان مسبب

الاسباب مربوط

است، و تمام اسباب به تسبیب سبب ذات اقدس حقّ تعالی است؛ و تمام موجودات با آثارشان که رزق و حساب است همه برای او هستند و در نزد او حضور دارند».

کوچک و بزرگ هم ندارد؛ ضعیف و قوی هم مال ماست که قدرت محدود داریم؛ برداشتن یک منّ بار برای ما آسان است و یک خروار مشکل؛ حلّ مساله حساب چهار عمل اصلی آسان است؛ و حلّ مسائل ریاضیات عمیق و معادلات جبری پیچیده مشکل؛ شمارش افراد این مسجد آسان، و شمارش افراد روی زمین مشکل.

این مشکلات و آسانی‌ها برای ماست، چون علم ما محدود است، ما کجا علم داریم و چقدر علم داریم؟ سراپای ما جهل است. اینکه به خود نسبت علم می‌دهیم و خود را عالم می‌نامیم مایه شرمندگی است؛ و خدا هم حساب ما را روشن کرده آنجا که گفته است:

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا. (آیه ۸۵، از سوره

۱۷: الإسراء)

«به شما از دانش بهره اندکی داده شده است».

این لفظ «قلیل» را هم که آورده برای دلخوشی

ماست که بگوئیم: علمِ قلیلی داریم. قلیل کجا؟ تمام

علوم ما را که جمع کنند و به روی هم انباشته نمایند

در برابر علم حقّ تعالی از نسبت یک قطره به

اقیانوس‌ها و از یک ذره به خورشید سپهرپیما کمتر

است؛ کمتر است بما لا یتناهی. پس چگونه عنوان

دانش قلیل بر ما صادق است؟ پس بطور کلی قِلّت و

کثرت، و شدّت و ضعف، و بزرگ و کوچک،

عناوینی است نسبی و اعتباری برای ما؛ برای ما

موجودات محدود و

مقید و متعین به ماهیات امکانیه، نه برای خدا که ماهیت او عین انیت و هستی اوست؛ **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ**.

ما موجودی مادّی و طبعی هستیم؛ خواب و بیدار داریم؛ اما خداوند خواب نیست؛ بیدار هم به او نمی‌توان گفت. چون خداوند بیداری در مقابل خواب را هم ندارد؛ بیدار است، یعنی عالم است؛ نه آن بیداری که در مقابل خواب است و قسیم خواب است، و بنابر همین اصل، ما در اسماء حقّ تعالی اسم بیدار نداریم؛ و چنین نیامده است که یکی از اسماء او **يَقْظَانِ** یا **مُسْتَيْقِظٌ** باشد.

خداوند هیچوقت خوابش نمی‌برد تا بیدار باشد. چون بیدار، و مستی‌قظ کسی است که بیدار در مقابل واژه خواب باشد، خدا بیداری ملازم با ذاتش دارد نه مثل بیداری ما. و چون قضیه از این قرار است بنابراین از بندگان خود چه قسم حساب میکشد! خیلی تند و سریع.

خداوند سریع الحساب است

یکی از اسماء خداوند **أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ** است

فوراً تمام حسابها را میکشد و در برابر انسان قرار میدهد، و یکی از اسماء او سریع الحساب است در چند جای قرآن وارد است که **وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ**.

عیناً چون سرعت رزق است؛ چگونه حضرت حقّ رزق هر موجودی را به آن موجود میرساند.

رزق، افاضه جهت حیاتی است برای ادامه وجود هر موجود؛ و اختصاص به رزق مادّی ندارد. هر چه به انسان برای ادامه وجود او میرسد رزق اوست؛ حیات، عقل و ادراک و معانی کلیه نفسانیه، و مددهای صوریه قوای ذهنیه؛ و امدادهای قوای حسّیه خارجیّه همه

رزق و روزی است که از جانب حقّ تعالی
میرسد.

اگر یک لحظه رزق مادّی از تنفس و نور و
حرارت نداشته باشیم معدومیم. عیناً مانند چراغ برق
که اگر یک لحظه به آن نیرو نرسد تاریک است؛ و در
اثر مداومت جریان نیرو که رزق و مادّه حیاتی آن
است پیوسته روشن است. همینطور دائماً و پیوسته
اگر در هر لحظه از جانب خدا به ما یا به هر موجودی
از عالم وجود فیض نرسد، مرده و معدوم است.

چراغ برق که روشن است یک مادّه نورانی
ثابت در داخل آن نیست؛ بلکه بواسطه رابطه سیم
سیال پیوسته الکترون‌ها از چراغ عبور میکنند و رشته
آن را نورانی می‌نمایند؛ این رزق چراغ است.

طفل نوزاد که دهان بر پستان مادر می‌نهد و
می‌مکد در هر لحظه بطور مداوم و مستمرّ ذرّات شیر
از سوراخ‌های ریز پستان در دهان او میریزد؛ و در
نتیجه روزی طفل بدین طریق میرسد؛ غیر از انحاء
دیگر رزق از تنفس اکسیژن و رسیدن حرارت و نور
خورشید، و بدین جهت طفل رشد میکند؛ فکر بچّه

و عقل بچّه و حیات بچّه و استخوان و مخ و شریان
و ورید و عصب و پی و گوشت و پوست به همه آنها
روزی میرسد، و قوّت میگیرد، و به زندگی و حیات
ادامه میدهد. همین نفسی که میکشیم روزی ای است
که پیوسته به ما میرسد و به قول شیخ سعدی
شیرازی: هر نفسی که فرو میرود مُمدّ حیات است و
چون بر می آید مفرّح ذات؛ پس در هر نفسی دو
نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

ولی حضرت صادق علیه السلام میفرماید: در هر نفسی که فرود می‌رود هزاران نعمت است. اگر انسان نفس نکشد میمیرد؛ پس نفس رزق است. نور خورشید اگر نباشد انسان مرده است. حرارت جوّ در درجه مخصوص و معین برای ما رزق است، اگر قدری سردتر یا گرمتر باشد انسان معدوم است.

عقل ما رزق است یک دقیقه نرسد دیوانه محضیم، نه سر می‌شناسیم از پا، و نه پا از سر؛ اسم ما در این حال عاقل است و در آن حال مجنون و دیوانه و ناعاقل؛ و دیگر مانند حیوانات به شرف تکلیف مکلف نمی‌شویم.

حیات و قدرت رزق است، ادراک معارف الهیه رزق است، اینها همه رزق معنوی است.

اصولاً همین عالم ذهنی را که خداوند به ما داده است رزق است؛ اگر یک لحظه از ما بگیرند تمام معلومات علم‌های حصولی که بواسطه مشاهدات خارجی و یا گفتن و نوشتن و خواندن از کودکی تا به حال برای ما پیدا شده همه از بین می‌رود؛ حافظه و

واهمه و مفکره دیگر نداریم یعنی همین الآن که بنده مشغول سخن هستم دیگر دوستان را نمی‌شناسم، و از طرف دیگر اصلاً سخنی نیست تا گفته شود.

دیگر نه اینجا مسجد است و نه دیوار، و نه این دست راست و چپ، و نه دوست و نه دشمن، نه غذا و نه دوا؛ در این جهان تک و تنها؛ و در این عالم غریب هستیم و با هیچ موجودی ربط نداریم،
یعنی

نمی توانیم ربط داشته باشیم.

فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا عَلَى نِعْمِكَ وَ
ءَالَائِكَ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، حَمْدًا لَا يَبِيدُ وَلَا يَفْنَى
وَ صَلِّ عَلَى رَسُولِكَ الْأَمِينِ عَلَى وَحْيِكَ، وَ عَلَى أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِئِمَّةِ مِنْهُ وَوَلَدِهِ؛ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ
الْأَرْضِينَ.

مجلس پنجاه و هفتم: اختلاف طبقات
مردم در آسانی حساب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ

حِسَاباً يَسِيراً * وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً. (آیات 7 و

8 از سوره 84 انشقاق)

«و اما آن کسی نامه عملش از جانب راست

(که کنایه از جانب سعادت و رحمت است) به او

داده شود پس به زودی محاسبه سهل و آسانی از او

خواهد شد؛ و بسوی اهل خود با حالت سرور و

شادی بر میگردد.

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُوا

تُبُوراً * وَ يَصَلَّى سَعِيراً * إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً *

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ * بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا^۱

«و اما آن کسی که نامه عمل او از پشت سرش

(که کنایه از جانب

^۱ آیات ۱۰ تا ۱۵، از سوره ۸۴: الانشقاق

شقاوت است) به او داده شود؛ پس به زودی بر
 هلاکت و عاقبت بدِ خود آه و حسرت کشد، و ناله
 سر دهد؛ و در آتش گداخته جهنم در افتد و بسوزد؛
 او که در نزد اقوام و اهل خود در دنیا مغرور و مسرور
 بود؛ و حقاً چنین می‌پنداشت که ابداً بسوی خدا
 بازگشت نمی‌کند. آری حقاً چنین است که خداوند
 به او و به تمام اعمال و افکار و نیات او بصیر و آگاه
 است.

سختی حساب برای کافران

آیاتی در قرآنی کریم وارد است که دلالت بر
 آنکه مردم از نقطه نظر حساب و سختی و آسانی آن
 در مرتبه واحد نیستند؛ بلکه بعضی حسابشان سخت
 است و برخی آسان.

**فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ *
 عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ.** (آیات ۸ تا ۱۰، از سوره
 ۷۴: المدثر)

«پس چون برای زنده شدن مردگان در بوق
 دمیده شود (اعلان آماده باش دهند) پس آن روز روز
 سختی است، و برای کافران سهل و آسان نیست».

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى

الْكَافِرِينَ عَسِيراً. (آیه ۲۶، از سوره ۲۵: الفرقان)

«قدرت و سلطنت و حکمرانی در آن روز،

حقّ است که اختصاص به حضرت خداوند رحمن

دارد؛ و روزی است که برای کافران سخت است».

وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً. (آیه ۴۰، از

سوره ۷۸: النبأ)

«و در آن روز کافر میگوید: ای کاش من

خاک بودم (و چنین روزی را مشاهده نمی نمودم)».

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا
كِتَابِيَّ * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ
رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَ اشْرَبُوا
هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ * وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ
بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَّ * وَ لَمْ أَدْرِ مَا
حِسَابِيَّ * يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ * مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَّ *
هَلَّاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةً. (آیات ۱۹ تا ۲۹، از سوره ۶۹:

الحاقّة)

«و اما آن کسی که نامه عمل از جانب راست

به او داده شود، (به اهل محشر با سرور و فرح)

گوید: بیایید و نامه عمل مرا بخوانید! من ملاقات و

میعاد چنین روزی را باور داشتم و معتقد بودم!

اینچنین کسی در عیش و نوش دائمی که مورد

پسندش باشد پیوسته خواهد بود؛ در بهشت عالی

مرتب که میوه‌های آن نزدیک و در دسترس است

جاودان زیست می‌نماید؛ (و از جانب فرشتگان الهی

به آنان خطاب رسد که) بخورید و بیاشامید! گوارا

باد بر شما! این دستمزد و پاداشی است که در مقابل

آن ایامی که در دنیا گذشت و به طاعت و اجتناب از

معصیت مشغول بودید داده می‌شود.

و اما آن کسی که نامه عمل از جانب چپ (که

جانب شقاوت است) به او داده شود، پس میگوید:

ای کاش من چنین نامه عملی را دریافت

نمیکردم؛ و من هرگز

از حساب کردارم آگاه نمیشدم: ای کاش نابودی
و نیستی مرا در کام خود می‌برد و مرا از چنگ این
غصه و اندوه میرهانید؛ ای وای که آن مال و منال من
به درد من نخورد؛ و مرا از چنین روزی در امان
نداشت و بی نیاز نکردای وای که قدرت؛ و سلطنت
من نابود گشت و امروز دستی از من نگرفت.

وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ
فَحَاسِبْنَهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذِّبْنَاهَا عَذَاباً نَكْرَافاً * فَذَاقَتْ
وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ
عَذَاباً شَدِيداً. (آیه ۸ و ۹ و صدر آیه ۱۰، از سوره ۶۵:

الطَّلَاق)

«و چه بسیار از مردم قریه‌ها و شهرها که از
امر پروردگارشان سرپیچی کردند؛ و از امر رسولان
و فرستادگان او سرباز زدند، پس ما آنان را به حساب
سختی محاسبه نمودیم؛ و به عذاب تازه و بی سابقه
ای که آن را منکر داشتند معذب نمودیم؛ پس نتیجه
خسران و وبال امر خود را چشیدند؛ و در پایان
عاقبت امرشان زیان و خسران بود؛ خداوند برای آنان
عذاب سخت دوزخ را مهیا نمود».

معنای سرعت حساب در روز قیامت

در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل این آیه:

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ

الْحِسَابِ. (آیه ۲۰۲، از سوره ۲: البقرة)

فرماید: در معنای سرعتِ حسابِ چند وجه

ذکر شده است: اول آنکه خداوند در مجازات

بندگان نسبت به اعمالی که انجام داده‌اند، سریع

است؛ و وقت رسیدن پاداش عمل نزدیک است؛ و

این آیه جاری

مجرای گفتار دیگر خداست که فرماید:

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.

(آیه ۷۷، از سوره ۱۶: النحل)

«و نیست هنگام فرا رسیدن ساعت قیامت

مگر بقدر یک چشم بر هم نهادن؛ یا آنکه آن نزدیکتر

است.» و در آیه مورد بحث، جزا و پاداش عمل به

حساب تعبیر شده است. چون پاداش در برابر عمل

است و به مقدار عمل است، پس جزاء عبارت از

حساب است؛ عرب گوید: أَحْسَبَنِي الشَّيْءُ: کفانی.

یعنی آن چیز مرا کفایت کرد.

دوم آنکه خداوند اهل موقف قیامت را در

زمانهای کوتاه محاسبه میفرماید؛ و حساب کسی را

رسیدن مانع از حسابرسی شخص دیگر نشود؛

همچنان که شأنی از شئون، خداوند را شاغل از شأنی

دیگر نگردد؛ و در خبر وارد است که خداوند جمیع

خلایق را در مقدار یک چشم بهم زدن محاسبه

می نماید؛ و نیز روایت شده است که بقدر یکبار

دوشیدن شیر گوسفند؛ و از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت است که: معنای آیه اینست که: خداوند تمام

مخلوقات را دفعةً واحدة حساب میکشد همچنان که

دفعهٔ واحدهٔ آنان را روزی میدهد.

سوّم آنکه خداوند سبحان دعای این گونه از

بندگانش را زود به مرحله قبول میرساند؛ و بدون

درنگ و احتباس و بحثی از مقداری که هر دعا کننده

استحقاق دارد به اجابت میرساند؛ و قریب به این

مضمون از ابن عبّاس روایت شده است که او گفته

است: مراد از آیه

شریفه اینست که: بر چنین افرادی حساب نیست؛ و نامه عمل آنان از سمت سعادت به آنها داده میشود؛ و به آنها خطاب میرسد: اینست گناهان شما که من همه را بخشیدم! و اینست حسنات شما که من برای شما آنها را دو چندان کردم.^۱

مرحوم صدوق در «أمالی» خود روایت میکند از سعد از ابن عیسی از حسین بن سعید از علی بن حکم از داود بن نعمان از إسحاق از حضرت صادق علیه السّلام که چون روز قیامت فرا رسد؛ در موقف حساب دو بنده مؤمن را که هر دو از اهل بهشتند نگاه میدارند؛ یکی از آن دو فقیری در دنیا می باشد، و آن دیگر غنیّ.

فقیر میگوید: ای پروردگار من! برای چه من در اینجا متوقّف شده‌ام؟! به عزّت تو سوگند که تو میدانی که به من در دنیا حکومت و ولایتی را ندادی، تا من در آن به عدل رفتار کنم، یا به ظلم و ستم! و مالی را به من در دنیا ندادی، تا بواسطه آن حقّی را ادا کنم، یا منع نمایم!

^۱ «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۱، ص ۲۹۸

و در دنیا روزی من، به من نمی‌رسید مگر
بقدر کفاف همان طور که تو میدانی؛ و برای من مقدر
کرده بودی!

پس خداوند جلّ جلاله میگوید: این بنده من،
سخن از صدق میگوید دست از او بدارید؛ تا داخل
بهشت رود!

و آن مرد غنی در موقف همینطور باقی میماند
بقدری که به اندازه ای عرق از او جاری شود که اگر
چهل شتر تشنه بیاشامند،

برایشان کافی باشد؛ و سپس داخل بهشت می‌رود.

فقیر به او می‌گوید: علّت توقّف تو چه بود؟!؟

غنیّ می‌گوید: طول حساب. پیوسته از من سؤال

میشد از چیزهائی که داشتم و یکی پس از دیگری

می‌آمد، و خداوند از من می‌گذشت و می‌آمرزید، و

سپس از چیز دیگر مورد بازپرسی قرار می‌گرفتم، تا

جائیکه خداوند به رحمت خود مرا فرا گرفت و به

بازگشت کنندگان ملحق ساخت! پس بگو بینم تو

کیستی؟!؟

فقیر می‌گوید: من همان فقیر هستم که اینک

در موقف حساب با تو بودم؛ امّا بعد از آنکه من به

بهشت آمدم، نعمت‌های دنیوی که در دست تو بود

طول حساب و دگرگونی امر تو گردید.^۱

روایات وارده در آسانی و سختی حساب

در «تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی» در روایت

أبی الجارود از حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر آیه

شریفه:

^۱ «امالی صدوق» طبع سنگی ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و نیز این روایت را در «عده الداعی» طبع سنگی ص ۸۵ آورده است

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ (آیه ۲۶، از

سوره ۱۰: یونس)

مراد از حُسْنَى که بر نیکوکاران داده میشود، بهشت است؛ و اَمَّا زِيَادَةٌ بر حُسْنَى که داده میشود، منظور دنیا است؛ چون آنچه را که خداوند به نیکوکاران در دنیا بدهد، در روز قیامت محاسبه نمی‌کند؛ پس خداوند برای خصوص از این دسته مردم پاداش دنیوی و اخروی را جمع نموده است؛ بواسطه نیکوترین کردارشان در دنیا و آخرت به آنان جزا و پاداش میدهد. و خداوند درباره آنان میفرماید:

وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهُهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ

الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (آیه ۲۶، از سوره ۱۰: یونس)

و به سیمای آنان قتر و ذلت عارض نمی شود

و نمیرسد؛ و ایشان یاران بهشتند که پیوسته در آن
مخلد می باشند.

علی بن ابراهیم گفته است که حضرت باقر

علیه السلام فرموده اند: مراد از قتر، فقر و گرسنگی و

مراد از ذلت، خوف و دهشت است.^۱

مجلسی رضوان الله علیه از دو کتاب حسین

بن سعید از محمد بن عیسی از عمر بن ابراهیم بیاع

سابری از حُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ از مردی از حضرت اُبی

جعفر علیه السلام روایت کرده است که آن مرد

میگوید: به حضرت گفتم:

ای پسر رسول الله! من حاجتی دارم! فرمود:

در مکه به نزد من آی!

پس عرض کردم: ای پسر رسول الله! من

حاجتی دارم! فرمود: در منی به نزد من آی!

و سپس عرض کردم: ای پسر رسول الله! من

^۱ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ و طبع حروفی ج ۱ ص ۳۱۱

حاجتی دارم! فرمود: بگو حاجت چیست!؟

پس عرض کردم: ای پسر رسول الله! من

گناهی را مرتکب شده‌ام که بین من و خداست، و

هیچکس را از آن اطلاعی نیست! پس بسیار بر من

گران آمد تا مدتی که معین فرمودی که صبر کنم و

در

حضرت فرمود: چون روز بازپسین فرا رسد؛ و خداوند خود حساب بنده مؤمن خود را بنماید؛ او را بر گناهانش، یکی پس از دیگری متوقف گرداند؛ و سپس همه آنها را بیامرزد؛ بطوری که هیچکس از موقف او و از گناهانش مطلع نگردد، نه فرشته مقربّی، و نه پیامبر مرسلی!

عمر بن ابراهیم که راوی این روایت است گوید: و افراد بسیاری از حضرت باقر در دنباله این روایت چنین نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: و نسبت به خصوص آن گناهانی که خداوند هم ناپسند دارد بنده مؤمن خود را در آنجا وقوف دهد، پرده‌ای به روی آنها میکشد؛ و چنان مخفی میدارد گویا مثل آنکه اصلاً گناهی را انجام نداده است.

و به گناهانش میگوید: تبدیل به حسنات شوید! و اینست معنای گفتار خدای تعالی آنجا که فرموده است:

فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. (آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان)

«اینچنین بندگان صالح و با ایمانی، خداوند بدیهای آنان را به خوبی تبدیل میکند و خداوند

آمرزنده و مهربان است»^۱.

آسانی حساب، عدم مناقشه در عمل است

در کتاب «معانی الاخبار» مرحوم صدوق از

پدرش از سعد بن عبد الله از برقیّ از پدرش از عبدالله

ابن سنان از ابي الجارود از حضرت ابي جعفر:

باقرالعلوم عليه السلام روایت می کند که:

از حضرت ابي جعفر: باقرالعلوم عليه السلام

روایت میکند که فرمود:

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، جلد ۷، ص ۲۵۹ و ۲۶۰

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
كُلُّ مُحَاسَبٍ مُعَذَّبٌ؛ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَأَيْنَ
قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: **فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا؟!**

قَالَ: ذَاكَ الْعَرَضُ؛ يَعْنِي التَّصَفُّحُ!^۱

«رسول خدا فرمود: تمام افرادی که مورد حساب قرار میگیرند عذاب میشوند؛ پس گوینده ای به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! پس این گفتار خداوند که میگوید: به زودی حساب سهل و آسانی از او میکنند، کجا میرود؟!»

حضرت رسول فرمودند: مراد مقام عَرَضُ است؛ یعنی جستجو و تفحص از اعمال!
مجلسی رضوان الله علیه در شرح این حدیث گوید: یعنی حساب آسان همان جستجو و فحص از اعمال اوست در وقتی که فرشتگان بخواهند آنها را بر خداوند عرضه کنند؛ یا بر صاحبش عرضه بدارند، بدون آنکه در جمع اعمال و عرض آنها، مناقشه کنند و بنده مؤمن را در مقابل هر کردار کوچک و بزرگ بدون عفو و گذشت مؤاخذه نمایند؛ و بازجوئی و

^۱ «معانی الاخبار» طبع حیدری، ص ۲۶۲

بازپرسی کنند.

چون اگر خداوند با مذاقه و مناقشه با کسی

رفتار کند، بدون شک هلاک خواهد شد.

زیرا هیچکس یافت نمیشود از بندگان خدا که

افعال او، در مقابل حق نعمتهائی که خدا به او داده

است استوار باشد؛ و کردار

قابل آن نعمت‌ها و در ازاء و برابر آن قرار گیرد؛
مخصوصاً اگر با قصور بندگان در اعمال، خطایا و
گناهانشان را ضمیمه نمائیم.

مناقشه در حساب برای معاندین است

پس مراد از حساب در اوّل خبر که میفرماید:
كُلُّ مَحَاسَبٍ مُّعَذِّبٌ، حساب بر نحو مُدَاقَه و مناقشه
و جستجو از خفایای اعمال و ریزه‌کاریهای افعال
است؛ همان طور که دأب و دیدن حسابگران دنیا
چنین است که در حساب از جزئی و کلی
نمی‌گذرند.^۱ و لذا در بعضی از اخبار به جای لفظ كُلُّ
مُحَاسَبٍ مُّعَذِّبٌ، لفظ مَن نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ (کسی
که در حساب با او دقت گردد) آمده است.

بر این اصل که گفتیم، حسین بن مسعود در
شرح سنّت با إسناد خود از بخاری از سفیان بن ابی
مریم، از نافع از عبدالله ابن عمر از ابن ابی ملیکه
روایت کرده است که: عائشه زوجه رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلّم عادتش چنین بود که هر مطلبی
را که می‌شنید و معنایش را نمی‌فهمید، برای فهم آن

^۱ در مثال فارسی زبانان وارد است که مته به ته خشخاش گذارد.

به رسول الله مراجعه میکرد.

و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده بودند: مَنْ حُوسِبَ عُدْبَ «هر کس را که حساب کنند عذاب میشود». عائشه گوید: من به رسول الله گفتم: آیا گفتار خدای تعالی: **فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا** مگر نیامده است؟

حضرت رسول در پاسخ گفتند: مراد از این حساب، مقام عَرَض و فحوص است و لَكِنْ مَنْ نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ يَهْلِكُ «از هر کس که در هنگام حساب، دقت کاری و مناقشه به عمل آرند هلاک میشود».^۱

حسین بن مسعود در شرح خود گوید: این حدیثی است که همه

^۱ این روایت را بخاری در صحیح خود، طبع بولاق ج ۱، ص ۲۸ از سعید بن ابی مریم از نافع بن عمر از ابن ابی ملیکه نقل کرده است.

بر صحت آن متفق شده‌اند؛ و آن را مسلم از ابی بکر بن ابی شیبۀ، و علی بن حجر از اسماعیل بن علیّه، از ایوب، از عبد الله بن ابی ملیکه تخریج کرده است که رسول خدا فرموده است: مَنْ نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ يَهْلِكُ. و مناقشه در حساب عبارت است از دقت کاری‌هایی را که انسان در حساب به عمل می‌آورد بطوری که هیچ چیز را صرف نظر ننماید؛ و باقی نگذارد؛ گفته میشود: انْتَقَشْتُ مِنْهُ حَقِّي أَجْمَعُ «حق خود را تماماً از او گرفتم» و از این قرار است نَقْشُ الشَّوْكِ مِنَ الرَّجُلِ «خار را از پای در آوردن». تا اینجا کلام شارح سنت پایان یافت.

و پس از آن مجلسی نیز فرماید: مسلم در «صحیح» خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: مَنْ نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذْبٌ. «هر کس در حساب او در روز بازپسین دقت کاری به عمل آید، مورد عذاب واقع میشود».

بعضی از شارحین «صحیح مسلم» گفته‌اند: قاضی گفته است: عَذْبٌ (عذاب میشود) دو معنی دارد:

اوّل آنکه: خود مناقشه و دقت کاری در محاسبه، و عرض گناهان و متوقف کردن انسان را برای حساب، عذاب است چون در آن، نحوه ای از توبیخ وجود دارد.

دوّم آنکه: مناقشه در حساب بالاخره انسان را به آتش دوزخ خواهد کشید، و منجرّ به عذاب خواهد شد.

و مؤید این مطلب آنست که در روایت دیگری بجای لفظ عُنْب لفظ هَلَك وارد شده است.

این کلام قاضی بود؛ و پس از نقل کلام قاضی، شارح گفته است: از این دو احتمال در معنی، احتمال دوّم صحیح است؛ و معنایش چنین میشود که: تقصیر در اعمال در میان بندگان غلبه دارد؛ و بنابراین با هر که در حساب، دقّت کاری کنند؛ و به نهایت برسانند؛ و درباره او مسامحه ننماید، هلاک میگردد؛ و در آتش دوزخ وارد میشود؛ ولیکن خدای تعالی غیر از شرک را، برای کسانی که بخواهد مورد عفو و مغفرت خود قرار میدهد. تا اینجا کلام شارح صحیح ابن مسلم پایان یافت.

و سپس مجلسیّ فرماید: این روایت را که ما بیان کردیم متحمل است که وجهی دگر داشته باشد؛ و اگرچه آن وجه با آنچه ذکر شد نزدیک است؛ و آن وجه اینست که بگوئیم: اصولاً این نوع از محاسبه به نحو دقّت و مناقشه برای خصوص کسانی است که استحقاق عذاب دائمی را داشته باشند؛ و مستوجب رحمت نبوده باشند؛ مانند نواصب^۱ و مخالفین.

و امّا نسبت به کسانی که خداوند میداند که

^۱ نواصب جمع ناصبی است و آن کسی است که با اهل بیت علیهم السّلام علم مخالفت و عداوت را برافراشته یا آنان را سبّ و شتم میکند.

مستحقّ رحمت‌اند، اصلاً بدین گونه محاسبه از آنها حساب نمی‌کشد.

بلکه بر وجه اِغْمَاض و عَفْو و گذشت آنان را محاسبه میکند؛ و بدان که «تَصْفَح» عبارت از بحث از حقیقت امر و نظر کردن در آن، و اصولاً به معنای صَفْح و عَفْو و اِغْمَاض همینطور که در اینجا توهم شده است نیامده است.^۱

سوء الحساب، دقت کاری و به نهایت رساندن حساب است

در تفسیر سوء حساب که مؤمنان متعهّدی که به اوامر الهیه عمل میکنند، از آن میترسند، چنانکه در این آیه آمده است:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.^۲ (آیه ۲۱، از سوره ۱۳: الرّعد)

در «تفسیر عیاشی» که از نفائس کتب شیعه است: پنج روایت وارد است که دلالت بر این دارند

^۱ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۲۶۳ و ۲۶۴

^۲ «و کسانی که صله می‌کنند آنچه را که خدا امر فرموده است که صله شود؛ و از پروردگارشان خشیت دارند، و از بدی حساب در هراسند».

که: مراد آنست که در هنگام حساب از آنان مُداقّه و استقصاء به عمل آید؛ و تا آخرین درجه تفحص و تجسس، دقت شود؛ و بنابراین بیم آن را دارند که حسناتشان را چه بسا به حساب نیاورند؛ چون قابل قبول نبوده است؛ و سیئاتشان را کلاً به حساب آورند، زیرا بنا بر فرض ما همه گناه و زشتی بوده است:

اوّل از أبو إسحاق که گفت: شنیدم از حضرت

صادق علیه السّلام:

يُقُولُ فِي سُوءِ الْحِسَابِ: لَا يَقْبَلُ حَسَنَاتِهِمْ وَ

يُؤْخِذُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ.^۱

«در آیه سوء الحساب میفرمود: ترس آن را

دارند که خوبیهای آنان را نپذیرند؛ و آنان را به کردار بد خود بگیرند.»

دوم از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه

السّلام درباره:

يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ:

قَالَ: يَحْسَبُ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ، وَلَا يَحْسَبُ لَهُمْ

الْحَسَنَاتُ. وَهُوَ الْإِسْتِثْقَاءُ.^۲

^۱ «تفسیر عیاشی»، ص ۲۱۱

^۲ همان.

فرمود: معنای سوء حساب آنست که سیئات آنان را حساب کنند و حسنات آنان را حساب نکنند. و اینست حقیقت استقصاء یعنی در حساب به نهایت رساندن؛ و تا آخرین چیز جزئی را به نظر آوردن.

سوّم از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام در قول خدای تعالی:

و يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ: قَالَ: الْإِسْتِقْصَاءُ وَ

الْمُدَاقَّةُ. وَ قَالَ: يَحْسَبُ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ لَا يَحْسَبُ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ.^۱

حضرت فرمودند: معنای بدی حساب، دقت کاری به عمل آوردن و به نهایت رساندن در حساب است: حضرت فرمودند: زشتی‌های آنان را به حساب آورند، و نیکی‌ها را به حساب نیاورند.

چهارم از حمّاد بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام:

أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ: يَا فُلَانُ! مَا لَكَ وَ لَا خِيكَ؟! قَالَ:

جُعِلْتُ فِدَاكَ! كَانَ لِي عَلَيْهِ حَقٌّ، فَاسْتَقْصَيْتُ مِنْهُ حَقِّي!

^۱ «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۲۱۰

قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ
اللَّهِ: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ! أَتَرَاهُمْ خَافُوا أَنْ يَجُورَ
عَلَيْهِمْ أَوْ يُظْلِمَهُمْ؟! لَا وَاللَّهِ؛ الْإِسْتِقْصَاءُ وَالْمُدَاقَّةُ.^۱

«حضرت به مردی گفتند: ای فلان! چه شده

است که با برادرت چنین رفتار میکنی؟!!

عرض کرد: فدایت شوم! من برای خودم

حقی بر عهده او دارم، و من در گرفتن حق خود

استقصاء کردم؛ و تا آخرین جزء را به

^۱ همان.

حساب آوردم!»

حضرت گفتند: بگو به من: معنای گفتار خدا

که میفرماید: مؤمنان از سوء حساب میترسند
چیست؟!

آیا چنین می‌پنداری که آنان میترسند خدا به
آنها جور و ستم روا دارد؟! سوگند به خدا چنین
نیست! بلکه از استقصاء و دقت کاری‌های در
حساب بیم دارند.

پنجم از محمد بن عیسی و با همین اسناد از

حضرت صادق علیه السلام که:

قَالَ لِرَجُلٍ شَكَاهُ بَعْضُ إِخْوَانِهِ: مَا لِإِخِيكَ فُلَانٍ

يَشْكُوكَ؟!

فَقَالَ: أَ يَشْكُونِي أَنْ اسْتَقْصَيْتُ حَقِّي؟!

قَالَ: فَجَلَسَ مُغْضِبًا، ثُمَّ قَالَ: كَأَنَّكَ إِذَا

اسْتَقْصَيْتَ لَمْ تُسْءِ؟!

أَرَأَيْتَ مَا حَكِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: **وَ يَخَافُونَ**

سُوءَ الْحِسَابِ

أَخَافُوا أَنْ يَجُورَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ؟ لَأَ وَاللَّهِ! مَا خَافُوا

إِلَّا الْإِسْتِقْصَاءَ، فَسَمَّاهُ اللَّهُ سُوءَ الْحِسَابِ؛ فَمَنْ

«حضرت به مردی که بعضی از برادرانش،

شکایت او را به نزد آن حضرت برده بود گفتند:

چرا فلان برادرت از تو شکایت دارد؟!»

^۱ «تفسیر عیاشی» ج ۲: ص ۲۱۰

آن مرد گفت: آیا شکایت دارد از من، درباره

اینکه من حقّ خود را استقصاءً از او خواسته‌ام؟!!

حضرت به حال غضب نشستند؛ و سپس

گفتند: گویا مثل اینکه تو اگر در حساب برادرت

استقصاء کنی، کار زشتی انجام نداده‌ای؟!!

به من بگو تا بدانم: آنچه را که خداوند تبارک

و تعالی درباره مؤمنان در قرآن حکایت نموده است

که: **وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ**، آیا آنها میترسند از اینکه

خداوند بر آنان ستم روا دارد؛ و به عنوان ظلم و جور

و تعدّی در حساب، از آنان حساب بکشد؟!!

نه سوگند به خدا چنین نیست؛ آنها دهشتی

ندارند مگر از استقصاء، و حساب را به دقّت

رسیدگی کردن! و خداوند، این استقصاء را سوء

حساب نام برده است؛ پس کسی که استقصاء کند،

بدی کرده است».

حضرت استاد معظّم علامه طباطبائی در

«رساله معاد» فرموده‌اند: در اینکه مراد از سوء

حساب در آیه مبارکه، استقصاء است، فریقین از

شیعه و سنّی، اتفاق دارند؛ و بر صحّت صدور آن از

رسول الله اجماع نموده اند^۱. مجلسی رضوان الله عليه
از دو کتاب حسین بن سعید از قاسم از عبد الصمد
بن بشیر از معاویه روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ صَلَاةَ
الرَّحِمِ تَهَوُّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. ثُمَّ قَرَأَ: **يَصِلُونَ مَا
أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ**

^۱رسالة «انسان بعد الدنيا»، خطی ص ۴۹

يُوصَلْ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.^۱

معاویه گوید: حضرت صادق علیه السلام به

من گفتند: صله رحم موجب آسانی حساب میشود

در روز قیامت؛ و پس از آن این آیه را قرائت کردند:

کسانی که صله می‌نمایند آنچه را که خداوند امر

نموده است به صله آن؛ و از پروردگارشان در خشیت

هستند، و از بدی حساب هراس دارند.

استقصاء در حساب بر اساس عدل است، و

عدم آن بر اساس عفو است

از آنچه بیان شد معلوم میشود که البته در

حساب مردم در روز قیامت، ظلم و جور نیست؛

حساب کسی را از کس دیگر نمیگیرند.

وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى.^۲ (آیه ۱۶۴، از

سوره ۶: الانعام)

و از کسی بدون جهت بازپرسی نمیکنند؛ و

زیاده بر گناه او بر او تحمیل نمی‌نمایند؛ لیکن ممکن

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷، ص ۲۷۳

^۲ «هیچ نفس حمل‌کننده‌ای، حمل بارِ نفس دیگری را نمی‌کند». و این آیه به همین لفظ در پنج جای قرآن آمده است: در سوره انعام، اسراء، فاطر، زمر، نجم

است که در حساب مذاقّه شود؛ و بر اساس عدل رفتار شود؛ و البتّه این نسبت به متعدیان و مجرمان و ستمگران به حقوق فقرا و ضعیفان و مستضعفان است؛ و ممکن است بر اساس عفو و إغماض در حساب، دقّت به عمل نیاید؛ بلکه با مختصر بررسی، مؤمن مورد رحمت قرار گیرد؛ و از وقوف طویل المدّة و عواقب آن مصون بماند؛ و این نسبت به مؤمنانی است که از روی جهالت خطائی از آنها سر زده است و جنبه استکبار و خود محوری نداشته‌اند.

عفو خداوند نسبت به جمیع بندگان، یک قانون حتمی و عقلی نیست؛ قاعده عفو در اختیار خدا و به اراده اوست، هر کس را که بخواهد عفو میکند؛ و البته بر اساس حکمت، کسانی هستند که استحقاق عفو و مغفرت را دارند.

و هر کس را که بخواهد عفو نمی‌کند، و این نیز بر مبنای مصلحت است نسبت به مردمی که متعددی و متجرّی بوده و کوس انانیت و کبریائیت زده؛ و در مقابل پروردگار ایستادگی نموده؛ و خود را حائز مقام انانیت و شخصیت و استکبار دانسته‌اند. البته عدل یک قانون کلی است که خداوند میتواند بر اساس آن رفتار کند؛ ولی الزامی ندارد که حتماً بطور عدل در مجازات عمل نماید و بنده را مورد رحمت قرار ندهد.

پس قاعده و قانون اولی، عدل است؛ و عفو و اغماض امر ثانوی است که در تحت اختیار و اراده حاکم است؛ و بنابراین نادیده گرفتن حسنات مخالف عدل است؛ اما نادیده گرفتن سیئات موافق عفو است.

خلف وعده غلط است، نه خلف وعید

و مخالفت نمودن با وعده‌ها مخالفت عدل است؛ اما مخالفت نمودن با وعیدها و بیم‌ها خلاف عدل نیست؛ بلکه موافق عفو و در اختیار حاکم است.

و بنابراین خداوند خلاف وعده‌ای که نموده است، عمل نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ. (آیه ۹، از سوره ۳: ۳: ۴۱)

(عمران)

و چه بسیار وعده‌هایی را که به مؤمنان و نیکوکاران داده است

مانند آیه:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ. (آیه ۵۵، از سوره ۲۴: النور)

«خداوند به کسانی که از شما که ایمان

آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده داده است
که آنان را خلیفه خود در روی زمین قرار دهد».

و آیه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا. (آیه ۲۹، از سوره ۴۸:

الفتح)

«خداوند به کسانی که از آنها ایمان آورده‌اند

و عمل صالح انجام داده‌اند وعده مغفرت و پاداش
بزرگی را داده است».

و اگر بنا باشد خلاف وعده رفتار کردن،

مجوز عقلی داشته باشد؛ تمام وعده‌های خدا ضامن

تحقق ندارد؛ و هیچکس نمی‌تواند بدان تکیه زند و

اعتماد کند. و بر این اساس، وعده بردن به بهشت بر

اثر اعمال صالحه، لغو و بیهوده خواهد بود.

وفای به عهد از جمله صفات حسنه است؛ و

میدانیم که صفات و اسماء حسنی برای خداست؛ و

خلاف آن که نقض عهد باشد زشت است؛ و آن کار

خدا نیست؛ بلکه کار شیطان است.

و خود شیطان به هر دو از این امور اعتراف

میکند؛ آنجا که در روز قیامت به مستکبران و نیز به

مستضعفان مقصر خطاب نموده و میگوید:

إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ.

(آیه ۲۶ از سوره ۱۴ ابراهیم)

«حَقًّا خدایوند به شما وعده داد؛ وعده حق!»

من هم وعده دادم ولی خلاف آن را کردم».

و از آنچه گفته شد، معلوم شد که مراد از سوء

حساب که در آیه کریمه آمده است، این نیست که

خدایوند حسنات را به حساب نیاورد؛ چون خدایوند

وعده فرموده که نیکوکاران را به بهشت برد؛ و

خلاف وعده نمودن ظلم است و خدایوند ظالم

نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ. (آیه ۴۰، از سوره ۴:

النِّسَاء)

«خدایوند حَقًّا به اندازه سنگینی یک ذره ظلم

نمی‌کند».

بلکه مراد استقصاء است؛ یعنی خوب به

حساب رسیدن، و از جزئیات سؤال کردن؛ و در

بازپرسی موشکافی نمودن و حساب را به نهایت

دَقَّت استوار نمودن است؛ و آنچه در چند حدیث

اخیر در تفسیر این آیه وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ آمده

است که تفسیرش این بود که حسنات را به حساب

نمی‌آورد و سیئات را به حساب می‌آورند، معنایش

این است. چون در حسنات استقصاء و دقت به عمل می آید معلوم میشود که حسنه نبوده است.

حسنة آنست که انسان برای تقرّب بسوی

خدای تعالی خالصاً لوجهِ الکریم انجام دهد؛ و در

نیت خود غیر خدا را داخل نکند، و شریک قرار

ندهد؛ و به نیات نفسانیه و بر اساس آراء دنیویه و

مقاصد اعتباریه شهویه کاری را انجام ندهد.

و با این معیار چون حسنات انسان که همه

بصورت ظاهر

حسنة هستند، از نماز و روزه و جهاد و انفاق و ساختن مسجد و مدرسه و بیمارستان و پل و غیرها سنجیده شود، چه بسا بسیاری از آنان در حاقّ معنی برای خدا خالصاً و مخلصاً نبوده است؛ و بنابراین در میزان سنجش واقعی، حسنات نیست. گرچه در ظاهر بسیار چشمگیر است؛ و نام انسان را در دنیا به نیکوکاری بلند کرده‌اند و جزء خدمتگزاران و انفاق کنندگان میدانند ولی در حقیقت، ارزشی ندارد؛ و چون مَهر تقرّب به آنها نخورده است، اگر خداوند بخواهد استقصاء و مذاقّه کند، مهر باطل شد به آنها میزند و همه را از درجه اعتبار ساقط میکند.

پس در صورت استقصاء چون معلوم میشود که حسنات، حسنات نبوده است پس بشمار نمی‌آید و امّا سیئات انسان معلوم است که زشتی و بدی بوده و همه به حساب می‌آیند.

امّا خلاف وعید عمل کردن اشکالی ندارد. وعید عبارت است از ترساندن از عواقب وخیم عمل زشت؛ و پاداش سخت معین نمودن؛ و به عذاب و عقاب تهدید کردن.

ولی اشکال ندارد که شخص حاکم از شخص
محکوم درگذرد و جرم و جنایت او را ببخشد، و او
را مورد عفو و مغفرت خود قرار دهد البته این
اختیاری است که برای حاکم است، و اجبار و الزامی
هم ندارد که حتماً ببخشد، تا آنکه وعیدهای او لغو
و بیهوده گردد؛ و مجرمان و تبهکاران بر عفو و
اغماض او تکیه زنند و دست به جنایت و خیانت
بیالایند.

و بنابراین، حاکم حقّ، چون خداوند تبارک و تعالی میتواند در صورت وعیدها، مجرمان را عذاب کند و میتواند مورد عفو و رحمت قرار دهد؛ ولی چون این امری الزامی نیست، هیچ بنده مجرمی اطمینان و اتّکاء بر عفو و مغفرت نمی‌تواند پیدا کند؛ و بر این اساس بر جرم و جنایت خود ادامه دهد.

زیرا ممکن است حاکم در خصوص این مورد، عمل به عدل کند، نه عمل به عفو؛ و مورد پاداش سخت و عذاب قرار دهد؛ نه مورد اغماض و چشم پوشی. و همین عدم اطمینان و احتمال عقاب و عذاب کافی است که انسان را از منهیات و زشتی‌ها باز دارد.

پس نفسِ احتمال و امکان عذاب، برای ردّ ع و بازداشتن بندگان از منکرات کافی است؛ و قطع و یقین به عذاب، علاوه بر آنکه حاصل نیست - زیرا عذاب در دست خداست نه در اختیار بنده - موجب یأس و نومیدی از رحمت خداست. و یأس از رحمت خدا بزرگترین گناه است.

این بحثی را که در اینجا نمودیم یک قاعده و

قانون عقلی و عقلانی است. در محاکم دنیا برای هر حاکمی نادیده گرفتن خوبیها و عمل نمودن به وعده‌ها صحیح نیست؛ و خلاف شئون حق و کرامت شمرده میشود. و اما نادیده گرفتن بدیها و عمل نکردن به وعیدها صحیح است، و چه بسا موجب کرامت و شرافت حاکم و سلطان ذی قدرت شمرده میشود، و نفسِ احتمالِ مبتلا شدن به وعیدهای محکمه‌ها و قوانین، مردم را از مخالفت‌ها باز میدارد.

طول موقف حساب برای مجرمان است

حال باید دید چرا موقف حساب برای بعضی

بسیار طولانی است، و برای بعضی طولانی نیست، و

برای بعضی ابداً طول نمیکشد؟

عروج و صعود فرشتگان و روح به نزد

خداوند عزّ و جلّ پنجاه هزار سال طول میکشد:

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ

خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. (آیه ۴، از سوره ۷۰: المعارج)

«ملائکه و روح بسوی خداوند بالا میروند در

روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است.»

و این مقدار به اندازه پنجاه سال ربوبی است:

وَ إِنِّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ. (آیه

۴۷، از سوره ۲۲: الحجّ)

«و بدرستی که یک روز در نزد پروردگار تو

مانند هزار سال است از سالهائی که شما به شمارش

در می آورید.» و بطور کلی آیا زمان ادراک طیّ این

حقائق تفاوت میکند، یا نه، تفاوت ندارد؟

اقوال حکماء درباره حقیقت زمان

برای روشن شدن این مطلب، لازم است اولاً

بدانیم زمان چیست؛ و سپس در طول کشیدن و عدم آن بحث کنیم؛

برای زمان فلاسفه و حکماء معانی مختلفی کرده‌اند.

شیخ الرئیس: أبو علی سینا در طبیعات «شفا»، اقوال مختلفی از فلاسفه در واقعیت و حقیقت زمان نقل کرده است؛ بعضی زمان را مجرد فرض میدانند که از حرکت حوادث در عالم طبیعت پیدا میشود.

و بعضی از حکماء از فهمیدن حقیقت زمان اظهار عجز و ناتوانی

کرده‌اند.

و بعضی برای زمان وجود حقیقی قائلند، و

آنها نیز دارای نظریات متفاوتی هستند:

بعضی زمان را مبدء واجب عالم دانسته‌اند.

و بعضی زمان را جوهر جسمانی پنداشته‌اند.

افلاطون زمان را جوهری مستقل و جدا از

جسم میدانند.

ارسطو زمان را مقدار حرکت میدانند؛ و

بنابراین بسیاری حرکت دوری سالیانه و روزانه را که

در این جهان است موجب پیدایش زمان میدانند.

پس از بو علی سینا أبو البرکات بغدادی

متوفای سنه ۵۴۷ هجریه زمان را مقدار وجود میدانند

و زمان هر حادث را مقدار وجود آن حادث میخوانند.

برخی از فلاسفه زمان را امری نسبی

پنداشته‌اند؛ و آن را نسبتی دانسته‌اند که از مقیاس و

سنجیدن دو چیز با یکدیگر بدست می‌آید؛ و بنابراین

نسبت به اشیاء مختلفی که با هم سنجیده میشوند،

زمان نیز مختلف میشود.

زمان، کمیت حرکت در جوهر است

فخر فلاسفه صدر المتألهین زمان را مقدار
حرکت در جوهر موجودات میدانند؛ البتّه موجودات
عالم طبیعت؛ و میگویند: زمان عبارت است از یک
امر واحد ممتدّ متّصل تدریجی در طول هم؛ و مقدّم
و مؤخّر از یکدیگر؛ و چون زمان کمّیت متّصل
تدریجی است لا محاله باید منشأ انتزاع زمان نیز یک
حرکت دائم متّصل باشد؛ و چون بالوجدان

حرکت را در چهار مقوله «کم» و «کیف» و «این» و «وضع» مشاهده میکنیم، و این مقولات عرضیه، وجود مستقل ندارند؛ بلکه تابع جوهرند؛ پس به ناچار باید جوهر در ذات خود دارای حرکت باشد؛ و به تبع حرکت در جوهر، حرکت در این مقولات پیدا شده است.

قدماء میگفتند: حرکت عبارت است از تغییر تدریجی که در چیزی پیدا میشود؛ و این حرکت را نسبت به تمام عالم طبع عمومیت نمی دادند؛ و چنین معتقد بودند که در جوهر عالم طبع، حرکت نیست؛ و براساس نظریه ارسطو حرکت دوری را که موجب پیدایش شبانه روز است، موجب پیدایش زمان می دانستند. پس عامل مؤثر را در زمان، وجود افلاک و بالأخص فلک اطلس یا فلک الافلاک میدانستند.

قدماء فلک را متحرک علی الدوام میدانستند، و زمان را از گردش فلک بر دور زمین انتزاع میکردند.

امروزه بطلان اصل وجود فلک، و گردش آن، جزء امور بدیهیه است؛ پس چگونه میتواند حرکت

دوری فلک منشأ انتزاع زمان باشد؟ علاوه اگر فرضاً
فلک از حرکت باز ایستد، آیا در آن صورت بین
موجودات و حوادث این عالم تقدّم و تأخّر نخواهد
بود؟ مثلاً اگر فرضاً یک نفر در حال نوشتن و یا در
حال دویدن است؛ در این حال اگر فلک بایستد، آیا
کلماتی که نویسنده بتدریج مینویسد، دفعهٔ واحدهٔ
واقع میشود؟ و یا گام‌های مختلف و بسیارِ مرد
دونده، با هم در آن واحد صورت میگیرد؟

این احتمال قطعاً صحیح نیست؛ و اگر بگوئیم

یکی پس از دیگری

واقع میشود؛ و تقدّم و تأخّر بین آنها وجود دارد؛ پس همان امتداد طولی تدریجی که سبب تقدّم و تأخّر گام‌ها و کلمات است، زمان است با فرض اینکه فلک باز ایستاده و از حرکت فرو مانده است.

البته قدا از این اشکال برای خود راه فراری درست کرده بودند و میگفتند: آنچه در این عالم طبیعت موجود است، معلول حرکت فلک است؛ و اگر توقّف کند شریان قلب عالم طبیعت از حرکت می‌ایستد؛ و بدن عالم طبیعت سکت می‌کند؛ و بنابراین تمام عالم طبیعت فلج میگردد؛ و هر چیزی متوقّف و ساکن میشود؛ و با سکون عالم، عالم می‌میرد؛ زیرا حیات به حرکت است؛ و بنا بر فرض سکون فلک دیگر عالمی نیست. تا فرض تقدّم و تأخّر یا هم‌پایگی و هم‌زمانی در حوادث و موجودات آن نمود. باید دانست که این نکته که قدا می‌گفتند: حیات عالم طبیعت به حرکت است نکته‌ای درست است، و کلامی متین و استوار؛ اما در اینکه علت این حرکت را گردش و حرکت فلک الافلاک به دور زمین دانسته‌اند راهی نادرست پیموده‌اند.

فیلسوف اسلامی صدر المتألهین شیرازی از
راه تحقیق در جوهر عالم طبیعت و عوارض آن و از
راه استحاله حرکت در أعراض بدون حرکت در
جوهر، اثبات کرد که حرکت در جوهر عالم است؛ و
تمام تغییرات و حرکت در أعراض تابع حرکت در
جوهر آنهاست؛ و یک امر واحد مستمرّ سیال در عالم
طبیعت وجود دارد؛ و بنابراین زمان از این حرکت
جوهریه انتزاع میشود.

و بنا بر آنچه گفته شد، در نزد صدر المتألهین،
زمان مقدار حرکت در جوهر است.

این بود خلاصه نظریه صدر المتألهین
شیرازی درباره حرکت در جوهر و انتزاع زمان.
پس میتوان اصل نظریه او را در این جمله
خلاصه کرد که:

جوهر عالم طبیعت دائماً در حرکت و تغییر و
تجدّد است؛ و زمان مشخص مقدار این تجدّد است؛
و حرکت عرض؛ تابع حرکت جوهر است.

نتایج حرکت جوهریه در نزد صدر المتألهین

مرحوم صدر المتألهین پس از اثبات این
مسأله، از آن چند نتیجه گرفت که همه آنها متفرّع بر
حرکت در جوهر است:

اوّل: حدوث زمانی عالم؛ فلاسفه برای زمان،
حدوث ذاتی قائل بودند که منافات با قدمت زمانی
نداشت؛ ولی بر اساس حرکت جوهریه، چون عالم
طبیعت در ذات و کینونیت خود دائماً در حدوث و
تجدّد است، و فرض جوهر این عالم بدون حرکت
محال است، بنابراین فرض جوهر این عالم بدون

زمان که عبارت از وجود بعد از عدم است محال است؛ پس جوهره این عالم با حرکت و مشخص حرکت که زمان است، توأم است و علی هذا چون حرکت، وجود بعد از عدم است، جوهره طبیعت با زمان که وجود بعد از عدم است توأم است؛ و حدوث غیر از وجود بعد از عدم چیز دیگری نیست.

دوّم: جسمانی بودن مبدأ و اصل نفس؛ یعنی

نفوس ناطقه انسانیه در وهله اوّل همه جسمانی بوده‌اند؛ و بواسطه حرکت در جوهر خود، مراتب کمال را یکی پس از دیگری پیموده؛ و با فرض عدم تغیر ماهیت،

و ثبوت آن، در مراحل وجودی حرکت کرده تا به مرحله تجرّد روحی رسیده‌اند: و النَّفْسُ جِسْمَانِيَّةٌ الْخُدُوْثِ رَوْحَانِيَّةٌ الْبَقَاءِ را اثبات کرد.

و ما در بعضی از مباحث سابقه آوردیم که این مطلب، صریح دلالت آیات قرآنی است؛ و مرگ بودن انسان از دو چیز مختلف، از دو عالم به عنوان نفس و بدن، علاوه بر آنکه خلاف وجدان و وحدت و تشخیص انسان است، خلاف صریح آیات الهیه و سیر تکاملی انسان در مراحل وجودی اوست.

سوّم: معاد جسمانی؛ فلاسفه قدیم چون بواسطه براهین خود، فقط تجرّد نفس را اثبات می‌کرده‌اند؛ فقط قائل به معاد روحی بوده‌اند، و نمی‌توانستند معاد جسمی را با دلیل عقلی به ثبوت برسانند؛ ولی مرحوم صدر المتألّهین چون جسم و نفس و روح را مراتب مختلف از حقیقت واحده انسان میدانند، بنابراین بواسطه اثبات حرکت در جوهر انسان استفاده معاد جسمانی را نموده است.

چهارم: تعریف و تعیین زمان و موقعیت آن: چون اصل جوهر عالم در حرکت است؛ پس زمان،

مقدار حرکت جوهر عالم طبیعت و معیار سنجش و
چوب گز آن است.

پنجم: ربط متغیر به حادث: فلاسفه الهی
قدیم، برای ربط موجودات عالم طبع به حضرت
احدیت و کیفیت تعلق ارتباط به *علّة العلل* و *علّت*
اوّل که صادر همه موجودات است، ناچار به
فرضیه‌هایی شده بودند که مشهورترین آنها فرضیه
نفوس فلکیه و عقول عشره می‌باشد؛ و از نزول نور
حضرت *علّة العلل* به عقل اوّل، و از آنجا به سائر

عقول، و به نفوس افلاک، تا برسد به عقل دهم و نفس فلک قمر و نفس عالم طبع، طریق پیدایش کثرات را در این جهان مشخص میکردند؛ و رفع اشکال عدم امکان صدور کثیر را از واحد من جمیع الجهات می نمودند.

ولی صدر المتألهین با اثبات حرکت در جوهر، خود را از این فرضیه بی نیاز می بیند؛ زیرا که در نزد او جمیع کائنات دارای دو جنبه هستند: یکی وجهه سیال و متجدد و متغیر که وجود مادی و طبعی آنهاست؛ و دیگری وجهه قارّ و ثابت که وجود ملکوتی آنهاست که به نحوه مثل أفلاطونیه، تمام موجودات را به حقّ اوّل ربط میدهد.

در جنبه و وجهه ملکوتی، حرکت و تغییری نیست؛ و حافظ وجود متغیر عالم طبیعت، وجود ثابت ملکوتی آن است که نسبت به عالم طبیعت مانند روح است نسبت به بدن.

جوهره اشیاء دو صورت و جنبه دارد: از یک جهت متغیر و از جهت دیگر ثابت است؛ و مرتبه ثابت که درجه شدید وجود آنست از مبدأ الهی صادر شده،

و مرتبه متغیر و متجدّد که درجه ضعیف وجود
آنست مبدأ کلیه حرکات و تغییرات مادّی گردیده
است. جنبه ضعیف و متغیر در تحت جنبه قویّ و
ثابت است.

جنبه متغیر و ضعیف، عالم کثرت و مادّه و
جسم و مُلک و عیان را تشکیل داده است؛ و جنبه
ثابت و شدید عالم وحدت و نفس و معنی و ملکوت
و باطن است که پیوسته با حقّ متعال ارتباط دارد؛
بلکه ربط محض است.

این خلاصه مفاد گفتار این حکیم الهی بود که در مبحث حرکت و مبحث نفس از طبیعیات اُسفار بطور مشروح آورده؛ و در بعضی از کتب دیگر خود نیز ذکر کرده است.

بنابراین گفتار، زمان اختصاص به عالم طبع و صورت دارد که تغیر و تجدّد و حرکت است؛ در عالم ثابتات، زمانی نیست؛ و بعبارت دیگر زمان اختصاص به وجهه مُلکی و متغیر این عالم دارد؛ و در وجهه ملکوتی (ملکوت اُعلی) که حرکتی نیست، زمان معنی ندارد زیرا زمان مشخصّ مقدار حرکت است؛ و جائیکه حرکت نیست زمان نیست.

ادراک تدریج زمان و عدم ادراک آن بر حسب

تجرد نفس

چون این مقدمه معلوم شد، حالا میگوئیم که نفس ناطقه انسان در اثر حرکت جوهریه از عالم جسم و طبع و زمان ارتقاء می یابد. و چون به مرحله تجرّد برسد، دیگر برای او تدریج و تجدّد و تغیر مفهومی ندارد؛ او محیط بر جسم و بر حرکت و زمان و عالم مُلک است؛ و بناءً علی هذا ممکنست سالیان

متمادی بلکه هزاران سال، و میلیون‌ها سال بگذرد، و آن ابداً ادراک تغیر و تدریج نکند؛ بلکه پیوسته خود را در عالم ثابتات، ثابت مینگرد.

به خلاف افرادی که به مرحله تجرّد نفسی نرسیده‌اند؛ آنها در عالم حرکت و تدریج زندگی میکنند و با حرکت جوهری این عالم ذات خود را که نیز جزئی از جوهر این عالم است متحرّک می‌یابند. و مقدار زمان را که مُقدّر و مُعین این حرکت است به خوبی ادراک میکنند؛ ولی در اینجا مسأله ای هست که بسیار شایان توجه است و آن اینکه حصول

تجرّد امری نسبی است؛ و متدرّجاً برای انسان پیدا میشود؛ و بنابراین ممکن است کسی خود را در اثر حرکت جوهریه در ذات او به کمال صوری و برزخی رسانده باشد؛ و هنوز تجرّد نفسی و روحی برای او پیدا نشده باشد؛ و در این صورت به کمال نسبی رسیده است، نه به تجرّد مطلق. و زمان را او نیز ادراک میکند نه به نحوه ادراک مردم عادی و معمولی، بلکه بسیار زودگذر و سریع الزوال.

اهل برزخ زمان درنگ در آن را کوتاه

می‌پندارند

و بسیاری از افرادی که از عالم مثال و برزخ هم در آستانه عبور به عالم نفس هستند، آنان گذران زمان را اجمالاً ادراک میکنند ولی بسیار سریع و تند. و ما برای این مطلب نمونه‌های بسیاری را در این عالم مشاهده میکنیم:

۱ - انسان که به خواب میرود تدریج حرکت زمانی را بسیار کوتاه ادراک میکند؛ غالب قریب به اتفاق افراد مردم در عالم خواب، مقدار ساعات خواب را نمی‌فهمند و نمیدانند؛ و چه بسا از خواب

که بیدار میشوند از روی ساعت، و یا سایه آفتاب، مقدار خواب خود را تعیین میکنند.

۲- انسانی که بیهوش میشود و یا غش میکند، و در نتیجه مشاعر او از ادراک طیّ زمان می‌ایستد، ابداً درازای مدّت بیهوشی و غشّ را نمی‌دانند؛ ممکنست روزها و بلکه ماه‌ها و برای بعضی اتّفاق افتاده است که سالها بیهوش بوده‌اند؛ و این مدّت بسیار طولانی حتّی برای آنان به اندازه یک دقیقه هم نمود نکرده است.

۳ - اطفالی که تازه از مادر متولد میشوند، تا

مدتی ادراک گذران زمان را ندارند، چون هنوز
مشاعرشان نسبت به ادراکات عالم کثرت خفته
است.

۴ - چه بسا افرادی که در شدت سرور و

بَهجت بسر می‌برند؛ و در عالمی از التذاذ غوطه
می‌خورند که ابداً گذشت زمان را نمی‌فهمند؛ و چه
بسیار افرادی که از شدت غصّه و اندوه نیز
مشاعرشان نسبت به ادراک کثرات این عالم پائین
می‌آید؛ و ادراک گذشت زمان را نمی‌کنند؛ یا بسیار
کم و کوتاه ادراک میکنند.

۵ - افرادی چون انبیاء الهی که وحی بر آنها

نازل میشود، در آن حالات مخصوص ادراک زمان
نمی‌کنند.

۶ - هر وقت نفس کمالِ توجّه به چیزی یا

کسی را بنماید، بطوری که از غیر او غافل شود، زمان
را و تدریج آن را نمی‌فهمد، چون افرادی از اولیاء
خدا که با حضرتش باب راز و نیاز و مناجات را
گشوده‌اند؛ یا شخصی که برای اختراعی یا اکتشافی

و یا حلّ مسأله فکری علمی، چنان متوغّل میشود و در آن مطلب فرو میرود که از عالم طبیعت انصراف حاصل میکند.

دیگر از اموری که میتوان از این قبیل دانست، یکی موت ارادی است. و یکی خواب مغناطیسی که آن را منیتیسیم گویند گرچه این قسم از خواب مشروع نیست؛ و یکی طیّ الزّمان است اگر واقعیت و حقیقتی داشته باشد. طیّ الارض عبارت است از پیمودن مسافت‌های دور و دراز را در زمان بسیار اندک؛ و این امری است مشهور و معروف در نزد اولیاء

خدا و ائمه طاهرین علیهم السّلام؛ همچنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در شبی که سلمان فارسی در مدائن بغداد رحلت کرد از مدینه منوره به مدائن آمدند و در همان شب بدن سلمان را تجهیز و تدفین نموده و به مدینه مراجعت کردند؛ و حضرت جواد الائمه امام محمد تقی علیه السّلام در هنگام شهادت پدر گرامی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام از مدینه به طوس آمدند و از در بسته وارد منزل شدند و پس از تجهیز پدر از تکفین و تغسیل و صلوة و تدفین به مدینه برگشتند و حضرت سجّاد امام زین العابدین علیه السّلام در وقت دفن ابدان مطهره شهدای وقعه طفّ (کربلا) و مراسم تدفین پیکر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام از کوفه به کربلا آمدند و خود بر پیکر پدر مکرم خود نماز گزاردند و دفن کردند و مواضع قبر سائر شهداء را معین نمودند؛ اما طیّ الزّمان یعنی زمان‌های بسیار طولانی را در لحظاتی کوتاه انسان بپیماید؛ مثلاً در چند لحظه از اوّل ماه محرّم الحرام داخل در اوّل ماه صفر المظفر گردد؛ بنده تا بحال در

کتابی به این قسم از پیمودن زمان برخوردار نکرده‌ام و
میان علماء و بزرگان از اهل کمال نیز مشهور و
معروف نیست؛ اما در نجف اشرف از یک مرد عرب
که سالک راه خدا بود و حقاً مردی وارسته و شوریده
و صادق بود شنیدم که میگفت: من در آن اوقاتی که
در عوالم تحیر بسر می‌بردم یک ماه بلکه بیشتر از آن
از ما گذشت که من نه خودم و نه عیالم هیچ قوت لا
یموتی نداشتیم (هیچ چیز مختصر از غذا و طعام برای
ادامه زندگی). و ابداً این گذشت زمان را حسّ
نکردیم و خود و تمام فرزندانم و عیالم در

حالت عادی و سرور بودیم و عیالاتم از این گذشت زمان ابداً مطلع نشدند و تا بحال هم من به آنها نگفتم.

و غیر از این موارد نیز نمونه‌های دیگری هست؛ و ما برای شاهد مطلب به همین مقدار اکتفا نمودیم.

و به عکس چون انسان به عالم کثرت توجه کند؛ تدریج و حرکت زمانی را خوب ادراک میکند؛ و هر چه پایه و درجه توجهش زیاده گردد، مرور زمان را بهتر ادراک میکند. از ساعت‌ها به دقیقه‌ها؛ و از دقیقه‌ها به ثانیه‌ها؛ و چه بسا پائین‌تر از آن؛ و چه بسا گذشت یک ثانیه برای او بسیار روشن و مشهود است.

افرادی که در انتظار بسر می‌برند، و برای مطلوبی در ترقّب هستند، امتداد زمان را خوب ادراک می‌نمایند. و برای آنها زمان طولانی بنظر میرسد؛ شخصی را که بازداشت کرده‌اند، و میخواهند محاکمه کنند، ساعت زمان برای او شدید است؛ شخص محکومی را که بخواهند حدّ بر او جاری

کنند، و یا مثلاً قصاص نمایند، یا اعدام کنند، زمان در نزد او بسیار طولانی بنظر میرسد؛ یک دقیقه آن حکم یک ساعت، و یک ساعت آن حکم یک روز، و چه بسا حکم یک ماه و یک سال را دارد.

و چه بسا آنقدر سنگین و طولانی بنظر میرسد مثل آنکه عمری را گذرانیده است.

عاشقی که در فراق معشوق میسوزد و محترق میشود؛ و محبّی که در فراق محبوب بسر می‌برد، چنان ساعات و دقائق برای او کُند

و بطیء میگذرد که هر دقیقه گوئی زمانی مدید است؛ پیوسته در آتش فراق گداخته میگردد؛ و زمان درازی را ادراک میکند.

مادری که در انتظار فرزند گمشده خود پیوسته در ترقّب است و پیوسته نگاه به در خانه میکند که کی طفل او را می‌آورند برای او امتداد زمان طولانی است؛ همواره نگاه به ساعت میکند و میگوید: عجب است هنوز بچه مرا نیاورده اند؟ گفته‌اند یک ساعت دیگر می‌آورند؛ آیا یک ساعت شده است، یا گذشته است؟ درحالی که هنوز پنج دقیقه هم نگذشته است. میگوید: ببینید شاید ساعت خراب شده، و از کار افتاده و خوابیده است.

کسی را که میخواهند تفتیش کنند در گمرک و یا در محلّ دیگری، و یا در زندان محبوس میکنند، زمان برای آنها بسیار دراز است؛ و این مسأله بقدری روشن و واضح است که در ادبیات هر زبان در اشعار غزل‌آمیز، داستان‌هایی از فراق محبوب و طول کشیدن زمان هجران آورده‌اند؛ و هجران را به شب یلدا تشبیه کرده‌اند.

و با انحاء مختلف از تشبیهات و استعارات و کنایات، این معنی را در قالب‌های نظم و نثر آورده‌اند.

از این حقیقت کلی که بیان کردیم، در قرآن
مجید شواهدی آمده است.

اوّل: داستان حضرت ارمیا که از پیامبران بوده
است؛ و خداوند او را و خَرش را میرانید؛ و بعد از
یکصد سال زنده کرد؛ و چون از او سؤال کرد که:
چقدر درنگ تو طول کشیده است؟! ارمیا در پاسخ
گفت:

یک روز یا مقداری از یک روز!

خداوند به او خطاب فرمود: بلکه صد سال

طول کشیده است!

فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ

يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ. (آیه ۲۵۹، از

سوره ۲: البقرة)

دوّم داستان اصحاب کهف است، که چون

خداوند آنان را به خواب برد، و خواب آنها سیصد

سال شمسی که سیصد و نه سال قمری است طول

کشید؛ چون آنها را بیدار نمود؛ بعضی از آنان به

بعضی دیگر گفتند: چقدر درنگ ما در اینجا طول

کشیده است!؟

آنان در پاسخ گفتند: یک روز یا مقداری از

یک روز، درحالی که خداوند میدانست چقدر طول

کشیده است.

وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ

كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ

بِمَا لَبِثْتُمْ. (آیه ۱۹، از سوره ۱۸: الكهف.)

وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ ازْدَادُوا

تِسْعًا* قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا. (آیه ۲۵ و ۲۶، از همین

سوّم: عدم ادراک افرادی که در برزخ رفته‌اند، مقدار کشش زمان را در آن عالم. و این به علّت همان تجرّد برزخی و عبور از عالم طبع است گرچه مجرم و گنهکار بوده‌اند؛ و این معنی در هفت جای از قرآن بازگو شده است:

۱ - : **يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ**

إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا. (آیه ۵۲، از سوره ۱۷: الإسراء)

«روزی که شما را میخواند، و شما به حمد او

استجابت میکنید، و چنین می‌پندارید که درنگ

نکرده‌اید مگر زمان اندکی!

۲ - **يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا**. (آیه

۱۰۳، از سوره ۲۰: طه)

(چون مجرمان را در روز قیامت محشور کنیم)

«با یکدیگر بطور آهسته سخنی می‌گویند که ما غیر از

ده روز درنگ نکرده‌ایم».

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ

لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا. (آیه ۱۰۴ از همین سوره)

«ما داناتریم به آنچه می‌گویند؛ در وقتی که

راست‌ترین آنها از جهت روش می‌گوید: ما درنگ

نکرده‌ایم مگر یک روز».

۳ - **إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ**

الْفَائِزُونَ * قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا

لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ * قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا

قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (آیات ۱۱۱ تا ۱۱۴، از

سوره ۲۳: المؤمنون)

«من به بندگان مؤمن خود در روز قیامت در

مقابل صبر و شکیبائی ای که در دنیا نموده‌اند پاداش

میدهم. آنانند رستگاران؛ خداوند میفرماید: چند سال شما در روی زمین درنگ کرده اید؟! آنان میگویند: یک روز یا مقداری از روز، از حسابگران بپرس!

خداوند میفرماید: اگر چنین باشید که بدانید،

شما درنگ نکرده‌اید مگر اندکی!»

۴ - وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِئُوا

غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ* وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ
الْبَعْثِ وَ لَكِنَّا كُنَّا لَا تَعْلَمُونَ. (آیه ۵۵ و ۵۶، از سوره
۳۰: الروم)

«و در روزی که قیامت بر پا شود، بزهکاران

سوگند یاد میکنند که غیر از یک ساعت درنگ
نکرده‌اند. و این طور رویه و روش آنانست که دروغ
می‌گویند؛ و کسانی که ایمان و علم به آنها داده شده
است به آنها می‌گویند:

شما در کتاب تکوین خدا و عالم هستی تا

روز رستاخیز درنگ کرده اید! و اینست روز
رستاخیز، و لیکن چنین نیست که شما دانسته باشید
و فهمیده باشید!»

۵ - وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ

النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ. (آیه ۴۵، از سوره ۱۰: یونس)

«و در روزی که خداوند مردم را محشور کند،

گویا چنانست که بیش از یک ساعت از روز درنگ
نکرده‌اند؛ و آنان کاملاً همدیگر را می‌شناسند.»

۶ - كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا

سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ. (آیه ۳۵، از سوره ۴۶: الاحقاف)

«گویا مردم در روزی که ببینند، آنچه را که

آنان را از آن ترسانیده‌اند، بیش از یک ساعت از روز

درنگ نکرده‌اند.»

۷ - **كَانَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ**

ضُحَاهَا. (آیه ۴۶، از سوره ۷۹: النَّازِعَات)

«گویا در روزی که مردم قیامت را ببینند، درنگ نکرده‌اند مگر یک شبی را تا صبح، و یا یک صبحی را تا شب».

و بر این اساس روایاتی در اختلاف ادراک اهل برزخ، طول برزخ را وارد شده است؛ و ما در بحث از عالم برزخ آنها را ذکر کردیم.

نسبی بودن زمان و موقف قیامت برای صالحین

و طالحین

و اما در موقف قیامت، و وقوف انسان برای سؤال و حساب، نیز روایات دلالت دارند بر آنکه این موقف برای همه یکسان نیست؛ برای مؤمنان و صالحان بسیار زودگذر؛ و برای کافران و فاجران بسیار طولانی و بطیء است، برای انبیاء و اولیاء خدا سریع؛ و برای اشقیاء کند و دیرگذر است.

معنای نسبی بودن زمان اهل موقف در قیامت

و البته ما میدانیم که آن زمان موهومی نیست بلکه حقیقی است؛ و همان طور که در بحث معاد

جسمانی مشروحاً بیان شد موقوف حساب و سؤال و کتاب و میزان و صراط بعد از فناء فی الله است و در عالم بقاء بالله پس از طیّ فناء می‌باشد و در عالم بقاء هر چیز به جای خود محفوظ است: زمان، مکان، جسم و بدن، سؤال و مؤاخذه، لذّت و بهجت، غم و غصّه، گریه و خنده، شادی و اندوه، بهشت و جهنّم. و بنابراین حتماً باید ادراک اختلاف کمّیت امتداد زمان، بر حسب اختلاف درجات ادراکات و اعمال مردم بوده، و نسبی بودن زمان نسبت به مراحل متفاوت روندگان بسوی حرم الهی بوده باشد؛ چون همه بسوی خدا در حرکتند، و همه پویا و جویای او.

همه کس طالب یارست چه هشیار و چه مست

*** همه جا خانه عشق است چه مسجد چه

کنشت

انسان بما هُوَ اِنْسَانِ بَسُوِيْ اَوْ دَر حَرَكْتِ اِسْتِ

و ملاقات کننده طلعت و دیدار جمال او.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا

فَمُلَاقِيهِ. (آیه ۶، از سوره ۸۴: الإنشقاق)

ای انسان! تو با هر مشقت و سختی و تعب

است، بسوی پروردگارت رهسپار هستی! پس او را

ملاقات میکنی!

غایة الامر، فرق است بین سیر مؤمنان و

کافران، و بین سیر صالحان و طالحان، و بین سیر

مقربان و غیر آنان و بین سیر أصحاب الیمین و

أصحاب الشّمال، و بالاخره بین سیر مکشوف شدگان

نزد آنها اسرار الهی و بین محجوبان.

عاشقان لقاء و جمال او، و مشتاقان طلعت

زیبا و سیمای جلال او، و شوریدگان صحنه حیرت،

و وارستگان از هوای نفس و مکائد و مصائد ابلیس،

و راه یافتگان به عزّ حریم حضور؛ پیوسته در انوار

تجلیات و نفحات سبحانیه حضرتش غرقند، و آنی

حال و مجالِ نزول ندارند.

چه التفات به لذات کائنات کند؟ *** کسی که

گشت گرفتار زلف و خال حبیب

درون من نه چنان از حبیب پر شده است *** که

گر حبیب درآید، بود مجال حبیب^۱

مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی

تبریزی فرموده است:

و چه بسا تمام همّ و غمّش و تمام افکار و

نیاتش مستغرق در حضرت ربّ الارباب شود؛ تا

بجائی که دلش از یاد غیر خدا تعطیل گردد؛ و از

التفات به غیر خدا منعزل شود و عقل او از تدبیر در

امور او باز ایستد، و برای او شبیه حالت بُهت و

حیرت در اثر شدّت عشق پیدا شود؛ همچنان که در

بعضی از حالات امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده

است؛ و به همین مطلب در حدیث معراج اشاره شده

است آنجا که گوید:

وَ اسْتَغْرَقَنَّ عَقْلَهُ بِمَعْرِفَتِي، ثُمَّ لَأَقُومَنَّ لَهُ مَقَامَ

عَقْلِهِ.^۲

^۱ «دیوان مغربی»

^۲ «أسرار الصلاة» طبع حروفی، ص ۲۹۹

«من عقل و قوه تدبیر او را مستغرق در معرفت و شناخت خودم میکنم؛ و سپس خودم بجای عقل او می‌نشینم و تدبیر امور او را بدست میگیرم».

و اما آن کسانی که از لقاء خدا محجوب، و از عشق به خدا محروم بوده، و از وظائف ایمان و عمل صالح گریزان، و به افکار شیطانیه و نفسانیه گرفتار، و در عوالم بُعد محجوب و محبوس بوده‌اند؛ و پیوسته فکر و ذکرشان امور اعتباریه و کثرات وهمیه و شئون سرابیه عالم غرور بوده است.

أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ^۱ «اینچنین

مردمی، ندا و دعوت از راه دوری به آنها میرسد».

در روز قیامت خوب گذرانِ زمان را ادراک میکنند و از جزئیات مسائل عمل کرده شده، بازپرسی میشوند و محاسبه میگردند؛

^۱ ذیل آیه ۴۴، از سوره ۴۱: فُصِّلَتْ

و چنان آن موقف برای آنان طولانی است که همان طور که در روایت همین مجلس خواندیم: آن قدر عرق از بدن آنها خارج می‌گردد که اگر چهل شتر تشنه بیاشامند سیراب میشوند.

و بین این دو دسته مردم: مقربین و منکرین، افراد دیگر در درجات مختلف از عبودیت قرار دارند؛ هر چه خلوص و اخلاصشان بهتر بوده باشد، به مقام تجرّد مطلق نزدیکتر و گذران زمان را کمتر می‌فهمند، و هر چه درجه کبر و استکبارشان افزون‌تر بوده باشد از مقام تجرّد دورتر و گذران زمان را بیشتر ادراک می‌نمایند.

پس مردم در موقف قیامت در درجات مختلفی قرار دارند و هر یک به حسب عقیده و ملکات و صفات مکتسبه و اخلاق و کردار خود، بنحوه خاصی محاسبه میشوند؛ و مرور زمان را ادراک میکنند.

و آنچه را که صدر المتألّهین درباره دو وجهه ملکی و ملکوتی هر انسان بیان کرد، این معنی را بخوبی روشن می‌سازد، که هر چه به وجهه ملکوتی بیشتر نزدیک شویم، تجرّد نفس ناطقه ما بیشتر ظهور

و بروز میکند و از آلام و گزند حوادث عالم کثرت و سراب اعتباریات و همیه بیشتر در مصونیت می مانیم؛ و هر چه به وجهه ملکی و ظاهری نزدیک شویم تجرّد نفس ناطقه ما کمتر ظهور می نماید؛ و بیشتر گرفتار أهواء و افکار و همیه و سرابیه شیطنیه خواهیم بود؛ و بالتّیجه در روز قیامت، موقف ما زیاد طول خواهد کشید و گذران زمان سؤال و حساب به کندی می انجامد.

در تفسیر «مجمع البیان» از أبو سعید خدری

وارد است که چون آیه

شریفه: **تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ**

مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ نازل شد؛ به پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: ای رسول خدا

چقدر آن روز طویل است؟ حضرت فرمودند:

سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، آن روز

برای مؤمن به اندازه ای سبک و سریع میشود که از

یک نماز واجب که در دنیا بجای می آورده است سبکتر

و سریعتر است.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده است که آن حضرت فرموده‌اند:

اگر حساب آن روز را کسی دیگر غیر از خدا

میرسید هر آینه مردم پنجاه هزار سال درنگ میکردند

و هنوز تازه از حساب فارغ نشده بودند؛ و لیکن

خداوند در یک ساعت حساب همه را میرسد و فارغ

میشود.^۱

با این دو روایت معنای پنجاه هزار سال خوب

روشن میشود که این درازا بر حسب حالات مختلف

بندگان است، اما برای مؤمنان سبک و سریع و راحت

^۱ تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۱، ص ۳۵۲

است چون **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ**
سیمایشان تازه و شاد و خرم است و پیوسته به
پروردگارشان نظر میکنند؛ بنابراین امر را بر واقعیت
خود مشاهده میکنند.

اینست معنای نسبی بودن زمان و قوف برای
سؤال و حساب در موقف قیامت.

نسبیت زمان نزد اینشتین

و امّا آنچه دانشمند غربی: اینشتین درباره
نسبیت زمان گفته است ابدأً ربطی به این مطلب
ندارد

اینشتین به عنوان اصل پذیرفته بود که:
نمی‌توان در عالم جسمی را به عنوان ساکن مشخص
کرد:

او میگوید: امتداد زمانی از امتداد مکانی
انفکاک ندارد؛ و حجم عالم طبیعت از چهار بُعد
بوجود آمده است: سه بُعد معروف (طول و عرض و
ارتفاع) و بعد چهارم زمان است.

نیوتن زمان را به سیالی تشبیه کرد که بطور
یکنواخت جریان دارد، بدون آنکه رابطه‌ای با اشیاء
خارجی داشته باشد. از دیدگاه او لحظات این زمان
مطلق رشته‌ای شبیه نقاط یک خط مستقیم تشکیل
میدهند؛ و آن اساسی که این لحظات دنبال یکدیگر
می‌آیند مستقل از تمام حوادث است؛ اما حوادث، هر
یک برخی از این لحظات را اشغال میکند.

این عقیده نیوتن که زمان مطلق، مستقل از
آنچه در جهان رخ میدهد وجود دارد، حتی مورد
انتقاد معاصرین او از جمله لایبنیتس قرار گرفت؛
لایبنیتس معتقد بود که حوادث اساسی‌ترند، و
لحظات مفاهیم انتزاعی هستند؛ یعنی مجموعه‌هائی
از حوادث همزمان.

ما زمان را از حوادث انتزاع میکنیم، و زمان در
حقیقت معرف ترتیبی است که حوادث رخ میدهند.
اینشتین فرض وجود زمان مطلق را رد کرد؛
و نقطه شروع تحقیقاتش این بود که میخواست
نظریه الکترو مغناطیسی ماکسول را با بقیه قضایای
فیزیکی که مبتنی بر مکانیک نیوتن بود آشتی دهد.
نیوتن در کتاب اصولش گفته است که:
حرکات اجسام در یک

فضای معین یکی است؛ خواه این فضا ساکن باشد خواه در حرکت یکنواخت. یعنی آزمایشهای مکانیکی محض باید همواره یک نتیجه بدهند؛ چه در آزمایشگاهی ساکن روی زمین انجام شوند و چه در یک کشتی که حرکت یکنواخت دارد، مثلاً سنگی که از دست رها میشود در هر دو دستگاه یک شتاب دارد.

این مطلب که یکی از اصول نسبیت است با تئوری ماکسول سازگار نبود؛ بوسیله یک آزمایش الکتریکی یا نوری میتوان بین این دو نوع تمایز قائل شد.

فلهذا اینشتین گفت: نه تنها قوانین مکانیک بلکه حتی قوانین الکترو مغناطیسی (که حاکم بر پدیده‌های نوری و الکتریکی هستند) هم باید برای تمام ناظرهایی که نسبت به هم حرکت یکنواخت دارند یکی باشد؛ و از جمله سرعت نور باید برای تمامی این ناظرها برابر باشد.

اینشتین در تحلیلی که از حرکت کرد به این نتیجه رسید که: اندازه گیری زمان بستگی به مفهوم همزمانی دارد؛ و به نظر او تمام قضایائی که در آنها

زمان سهمی دارد همواره قضایائی درباره حوادث
همزمان هستند؛ مثلاً وقتی میگوئیم قطار در ساعت ۶
به اینجا میرسد منظور ما اینست که رسیدن عقربه
کوچک ساعت در مقابل شماره ۶ و رسیدن قطار به
ایستگاه، همزمان هستند.

فعلی هذا همزمانی امری است نسبی.

آینشتین به این نتیجه رسید که: اگر فاصله یک

شیء خارجی تا ناظر معلوم باشد، و سرعت علامتی

که آن شیء را با ناظر مربوط میکند

(صورت و یا نور و یا امواج الکترو مغناطیسی)

نیز معلوم باشد، در این صورت میتوان زمان وقوع یک حادثه را حساب کرد؛ اما محاسبه برای هر ناظری یگانه خواهد بود و برای ناظرهای مختلف، متفاوت است.

قبلاً چنین فکر میشد که اگر از روی مشاهده یک حادثه، زمان وقوع آن را حساب کنیم؛ تمامی حوادث را میتوان بصورت یک رشته زمانی واحد مرتب کرد؛ و بالتّیجه تمام ناظرها برای زمان وقوع هر حادثه یک نتیجه عددی واحد بدست می آورند؛ او این مطلب را ردّ کرد و گفت: چنانچه بین حوادث خارجی و ناظر هیچ ارتباط آنی وجود نداشته باشد سریعترین وسیله ارتباط که امواج الکترو مغناطیسی (نوری) است، این امواج سرعتشان نسبت به تمام ناظرهائی که حرکت یکنواخت دارند یکی است.

و اما ناظرهائی که نسبت به هم در حرکت می باشند به زمان وقوع حوادث، اعداد مختلفی را نسبت میدهند.

و چند قضیه استنتاج کرد:

اوّل: اینکه یک ساعت که نسبت به یک ناظر

در حرکت است، نسبت به ساعتی مشابه که برای آن ناظر ساکن است کُندتر کار میکند. (این قضیه به اتّسع زمان موسوم شده است.) از نظر او اتّسع زمان پدیده ایست ناشی از عمل اندازه گیری.

دوّم: آنکه قوانین نیوتنی حرکت که قبلاً بعنوان پایه‌های فیزیک تلقی میشدند، باید تغییر کنند؛ از جمله جرم یک جسم که قبلاً به نظر می‌آمد مستقلّ از حرکتش باشد باید با حرکتش زیاد شود؛ و

در

نتیجه یک نیروی معین وقتی که سرعت جسم افزایش می‌یابد؛ تأثیر کمتری در تغییر سرعت آن می‌گذارد، و در نتیجه هیچ ذره‌ای نمی‌تواند سرعت نور را کسب کند؛ و اگر ساعتی می‌توانست با سرعت نور حرکت کند همواره یک زمان را نشان میداد.

سوّم: آنکه طولها در جهت حرکت کوتاه میشوند یعنی اگر ما نسبت به یک خط کش در حرکت باشیم، طولی که توسط اندازه‌گیری برای آن بدست می‌آوریم کوتاه‌تر است از طولی که در صورت سکون خط کش بدست می‌آوریم. این کوتاه شدن طولها نیز ناشی از عمل اندازه‌گیری است.

در زمان حاضر شواهد تجربی برای پدیده‌های اتّسع زمان و کوتاه شدن طولها وجود دارد.

در نسبت خاصّ، برای هر ناظر یک زمان مخصوص تعریف میکنند؛ زمان مخصوص هر ناظر زمانی است که ساعت همراه او نشان میدهد. ضمناً هر ناظر به هر حادثه‌ای که در جای دیگر اتّفاق افتد، یک زمان مختصّ به او نسبت میدهد که میتواند آن را از روی اطلاعاتی که درباره محلّ وقوع حادثه دارد

و سرعت علامتی که او را با آن حادثه مربوط میکند حساب نماید.

برای حوادث محلی زمان مختصّ به آنها با زمان مخصوص به ناظر یکی است.

از دیدگاه یک ناظر، تمام حوادثی که یک زمان مختصّ به آنها دارد یک حالت لحظه ای جهان را مشخص میکند. پس درحالی

که برای نیوتن زمان مستقل از جهان بود، برای
آینشتین جنبه ای از رابطه بین این جهان و ناظر است.
از دیدگاه نسبیت خاص نه تنها فاصله زمانی
بین دو حادثه، بستگی به ناظر دارد بلکه حتی ترتیب
زمانی آنها (از لحاظ تقدّم و تأخّر) نیز بستگی به ناظر
دارد؛ اما در اینجا نیز نشان میدهند که برای حوادثی
که رابطه علّت و معلولی دارند، ترتیب وقوع آنها بهم
نمی خورد.

بعد از ارائه نظریه نسبیت خاص توسط
آینشتین در ۱۹۰۵ میلادی، مینکوسکی مقداری کار
ریاضی روی این نظریه انجام داد (۱۹۰۸).

حرف مینکوسکی بطور خلاصه این بود که:
هیچکس هیچوقت مکانی را در نظر نگرفته است
مگر برای زمانی خاص، و بالعکس. از این لحاظ او
بجای زمان و مکان، مفهوم فضا و زمان و به اصطلاح
معروف جایگاه را بکار برد. قبل از نسبیت چه فاصله
زمانی بین دو حادثه، و چه فاصله مکانی بین آنها از
دیدگاه همه ناظرها یکسان بود، ولی از دیدگاه
نسبیت هر یک از این دو بستگی به ناظر دارد؛ اما
ترکیبی از آنها را میتوان در نظر گرفت که از دیدگاه

همه ناظرها یکی است. فلذا مینکوسکی گفت: از این به بعد مکان به تنهائی یا زمان به تنهائی محو میشوند؛ و تنها نوعی از ترکیب آنها بعنوان واقعیت مستقل باقی میماند.

اینشتین پس از کار مینکوسکی به این نتیجه

رسید که دنیای

خارجی فیزیکی یک دنیای چهار بُعدی است؛ و تفکیک آن به فضای سه بُعدی و زمان یک بُعدی، برای تمام ناظرها یکسان نیست؛ و بنابراین گفت: بنظر میرسد طبیعی‌تر باشد واقعیت فیزیکی را بصورت یک وجود چهار بُعدی در نظر بگیریم، تا تحوّل یک وجود سه بُعدی.

فضای مینکوسکی از لحاظ ریاضی یک فضای خاصّ بشمار میرود؛ نه اینکه فضا به معنای معمولی آن واقعاً چهار بُعدی باشد و یا زمان شکلی از فضا باشد؛ محصلّ نظریه نسبیت اینست که خواصّ زمان و فضا بهم آمیخته و مربوطند، و شکلهای جداگانه از هر یک را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان ارائه داد.

باری اینشتین نظریه نسبیت خاصّ و نسبیت عامّ را مطرح کرده است. نسبیت خاصّ در حرکات یکنواخت، اعمّ از مستقیم الخطّ و منحنی شکل مطرح هستند؛ و ناظرهائی را که نسبت به هم حرکت یکنواخت دارند به هم مربوط میکند؛ و نسبیت عامّ هر دو ناظر را به هم مربوط میکند چه نسبت به هم شتاب داشته باشند و چه نداشته باشند.

نسبیت خاصّ براساس دو فرضیه بنا شده

است:

اوّل: آنکه قوانین فیزیک نسبت به تمام

ناظرهائی که در حرکت یکنواخت (یعنی سرعت

ثابت) نسبت به یکدیگر هستند یک شکل دارند.

دوّم: آنکه سرعت نور در خلأ نسبت به تمام

ناظرهائی که در حرکت یکنواخت نسبت به یکدیگر

هستند یکی است.

نسبیت عامّ بر اساس چند قاعده قرار گرفته

است که هنوز بعضی

از آنها فرض است و ثبوت علمی ندارد مانند
عمومیت حرکت، قانون جاذبیت عمومی اجسام،
ثبات سرعت نور. البته قانون جاذبیت عمومی اجسام
در نسبت عامّ بصورتی که در مکانیک نیوتنی مطرح
بود مورد نظر نیست بلکه در آنجا ثقل (جاذبه) جلوه
ای از هندسه فضا است (یعنی آثار ثقلی ناشی از
خواصّ فضا - زمان هستند).

و کسب جسم متّکی بر جسم متحرّک سرعت
آن را، چیزی نیست که مخصوص نسبت خاصّ
بوده باشد در مکانیک نیوتنی هم موجود است منتهی
الامر تفصیل آن در این دو مورد متفاوت است.

أصل نسبت را بعضی از علمای قبل از
اینشتین نیز مطرح کردند:

لورنتز بعضی از نتایج ریاضی نظریه نسبت را
قبل از اینشتین بدست آورده بود، امّا تعبیر او از این
نتایج با تعبیری که بعداً اینشتین ارائه داد تفاوت کامل
دارد.

پوان کاره اصل نسبت را که همان فرض اوّل
نظریه نسبت خاصّ می باشد، قبل از اینشتین مطرح
کرد؛ ولی این فرض به تنهایی کافی نیست؛ و واقعاً

امتیاز ارائه نظریه نسبت خاصّ از آن اینشتین است
که در حرکات یکنواخت اعمّ از مستقیم و دوری
مطرح شد. و البته در نسبت عامّ نیز حرکات مستقیم
الخطّ (چه یکنواخت و چه غیر یکنواخت) مطرح
هستند.

مینکوسکی قبل از اینشتین کلامی درباره
نسبت نگفته است، اما بعد از ارائه نظریه نسبت
خاصّ توسط اینشتین، او قالب ریاضی

جالبی برای بیان نسبیت خاص ارائه داد.

اساس نسبیت بر حرکت است و اگر فضا و عالم طبع ساکن بودند و حرکتی نداشتند نظریه نسبیت موردی نداشت. در نزد اینشتین و سائر دانشمندان قائل به نسبیت، ماده و افعال ماده همه متحرکند و همه از قبیل میدان ثقلی (جاذبه) و میدان الکترو مغناطیسی هستند.

و چون خبر حوادث و مکان و حیز آنها (جایگاه) را برای ما نور و یا صوت می آورند؛ و خود آنها زمانی را فرا میگیرند (نور سیصد هزار کیلومتر در ثانیه و صوت سیصد و سی و یک متر در ثانیه) و علاوه بر این، خود اجسام نیز در حرکتند، لهذا ما به هیچ وجه زمان وقوع حادثه را بطور عام و کلی نمی توانیم بدست آوریم. طبق نظریه نسبیت خاص زمانی که به این طریق بدست می آید برای ناظرهای مختلف که نسبت به هم در حرکتند متفاوت است، ما فقط میتوانیم زمان وقوع حادثه را نسبت به ناظر خاص بطور دقیق بدست آوریم.

مثلاً ما در اینجا می بینیم که خورشید طلوع کرده است، میگوئیم:

حالا طلوع کرد. در حالی که وقتی ما طلوع آن را می بینیم طلوع نکرده است، و محل آن در افق، جائی را که ما می بینیم نمی باشد چون فاصله آن تا زمین در حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر است و هشت دقیقه و سیزده ثانیه طول میکشد تا نورش به زمین برسد. و ما منظره طلوع آن را پس از این مدت که واقعاً طلوع کرده است می بینیم، و مکان آن بدین مقدار که از افق بالا آمده است، و نیز منظره غروب آن را پس از این مدت که غروب کرده است و در زیر افق پنهان شده است می بینیم؛

یعنی خورشید هشت دقیقه و سیزده ثانیه است که غروب کرده ولی ما آن را در افق می‌بینیم که در آستانه غروب کردن است و پیوسته به افق نزدیک میشود.

و چون نور ماه یک ثانیه و یک پنجم ثانیه طول میکشد تا به زمین برسد، طلوع آن را به این مدت بعد از طلوع واقعی آن و غروب آن را به این مدت بعد از غروب واقعی آن مشاهده میکنیم.

و پیوسته در سراسر روز محلّ خورشید را جلوتر از محلّ واقعی آن در افق می‌بینیم؛ و محلّ ماه را در سراسر شب جلوتر از محلّ واقعی آن مینگریم. و نور ستارگان دیگری که بعضی از آنها بیست و چهار ساعت طول میکشد تا به زمین برسد، بعد از گردش زمین می‌بینیم. و بعضی از آنها که یک سال طول میکشد بعد از سیصد و شصت و پنج دور گردش زمین به دور خود در حرکت وضعی، مشاهده می‌نمائیم. و چه بسا ستارگانی که مبدأ طلوعشان روز بوده و چون نور آنها به زمین برسد شب است. و چه بسیار از ستارگانی که مبدأ طلوعشان شب بوده و چون نورشان به زمین برسد روز است.

و علاوه بر زمانی که طول میکشد تا نورشان به زمین برسد، در خود این مدّت نیز خود آنها در حرکت هستند و یا به زمین نزدیک میشوند و یا دور میگردند و نیز خود زمین در این مدّت در حرکت است یا به آنها نزدیک میشود و یا دور. پس برای رصد کردن ستارگان به نحو تحقیق باید مبنای محاسبه را برای خصوص ما که ناظریم قرار دهیم؛ این رصدها برای ما و نسبت به ما که از زمین رصد میکنیم می باشد، و

مثلاً برای کسانی که بخواهند از کُرّات دیگر رصد کنند یا آن کسی که بخواهد زمین را از آن ستاره رصد کند تفاوت دارد و حتّی برای ناظرهای مختلف در روی زمین که نسبت به هم در حرکتند متفاوت است.

با همه این احوال از نقطه نظر مسأله نسبیت این فاصله‌ها فرق دارد؛ فاصله خورشید چنانکه گفته شد هشت دقیقه و سیزده ثانیه است تا زمین، امّا این زمان غیر از زمانی است که بین غروب آفتاب و مغرب و یا طلوع واقعی و طلوع ظاهری آن طول میکشد. و این تفاوت ناشی از نسبیت خاصّ زمانی می‌باشد، و همین مطلب در مورد ماه و ستارگان هم صادق است.

و بنا بر آنچه گفته شد، چون اوّلًا تمام موجودات در حرکت هستند و در تعیین موضع و موقف آنها زمان دخالت دارد - چون مسافت جسم متحرّک در حرکت‌های یکنواخت مساوی است با سرعت آن ضرب در زمان - و زمان عبارت است از حاصل قسمت مسافت بر سرعت حرکت، میتوان زمان را در تعیین ابعاد اجسام دخالت داد و آن را بُعد

چهارم به حساب آورد.

و ثانیاً زمان هم مانند مکان میتواند نسبی بوده باشد؛ و نسبت به اشخاص مختلف و امکانه متفاوت مختلف شود.

اینشتین میگوید: مکان و زمان دو ظرف مستقل برای موجودات مادی نیستند بلکه دو صفت از صفات آنها هستند؛ و این دو صفت نسبی است؛ در حالی که در مکانیک نیوتنی زمان و مکان مستقل از جهان در نظر گرفته میشد در نسبت خاص زمان و مکان جنبه‌هایی از رابطه بین

اشیاء و ناظر هستند. چون از نظر نسبت قوانین فیزیک برای تمام ناظرها یک شکل دارند بنابراین حرکت الکترون‌ها در خورشید و در زمین از یک قانون تبعیت میکنند، منتهی زمانی که ما به حرکت یک الکترون خورشیدی نسبت می‌دهیم با زمانی که یک ناظر خورشیدی به آن نسبت می‌دهد فرق دارد.

خلاصه نظریات حکما و علمای تجربی راجع

به حقیقت زمان

پس از دقت در مطالبی که تا کنون راجع به حقیقت زمان از نظر فلاسفه و دانشمندان بیان کردیم مجموعاً چهار تفسیر مختلف برای زمان بدست می‌آید که دو تفسیر فلسفی، و دو تفسیر مربوط به علوم تجربی است.

۱ - نظریه مشهور حکمای مشاء که منسوب

به ارسطوست که به موجب آن زمان امری است عینی که بستر حوادث عالم طبیعت است و ناشی از گردش دوری افلاک می‌باشد. این فلاسفه چون حرکت را فقط در أعراض عالم طبیعت جاری میدانستند در نتیجه زمان مشخصی نیز برای جوهر اشیاء قائل نبودند.

۲ - حکیم عالیقدر دوره اسلامی مرحوم صدر

المتألهین با دلائل متقن اثبات کرد که حرکت در نهاد
و جوهره عالم طبیعت رسوخ داشته و عالم طبع
اساساً یکپارچه وجودی سیال است و زمان نیز مقدار
همین سیلان وجودی اشیاء است که بر حسب هر
شیء متفاوت است. البتّه زمانی که در عرف مردم
شایع است در واقع زمانی حقیقی اشیاء نبوده بلکه
مقایسه و سنجش میان اشیاء مختلف زمانی با
یکدیگر است.

طبق نظر صدر المتألهین حرکت و در نتیجه

زمان، جزء ماهوی

هیچیک از اشیاء بخصوصه نبوده بلکه نحوه وجود همه اشیاء عالم طبیعت است. لذا برای شناخت جوهر جسمانی تنها بیان سه بعد عمود بر هم طول و عرض و عمق کافی نبوده بلکه باید به بعد دیگر این جوهر که به نحوه وجود آن مربوط میشود یعنی امتداد زمانی، به عنوان بعد چهارم نظر داشت.

۳- تفسیر علمی زمان، توسط نیوتن که زمان و مکان را دو بعد مستقل از اشیاء عالم فرض میکرد. در این تفسیر نیز اگرچه به لحاظ ماهیت تجربی آن، حقیقت زمان مدّ نظر نبوده و زمان بعنوان عامل و معیار سنجش برای حوادث و اشیاء مورد نظر است ولی به لحاظ مطلق دانستن این صفت برای همه اشیاء میتوان آن را با تفسیر فلسفی اوّل منطبق دانست.

۴- تفسیر علمی تجربی زمان، توسط اینشتین که به موجب آن، زمان مطلق مفهوم خود را از دست داده و مفهوم همزمانی اشیاء با یکدیگر جایگزین آن شده است.

در این تفسیر اگرچه زمان اعتبار مطلق و عینی خود را از دست داده است ولی در عوض آن چنان در

ماهیت علمی هر پدیده رسوخ کرده است که هر گونه اطلاع و شناخت تجربی از موقعیت اشیاء نسبت به یکدیگر منوط به ادراک رابطه همزمانی میان آنهاست.

با توجه به تفاسیر فوق، روشن است که نظریات فلاسفه منافاتی با بیانات علمی نظائر اینشتین و مینکوسکی ندارد، نه اینکه این دو گونه تفسیر و نظر، یکی باشند؛ زیرا فلاسفه از نقطه نظر فلسفی و بررسی

کردن حقائق اشیاء به جهان مینگرند؛ ولی دانشمندان فیزیک از نقطه نظر علوم تجربی و قوانین مکانیک و فیزیک. پس جنبه نظر بین این دو دسته و خطّ مشیی را که برای وصول به نتیجه و مقصود طیّ میکنند متفاوت است؛ و هر دو دسته نه تنها با یکدیگر تعارض و تزاممی ندارند بلکه روی اصول مسلّمه ثابت، طرفین یکدیگر را بنا به مقدمات موجوده نزد دیگری برای اخذ نتیجه و قیاس تأیید می نمایند.

و این فرق بین فلسفه و علم است، که از مصادیق روشن و واضح آن در همین جا بین مفهوم زمان از دیدگاه فیلسوف و از دیدگاه دانشمند فیزیک مشهود است.

برای اینشتین و أمثال او فقط یک زمان مطرح است و آن هم زمانی است که در اندازه گیری فیزیکی بکار می آید و البتّه این نوع زمان نسبی است^۱.

با توجّه به آنچه گفته شد معلوم میشود که

^۱ برای تفصیل و شرح مبسوط درباره آنچه ذکر شد، به دو کتاب اینشتین: یکی «تکامل فیزیک» ترجمه احمد آرام، و دیگری «نسبیّت و مفهوم نسبیّت» ترجمه محمّد رضا خواجه پور رجوع شود.

اساساً کیفیت بحث درباره زمان میان حکماء و میان دانشمندان علوم تجربی متفاوت است؛ بحث حکماء راجع به حقیقت زمان است، و آن واقعیتی که زمان از آن انتزاع میشود؛ و نسبی بودن آن بنا بر آنچه ما ذکر کردیم ناشی از شدت و ضعف درجه تجرّد موجودات است؛ ولی بحث این دانشمندان اساساً راجع به حقیقت راسمِ زمان نیست بلکه به کیفیت سنجش زمان نظر دارند

و از نسبی بودن آن، منظورشان اختلاف محاسبه به حسب تغییر عوامل دخیل در سنجش است.

البته چون روز قیامت بر پا شود و زمین غیر از این زمین گردد ممکن است حرکات نیز متغیر و متبدل گردد، و زمان را مردمِ موقفِ روز بازپسین طوری دیگر ادراک کنند یعنی بر حسب احساس تدریج موجود در آن عالم. ولی این مطلب ربطی به آیات و روایاتی که دلالت دارند بر آنکه در روز قیامت، مردمِ موقف حساب را بطور مختلف ادراک میکنند ندارد؛ مسأله تبدل زمین و تغیر نحوه و کیفیت حرکت جوهریه بجای خود محفوظ است؛ و این نحوه اختلاف ادراک زمانِ موقف، مربوط به حالات نفسانی مردم است و اختلاف آن بر حسب تجرّد و عدم تجرّد و انغمار در عالم طبع است.

کسانی که در دنیا مستغرق انوار خدا هستند،

طول موقف را نمیدانند

مواقف قیامت و به درازا کشیدن آن، نسبت به بعضی، و عدم اطاله آن نسبت به بعضی دیگر و عدم احساس زمان و مکث در آن، بر حسب اختلاف انغمار نفس در آیات الهیه و در أسماء سبحانیه و در

فناء در ذات حقّ متعال است؛ و بطور کلی آن کس که در دنیا خود را فراموش کند و به حقّ پیوندد، در عالم قیامت ادراک و قوف و زمان موقوف و مکث در آنجا را نمی‌نماید؛ چون قیامت ظهور و بروز عالم دنیاست، و باطن نمایش عالم ظاهر است.

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ سَاقُ شَجَرَةٍ لَا يَتَحَرَّكُ مِنْهُ إِلَّا مَا حَرَّكَتُهُ الرِّيحُ؛ وَ عَنْهُ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ، وَ إِذَا سَجَدَ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى

«از حضرت صادق علیه السّلام وارد شده است که: عادت و روش حضرت سجّاد علیه السّلام چنین بود که چون به نماز بر میخواست، چنان مستغرق توحید و انوار خدا میشد، که ابداً حرکتی نداشت بطوری که گویا مانند ساق درختی است که از آن حرکتی مشهود نیست مگر آنچه را که از آن درخت باد به حرکت در آورد؛ و نیز از عادات حضرت سجّاد علیه السّلام این بود که چون به نماز بر میخواست، رنگ چهره‌اش دگرگون میگشت؛ و چون به سجود میرفت، سر از سجده بر نمی‌داشت مگر آنکه عرق خود را میریخت».

و بالجمله بعضی از پیامبران الهی و اولیاء خدا از هیبت و عظمت و جلالش چنان متأثر میشدند به کیفیتی که غیر خدا را بالمرّه فراموش می‌نمودند و از ما سِوَى الله هر چیز را فراموش میکردند، حتّی از بدن خود نیز غافل میشدند؛ و از این قبیل است آن حالت خاصّی که أمير المؤمنین علیه السّلام در نماز داشتند

^۱ «أسرار الصّلاة» ملکی تبریزی، طبع حروفی، ص ۱۹۸

که تیر را از پای آن حضرت در حال نماز درآوردند
و ابداً آن حضرت متأثر نشدند؛ و نیز از این قبیل
است آن حالات بیهوشی که بر آن حضرت رخ میداد
بطوری که چنین می‌پنداشتند که مرده است.^۱

در روایت است که چون ولیّ خدا را به موقف
آوردند، خداوند تعداد بسیاری از حوریه‌ها را که برای
او آفریده است برای او

^۱ «أسرار الصلاة» ص ۱۹۸

مهیا و آماده سازد. حوریه‌ها که سالهای متمادی در انتظار این ولیّ خدا بوده و نسبت به او عشق میورزیدند، خوشحال میشوند که اینک به وصال محبوب و معشوقشان رسیدند؛ در این حال ناگهان ولیّ خدا چنان مستغرق انوار حضرت حقّ جلّ و عزّ میشود که غیر او را بکلی فراموش میکند؛ حوریه‌ها چنین گمان میکنند که این ولیّ خدا به خواب رفته است. در اطراف بدن او جمع میشوند و پیوسته با او انس میگیرند تا شاید از خواب بیدار شود و میگویند: ای پروردگار ما! این محبوب ما را بیدار کن که ما در فراق او اندوهناکیم.

خداوند به ولیّ خود امر به نزول میکند؛ و این مؤمن پس از هشتاد سال که غرق انوار خدا بوده است، به حال می‌آید و بیدار میشود و می‌نشیند. حوران بهشتی همه غرق در شادی و مسرّت مبتهجانه می‌پندارند که اینک با محبوب و معشوقشان انس میگیرند و گفت و شنود می‌نمایند؛ که ناگاه ولیّ خدا به درگاه حضرت احدیت عرضه میدارد: ای پروردگار من! چقدر زود مرا از حرم و حریمت نازل فرمودی؟!؟

به مجرد این کلام، دوباره ولیّ خدا به حرم

خدا برمیگردد و مستغرق انوار جمال و جلال او

میشود.

طوبی و سِدره گر به قیامت به من دهند *** یکجا

فدای قامت رعنا کنم ترا

گرافتد آن دو زلف چلیپا به چنگ من *** چندین

هزار سلسله در پا کنم ترا

خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم *** خورشیدِ

کعبه، ماهِ کلیسا کنم ترا^۱

^۱ از فروغی بسطامی

مجلس پنجاه و هشتم: عمومیت سؤال و

حساب برای تمام مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ

ءَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

آیات وارده در سؤال روز قیامت

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتابِهِ الكَرِيمِ:

فَوَ رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

(آیه ۹۱ و ۹۲ از سوره ۱۵: حجر)

«پس سوگند به پروردگار تو که؛ هر آینه ما

حقاً از همگی آنها پرسش می‌کنیم، از آنچه در دنیا

بجا می‌آوردند!»

عالم سؤال به دنبال عالم حساب و از توابع

آنست. چون سؤال، استیضاح است از پرسش شده

درباره حقیقت آنچه در نزد اوست؛ و در روز قیامت،
باید نفوس انسان از آنچه را که در دنیا کسب کرده
است چه در جانب سعادت، و چه در جانب شقاوت،
محاسبه گردد؛ و تبعات و لواحق آثار نفس و لوازم
آن مشهود شود و به حساب آن

رسیدگی شود، و به نتایج آن برسد. چون روز
قیامت روز ظهور و بروز است، و روز از عهده
برآمدن و متقبّل مسؤولیت‌ها و تعهدهای دنیوی شدن
است.

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ. (آیه ۹، از سوره ۸۶:

الطَّارِق)

«روزی است که پنهان‌ها و مخفیات آشکارا

میگردد؛»

چون «سریره» محلّ خاصّی است از نفوس

ناطقه که جای نیت و فکر و اسرار است؛ و لذا به

همین مناسبت به سرّ مخفیّ، سریره گویند.

یعنی روزی است که جایگاه اسرار و نیات

انسان، ظهور میکند و ظاهر میشود؛ و از پرده خفا

خارج میشود.

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ. (آیه ۲۸، از

سوره ۶: الانعام)

«بلکه برای مردم تمام آنچه را که سابقاً (در

دنیا) مخفی میداشتند ظاهر و آشکار میشود.»

إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ.

(آیه ۲۸۴، از سوره ۲: البقرة)

«چه شما آنچه را که در نیت‌های خود و عقاید

خود دارید ظاهر سازید و یا پنهان کنید! در هر حال

خداوند حساب آنها را از شما میگیرد!»

و البته ملاحظه میشود که این آیه عمومیت

دارد نسبت به هر نیت و هر سریره. و آنچه در روایت

است که این آیه منسوخ است به آیه شریفه:

إِلَّا اللَّئِمَّ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ. (آیه ۳۲، از

سوره ۵۳: النجم)

(خداوند لَمَم را که عبارت از خطایا و گناهان

کوچک است می‌آمزد.)

کلامی متین و استوار است، لیکن باید دانست

که نسخ در اینجا به معنای تفسیر و بیان است نه بیان

غایت و انتهای حکم و انقضای مدّت آن، چون نسخ

به این معنی اختصاص به امور تشریحیه و احکام

دارد؛ و در حقائق نسخی نیست و معنی ندارد.^۱

باری بعضی از آیاتی که درباره سؤال وارد

است ما در ذیل بیان می‌کنیم:

وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (۹۳، از سوره ۱۶:

النحل)

«و سوگند به خدا که حَقّاً شما از آنچه عمل

کرده‌اید سؤال خواهید شد!»

تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ. (آیه ۵۶، از

سوره ۱۶: النحل)

«سوگند به خدا که حَقّاً شما از آنچه را افترا

^۱ این مطلب را حضرت علامه طباطبائی در رساله «معاد» خطی ص ۵۰ بیان فرموده‌اند و لیکن در «المیزان» و نیز دیگر تفاسیر در ذیل آیه ۲۸۴ از سوره بقره روایاتی را نقل کرده‌اند که این آیه منسوخ است به آیه لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.

بسته‌اید سؤال خواهید شد!»

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ.

(آیه ۶، از سوره ۷: الأعراف)

«پس سوگند به خدا که ما پرسش خواهیم

کرد از کسانی که پیامبران را بسوی آنها فرستادیم، و

سوگند به خدا که از خود پیامبران نیز پرسش خواهیم

نمود.»

وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ. (آیه ۲۴، از سوره ۳۷:

الصافات)

«و آنها را متوقف سازید! زیرا که باید آنها

مورد سؤال و

پرسش قرار گیرند».

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا. (آیه ۳۴، از

سوره ۱۷: الإسراء)

«و به پیمان وفا کنید! زیرا که پیمان از اموری

است که مورد سؤال قرار خواهد گرفت».

وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا. (آیه ۱۵، از سوره ۳۳:

الأحزاب)

«و عهد خدا مورد سؤال و بازپرسی قرار

میگیرد.»

روایات وارده در عمومیت سؤال در قیامت

روایات وارده در این باب، بسیار است و

دارای مضامین مختلفی است، و از نظر مضمون و

مفاد به چند دسته تقسیم میشود:

اوّل: روایاتی که دلالت دارد بر آنکه حساب

و سؤال برای جمیع افراد است:

شیخ طوسی در «أمالی» خود روایت میکند از

جماعتی از أبو المفضل از محمد بن حسن بن

حفص، از هشام نهشلی از عمر بن هاشم، از معروف

بن خربوذ از عامر بن واثله از أبو برده أسلمی که

گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
يَقُولُ: لَا يَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ
أَرْبَعٍ: عَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أُبْلَاهُ؟ وَعَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أُفْنَاهُ؟ وَعَنْ
مَالِهِ مِمَّا اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ؟ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ.^۱

«از رسول خدا - که درود خدا بر او و بر آل

او باد - شنیدم که می گفت: «قدم هیچ بنده ای در روز

قیامت حرکت نمی کند تا اینکه از چهار چیز از او

پرسش گردد: از بدنش که آن را در چه چیز کهنه

کرده است؟ و از عمرش که آن را در چه چیز به پایان

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۷، ص ۲۵۸ و ۲۵۹ و ص ۲۶۱؛ و روایت
وارد از «خصال» در ص ۲۵۳ از طبع حروفی نیز موجود است؛ و در «تفسیر
علی بن ابراهیم» در ذیل آیه: إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ
مَسْئُولًا در ص ۳۸۲ از طبع سنگی آورده است؛ و در «مجمع البیان» ذیل همین
آیه، در طبع صیدا، ج ۳، ص ۴۱۶ از «تفسیر علی بن ابراهیم» ذکر کرده
است. و در کتاب «بشارة المصطفى لشيععة المرتضى» ص ۱۲۴، از حسن بن
حسین بن بابويه روایت میکند از شیخ طوسی از شیخ مفید از جعفر بن
محمد از پدرش از سعد بن عبد الله از أحمد بن محمد بن عيسى از حسن
بن محبوب از أبو حمزة ثمالی از حضرت أبو جعفر محمد الباقر علیه السلام
قال قال رسول الله: لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى
يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعٍ خِصَالٍ: عُمُرِكَ فِيمَا أُفْنَيْتَهُ، وَجَسَدِكَ فِيمَا أُبْلَيْتَهُ، وَ مَالِكَ مِنْ
أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَ أَيْنَ وَضَعْتَهُ، وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَ مَا عَلَامَةُ حُبِّكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: مَحَبَّةُ هَذَا، وَ
وَضَعُ يَدِهِ عَلَى رَأْسِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رسانیده است؟ و از مالش که از کجا بدست آورده و در کجا مصرف نموده است؟ و از محبت ما أهل بیت؟»

و همین مضمون از مفاد روایت را در «خصال» صدوق و صدوق «أمالی» از محمد بن أحمد الاسدی البردعیّ از رقیه دختر إسحق بن موسی بن جعفر، از پدرش، از پدراناش، از رسول خدا؛ و در «تفسیر علیّ بن ابراهیم» از ابن محبوب از ثمالی، از حضرت باقر علیه السّلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آورده است.^۱

و در «أمالی» طوسی از شیخ مفید از أحمد بن محمد بن الولید از پدرش از محمد بن حسن صفّار، از علی بن محمد قاسانی از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود مفتری از سفیان بن عیینه:

^۱ همان مصدر

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ حِجَّةٌ، إِمَّا فِي ذَنْبٍ اقْتَرَفَهُ وَ إِمَّا فِي نِعْمَةٍ قَصَّرَ عَنْ شُكْرِهَا.^۱

«گفت: من از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: هیچ بنده ای نیست مگر آنکه برای خدا بر عهده او حجّتی است، یا در گناهی که مرتکب شده است و یا در نعمتی که از اداء شکر آن کوتاهی کرده است.»

و نیز در «أمالی» طوسی با همین سند، از ابن عیینه از حمید بن زیاد، از عطاء بن یسار، روایت کرده است که:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَوْفَى الْعَبْدُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ؛ فَيَقُولُ: قَيْسُوا بَيْنَ نِعْمِي عَلَيْهِ وَ بَيْنَ عَمَلِي! فَتَسْتَعْرِقُ النِّعْمُ الْعَمَلَ. فَيَقُولُونَ: قَدْ اسْتَعْرِقَ النِّعْمُ الْعَمَلَ.

فَيَقُولُ: هَبُوا لَهُ نِعْمِي! وَ قَيْسُوا بَيْنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ مِنْهُ! فَإِنْ اسْتَوَى الْعَمَلَانِ أَذْهَبَ اللَّهُ الشَّرَّ بِالْخَيْرِ: وَ أَذْخَلَهُ الْجَنَّةَ. وَ إِنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ أُعْطَاهُ اللَّهُ بِفَضْلِهِ. وَ

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۷، ص ۲۶۲ به نقل از «أمالی» طوسی طبع سنگی، ص ۱۳۲

إِنَّ كَانَ عَلَيْهِ فَضْلٌ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ التَّقْوَى لَمْ يَشْرِكْ
بِاللَّهِ تَعَالَى وَاتَّقَى الشِّرْكَ بِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْمَغْفِرَةِ؛
يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ بِرَحْمَتِهِ إِنْ شَاءَ وَ يَتَفَضَّلَ عَلَيْهِ بِعَفْوِهِ.^۱

«أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در روز
قیامت، بنده را در پیشگاه خداوند وقوف میدهند.
خداوند میفرماید: ای فرشتگان! بین نعمتهائی که
من به او عنایت کرده‌ام، و بین عمل او مقایسه کنید!
چون مقایسه میکنند، نعمتهای خدا، اعمال را در
خود فرا میگیرد و فزونی می‌یابد.»

خداوند خطاب میکند: تمام نعمتهای خود
را که به او داده‌ام، شما به او ببخشید و پس از آن بین
اعمال خیر و اعمال شرّ او مقایسه نمائید! پس اگر هر
دو عمل، با هم مساوی بودند، خداوند به سبب
اعمال خیر، اعمال شرّ او را از بین می‌برد؛ و او را
داخل بهشت میکند.

و اگر اعمال خیر او بر اعمال شرّ او فزونی
داشت؛ خداوند علاوه بر دخول در بهشت، آن فزونی

^۱ «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۶۲ به نقل از «أمالی» طوسی ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ و
نیز این روایت را در «عده الدّاعی» ص ۱۰۷ آورده است.

و زیادی را نیز به او عنایت میفرماید.

و اگر اعمال خیر او از اعمال شرّ او، کمی و نقیصه داشت، و او از اهل تقوی بود که به خداوند تعالی شرک نیاورده بود و از شرک آوردن به خدا پرهیز میکرد؛ پس او از اهل مغفرت است؛ خداوند اگر بخواهد به رحمت خود او را می‌آمرزد و با عفو خود بر او تفضّل میکند».

و در «عدّه الدّاعی» در خبر نبوی روایت است که: از برای بنده خدا، در روز قیامت در ازاء هر روز از ایام عمرش، بیست و چهار خزانة باز میکنند، (به عدد ساعتهای شبانه روز) پس از آن، بنده خدا یک خزانة را چنین می‌یابد که از نور و سُورور پر شده است؛ در این هنگام از مشاهده آن چنان فرح و سروری پیدا میکند که اگر هر آینه آن سرور بر اهل جهنّم تقسیم گردد فکر آنان را از احساس رنج و عذاب جهنّم باز دارد؛ و آن ساعتی است که خداوند را در آن ساعت اطاعت

کرده است.

و سپس خزانه دیگری را باز میکند، و آن را تاریک و متعفن و دهشت‌زا می‌نگرد. و چون آن را می‌بیند، چنان فزع و جزعی به او رخ میدهد که اگر آن را بر اهل بهشت قسمت کند موجب میشود که نعمت را بر آنان منغص کند؛ و آن ساعتی است که خداوند را در آن ساعت معصیت کرده است.

و پس از آن خزانه دیگری را باز میکند که آن را خالی و فارغ مینگرد؛ نه در آن چیزی است که او را خوشحال کند و نه در آن چیزی است که او را غمگین سازد. و آن ساعتی است که یا خوابیده است و یا به بعضی از کارهای مباح و جائز دنیا مشغول بوده است؛ و در این صورت حالت غبن و اُسف او را میگیرد که با وجود آنکه من متمکن بودم آن را از حسنات پر کنم، حسناتی که به وصف در نمی‌آید، چرا من آن را از دست دادم. و این است گفتار خداوند متعال: **ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ**.^۱ (آیه ۹، از سوره ۶۴: التَّغَابُنِ)

^۱ «عده الداعی» طبع سنگی، ص ۸۲

و نیز در «عده‌الداعی» روایت است که:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَجْمَعُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

وَلِبَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حُقُوقٌ؛ وَلَهُ قَبْلَهُمْ تَبَعَاتٌ.

فَيَقُولُ: عِبَادِي! مَا كَانَ لِي قَبْلَكُمْ فَقْدٌ وَهَبْتُهُ

لَكُمْ؛ فَهَبُوا بَعْضُكُمْ تَبَعَاتِ بَعْضٍ وَادْخُلُوا الْجَنَّةَ

جَمِيعًا بِرَحْمَتِي!

«خداوند سبحانه تمام مخلوقات را در روز

قیامت جمع میکند

در حالی که بعضی از آنها حقوقی بر عهده بعضی دیگر دارند، و نیز برای خداوند حقوقی است بر عهده همه آنها که از آن بر نیامده‌اند.

خداوند خطاب میکند: ای بندگان من! آنچه من برای خود از حقوقی که انجام نداده‌اید دارم همه را به شما بخشیدم! شما نیز حقوق یکدیگر را ببخشید! و همگی به رحمت من در بهشت وارد شوید!

در «توحید» صدوق از ابن وکید، از صفار، از ابن هاشم، از ابن معبد، از دُرُست از ابن اذینه، از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند:

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا تَقُولُ فِي الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ!؟

قَالَ: أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا جَمَعَ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ سَأَلَهُمْ عَمَّا عَاهَدَ إِلَيْهِمْ وَلَمْ يَسْأَلَهُمْ عَمَّا قَضَى عَلَيْهِمْ.^۱

«ابن اذینه گوید: «به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! نظر شما درباره قضا و قدر چیست؟!»

^۱ «توحید» صدوق، طبع حیدری (سنه ۱۳۸۷) ص ۳۶۵

حضرت فرمود: نظر من اینست: چون خداوند، بندگان خود را در روز قیامت جمع میکند درباره آنچه بر عهده آنان گذارده است پرسش میکند و درباره آنچه را بدون اختیار آنها بر آنان جاری ساخته است پرسش نمی کند».

در عمومیت حساب و سؤال برای همه اعضاء

بدن

در «تفسیر عیاشی» در ذیل آیه کریمه:

و لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ
وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.^۱ (آیه ۳۶، از سوره

۱۷: الإسراء)

از حسین بن هارون از حضرت صادق علیه

السلام آورده است که:

يَسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا يَسْمَعُ، وَ الْبَصَرُ عَمَّا يَطْرَفُ!

وَ الْفُؤَادُ عَمَّا يَعْقِدُ عَلَيْهِ.^۲

«گوش از آنچه می شنود؛ و چشم از آنچه

^۱ «و پیروی مکن از آنچه برای تو علم به آن حاصل نیست! چون گوش و چشم و قلب، یکایک آنها از آنچه پیروی نموده ای مورد سؤال و بازپرسی قرار میگیرند».

^۲ «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۲۹۲؛ و نیز در برهان «تفسیر» طبع حروفی ۵ جلدی، ج ۲، ص ۴۲۱؛ و صافی «تفسیر» ج ۱، ص ۹۶۹ آورده است.

بواسطه حرکت خود می بیند، و دل از آنچه نیت خود را بر آن استوار میدارد، مورد پرسش و سؤال واقع میشوند».

و نیز در «تفسیر عیاشی» از حسن روایت است که:

قَالَ: كُنْتُ أُطِيلُ الْعُقُودَ فِي الْمَخْرَجِ لِاسْمَعِ غِنَاءَ بَعْضِ الْجِيرَانِ. قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ؛ فَقَالَ لِي: يَا حَسَنُ! إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا: السَّمْعُ وَمَا وَعَى؛ وَالْبَصَرُ وَمَا رَأَى؛ وَالْفُؤَادُ وَمَا عَقَدَ عَلَيْهِ.^۱

«حسن گوید: «من چون به بیت التّخلیه برای قضای حاجت میرفتم نشستن در آنجا را طول میدادم تا از استماع آواز بعضی از همسایگان که به طرب مشغول بودند طرفی ببندم.»

میگوید: «چون بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدم فرمودند: ای

^۱ «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۲۹۲؛ و نیز در برهان «تفسیر» و «صافی» در همین موضع آمده است.

حسن! بدرستی که حقاً گوش و چشم و دل، یکایک آنها از این امر، مورد بازپرسی قرار میگیرند: گوش و آنچه شنیده است؛ چشم و آنچه دیده است؛ دل و آنچه بر آن نیت خود را جزم نموده و اراده کرده است.

و نیز در «تفسیر عیاشی» از حضرت باقر علیه السلام آمده است که:

قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی! أَدْخَلُ كَنِيفًا لِي، وَ لِي جِرَانٌ وَ عِنْدَهُمْ جَوَارِي يَتَغَنَّينَ وَ يَضْرِبْنَ بِالْعُودِ؛ فَرُبَّمَا أَطْلُبُ الْجُلُوسَ، اسْتِمَاعًا مِنِّي لَهُنَّ.

فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ!

فَقَالَ الرَّجُلُ: وَ اللَّهِ مَا أَتَيْتُهُنَّ؛ إِنَّمَا هُوَ سِمَاعٌ أَسْمَعُهُ بِأُذُنِي.

فَقَالَ لَهُ: أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: **إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؟!**

قَالَ: بَلَى وَ اللَّهُ فَكَأَنِّي لَمْ أَسْمَعْ هَذِهِ الْآيَةَ قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ عَجْمِيَّ وَ لَا مِنْ عَرَبِيٍّ! لَا جَرَمَ أَنِّي لَا أَعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ وَ إِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

فَقَالَ لَهُ: قُمْ فَاغْتَسِلْ وَ صَلِّ مَا بَدَا لَكَ! فَإِنَّكَ

كُنْتَ مُقِيمًا عَلَىٰ أَمْرٍ عَظِيمٍ مَا كَانَ أَسْوَأَ حَالِكَ لَوْ مُتَّ
عَلَىٰ ذَٰلِكَ! اِحْمَدِ اللّٰهَ، وَ اسْأَلْهُ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ؛
فَإِنَّهُ لَا يَكْرَهُ إِلَّا كُلَّ الْقَبِيحِ؛ وَ الْقَبِيحَ دَعَا لِأَهْلِهِ! فَإِنَّ
لِكُلِّ أَهْلًا.^۱

حضرت باقر علیه السلام گویند: «من در نزد

حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی به آن

حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شود! من

در مستراح خانه خود میروم، و لیکن ما همسایگانی

داریم که در نزد آنها زنان و کنیزان آوازه خوان است،

که تَغَنَّى میکنند. میخوانند و با عُوْد می نوازند؛ و چه

بسا من برای آنکه ساز و آواز آنها را گوش کنم

میخواهم زیادتر از مقدار معمول در مستراح بنشینم.

حضرت صادق گفتند: این کار را مکن.

آن مرد گفت: سوگند به خدا که من به این

اراده و نیت، در نزد آن کنیزان آوازه خوان نرفته‌ام!

بلکه فقط آوازی است که به گوش خود می شنوم.

حضرت گفتند: آیا نشنیده ای گفتار خداوند

^۱ «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۳؛ و نیز در تفسیر «برهان»، جلد ۲، ص ۴۲۱ آورده است.

را آنجا که میگوید: بدرستی که حقاً گوش و چشم و دل، یکایک آنها از آنچه پیروی نموده‌اند مورد سؤال قرار میگیرند؟!

مرد گفت: آری ولی سوگند به خدا که گویا من اصلاً این آیه را از کتاب خدا نشنیده‌ام! نه از مرد عربی شنیده‌ام و نه از مرد عجمی؛ و بنابراین من دیگر هرگز دنبال چنین کاری را نمی‌گیرم و دوباره بجا نمی‌آورم إن شاء الله؛ و من از خداوند طلب مغفرت و آمرزیدگی دارم.

حضرت گفتند: برخیز و غسل توبه بجای آور! و به مقداری که می‌خواهی نماز بخوان! چون تو بر امر عظیمی وقوف داشتی، چقدر حالت بد و قبیح بود اگر تو بر همان حالت می‌مردی! حمد خدای را بجای آور و از او تقاضای توبه و عفو کن از هر امری که خداوند ناپسند دارد؛ چون او ناپسند ندارد مگر هر عمل زشت و قبیحی را؛ و

عمل زشت را برای اهل آن عمل واگذار! چون
برای هر کرداری اهلی است»

این روایت را علامه طباطبائی (مُدَّ ظَلُّهُ الْعَالِي) از کافی با اسناد خود از ابو عمروز بیری از حضرت باقر و از حضرت صادق علیها السلام در ضمن حدیث مفصّلی روایت کرده‌اند.^۱

هر یک از اعضاء بدن مورد سوال واقع می‌شوند

و نیز در «تفسیر عیاشی» روایت کرده است از ابو عمر و زبیری از حضرت صادق صلوات الله علیه که فرمودند:

«خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر جوارح و اعضاء بنی آدم لازم و واجب گردانیده است و ایمان را بر آنها قسمت نموده است؛ و هیچ عضوی از اعضاء بدن انسان نیست مگر آنکه به او ایمانی واگذار شده است؛ غیر از ایمانی که به عضو دیگر واگذار شده است.

^۱ «تفسیر» المیزان ج ۱۳، ص ۱۰۷

و از جمله اعضای بدن انسان دو چشم اوست
که با آنها می‌بیند، و دو پای اوست که با آنها راه
می‌رود.

پس بر چشم واجب کرده است که نظر نکند به
آنچه را که خداوند نظر کردن به آن را حرام کرده است،
و آن را پائین اندازد از آنچه را که از محرمات، خداوند
نهی فرموده است و غَضَّ بَصْرٍ و فروهستن چشم، عمل
اوست، و ایمان اوست؛ خداوند می‌فرماید: **وَ لَا تَقْفُ مَا
لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ
كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.**

پس این غضّ بصر و چشم فروهستگی از
آنچه خداوند حرام فرموده است عمل اوست، و آن
از ایمان است.

و خداوند بر دو پای انسان واجب کرده است
که بسوی چیزی از معاصی خدا نروند؛ بلکه واجب
گردانیده است که بسوی فرائض و واجبات بروند و
فرموده است:

وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَأَنْ تَخْرِقَ
الْأَرْضَ وَ لَأَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا^۱.

و نیز فرموده است:

وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ
أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ^۲

و در «کافی» مرحوم کلینی روایت کرده است
از عده ای از اصحاب روایت خود، از برقی، از حسن
بن علی بن یقطین، از محمد بن سنان، از ابی
الجارود، از حضرت باقر علیه السلام که:

قَالَ: إِنَّمَا يَدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ
الْقِيَمَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.^۳

«خداوند فرمود: در روز قیامت بندگان خود

^۱ . آیه ۳۷، از سوره ۱۷: الإسراء: از روی تکبر و نخوت و خوشی در روی
زمین راه مرو! چون تو قدرت نداری که زمین را بشکافی! و نمی توانی به
درازای کوهها برسی».

^۲ آیه ۱۹، از سوره ۳۱: لقمان: در رویه و راه رفتن خود، میانه رو باش؛ و
صدای خود را فروهشت! چونکه منکرترین صداها صدای خران است.

^۳ «تفسیر عیاشی، ص ۲۹۳ و نیز در تفسیر برهان ج ۲، ص ۴۲۱ آورده است.

را فقط بر مقدار عقل‌هائی را که به آنان داده است
بطور دقت محاسبه میکند.»

و نیز در «کافی» از علی بن ابراهیم، از پدرش و از عدّه راویان از أحمد بن محمد و سهل جمیعاً از ابن محبوب از مالک بن عطیه، از یونس بن عمّار روایت است که حضرت صادق علیه السّلام گفتند: دیوان‌ها در روز قیامت سه تا است: دیوانی که در آن نعمت‌های خدا نوشته شده است، و دیوانی که در آن حسنات است؛ و دیوانی که در آن سیئات است.

و در اوّلین وهله مقابله می‌اندازند بین دیوان نعمت‌ها و دیوان حسنات؛ پس نعمت‌های خدا تمام حسنات را فرا میگیرد، و چیزی دیگر از آنها نمی‌ماند؛ و در این صورت دیوان سیئات باقی می‌ماند.

در این حال فرزند آدم را که مؤمن است برای حساب می‌خوانند؛ چون حرکت میکند، قرآن پیشاپیش او در بهترین شکلی جلو می‌آید و میگوید: ای پروردگار من! من قرآن هستم و این بنده مؤمن تست که با تلاوت من خود را به تعب و مشقت افکنده است؛ و با ترتیل و تدبّر در معانی من شبهای

دراز را به صبح رسانده است و در هنگام تهجد دیدگانش از اشک چشم پر می شده است؛ پس او را راضی کن، همچنان که او مرا راضی کرده است.

خداوند عزیز جبار به بنده مؤمن خطاب میکند: ای بنده من دست راست خود را جلو بیاور و باز کن! خداوند آن را از مقام رضوان خدای عزیز جبار پر میکند؛ و دست چپ او را از رحمت خدا پر میکند.

و پس از آن میگوید: اینست بهشت؛ مباح

است برای تو پس بخوان قرآن و بالا برو!

بنده مؤمن شروع میکند به خواندن قرآن؛ و

هر آیه ای را که میخواند یک درجه بالا میرود.^۱

صدر این روایت را که فقط راجع به دواوین

سه گانه، و استغراق دیوان حسنات در دیوان حسنات

هست، می باشد حسین بن سعید در دو کتاب خود

آورده است.^۲

از چیزهایی که در روز قیامت سؤال می شوند

در «نهج البلاغه» وارد است که:

أَلَا وَ إِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يَغْفَرُ؛ وَ ظُلْمٌ لَا

يُتْرَكُ؛ وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يَطْلَبُ: فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفَرُ

فالشُّرْكُ بِاللَّهِ

قَالَ اللهُ تَعَالَى: **إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ:** وَ

أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ

الْهَنَاتِ: وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ، فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ

بَعْضًا.

الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ؛ لَيْسَ هُوَ جُرْحًا

بِالْمُدَى وَ لَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ؛ وَ لَكِنَّهُ مَا يَسْتَصْغَرُ ذَلِكَ

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۶۰۲

^۲ «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۷۳

مَعَهُ^۱ «آگاه باشید که ظلم بر سه گونه است: ظلمی که مورد آمرزش قرار نمی‌گیرد؛ و ظلمی که رها نمی‌شود؛ و ظلمی که آمرزیده میشود و مورد بازخواست و مؤاخذه واقع نمی‌گردد.»

اما ظلمی که آمرزیده نمی‌شود، شرک به خداوند متعال است؛ خداوند میفرماید: حَقًّا خداوند شرک به او را نمی‌آمرزد. و اما ظلمی

^۱ «نهج البلاغه» خطبه ۱۷۴

که آمرزیده میشود، آن ظلم بنده است به خود در ارتکاب بعضی از خطایای جزئی و گناهان کوچک؛ و اما ظلمی که رها نمی‌شود، آن ظلم بعضی از بندگان است به یکدیگر.

قصاص کردن در روز قیامت، شدید است، قصاص با کارد و دشنه نیست؛ و شلاق زدن با تازیانه نیست؛ بلکه با چیزهایی است که زخم زدن با دشنه، و شلاق زدن با تازیانه، در برابر آن بسیار کوچک شمرده میشود».

سؤال و حساب در عقبه محشر

در «روضه کافی» از عدّه ای از راویان از سهل بن زیاد، از حسن ابن محبوب، از علی بن رثاب از ابو عبیده حذاء، از ثویر بن اُبی فاخته، روایت میکند که گفت: شنیدم: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکرد؛ پس چنین گفت که: پدرم برای من گفت که: پدرش علی بن اُبی طالب علیه السلام برای مردم چنین حدیث میکرد که:

چون روز قیامت بر پا گردد، خداوند تبارک

و تعالی مردم را از قبرهایشان در زمین واحدی بر
می‌انگیزد درحالی‌که همگی بدون سلاح هستند، و
چیزی با خود ندارند؛ و لباس ندارند؛ و محاسن
ندارند. (یعنی از پوشش‌های دنیوی که موجب
تقویت و تعین آنها گردد، و مخفیات آنها را بپوشاند
با خود هیچ ندارند) نور آنان را از دنبال سوق میدهد
و همگی در ظلمت راه می‌روند تا آنکه در گردنه
محشر (عقبه آن) توقف میکنند:

آن قدر تراکم جمعیت در عقبه محشر بسیار

است، و ازدحام زیاد

است، که بعضی از مردم از سر و شانه هم بالا
میروند و روی هم سوار میشوند، و از جلو رفتن آنان
را منع میکنند.

در این وقت نفس‌های آنها به شدت میزند، و
عرق بسیار میریزند؛ و امورشان سخت و دشوار
میگردد، و ضجّه و ناله آنها زیاد میشود؛ و
صداهایشان بالا میرود؛ و این اولین وهله از وهلات
ترسناک روز قیامت است.

در این هنگام خداوند جبّار تبارک و تعالی، از
بالای عرش خود، با جمعی از فرشتگانی چون سایه
بر آنها اشراف میکند و به یک فرشته از فرشتگان امر
میکند که در میان مردم ندا در دهد:

ای جماعت مردم! ساکت باشید! و گوش فرا
دارید! و بشنوید منادی خداوند جبّار را!

در این حال همگی بطوری ساکت میشوند که
آخرین آنها همچون اولین آنها صدا را میشنوند، و
صداهایشان خرد و شکسته و ضعیف میشود، و
چشم‌هایشان خاشع میگردد و رگ‌های گردنشان به
اضطراب در می‌آید و دل‌هایشان به فزع و جزع

می‌افتد؛ و سرهای خود را به سمت آنجائی که صدا
می‌آید بلند میکنند؛ و با شتاب گردنهای خود را برای
استماع بلند میکنند؛ و در این وقت کافر میگوید:

هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ. (یه ۸، از سوره ۵۴: القمر)

«این روز، روز دشواری است».

و خداوند جبار عزّ و جلّ که حاکم عادل است

بر آنها مُشرف

میشود و میگوید: من خداوند هستم که هیچ
معبودی غیر از من نیست، و من حاکم عادلَم که اَبداً
آن حاکم در امروز ستم نمی‌کند. در امروز من در
میان شما حکم به قسط و عدل میکنم و امروز در
پیشگاه من به کسی ظلم نمیشود.

امروز من حقّ ضعیف را برای او از قویّ
میگیرم؛ و برای صاحب مظلّمه به جهت مظلّمه
قصاصی که حقّ او بود، از حسنات و سیئات
می‌ستانم (حسنات ظالم را به مظلوم میدهم و سیئات
مظلوم را به ظالم ردّ میکنم).

و هر کس از صاحبان مظلّمه که از مظلّمه خود
گذشته و بخشیده است، من به او ثواب و پاداش
میدهم!

و در امروز هیچ ظالمی از این عقبه و گردنه
نمی‌تواند عبور کند؛ و هر کسی که مظلّمه کسی دیگر
در عهده اوست نیز نمی‌تواند عبور کند مگر آن
مظلّمه ای که صاحبش از آن گذشته است؛ که من آن
صاحب گذشت را ثواب میدهم، و در وقت حساب
آن مظلّمه را برای او میگیرم؛ پس ای معشر خلائق!

شما از این امر دست ندارید! و پیوسته ملازم
ستمگران به خود باشید! و مظالم خود را از کسانی
که به شما در دنیا ظلم کرده‌اند، طلب کنید! و من
اینک شاهدم برای شما علیه آنها؛ و چه خوب شاهد
با کفایتی هستم!

مردم در این وقت برای شناسائی ظالمین به
خود به حرکت در می‌آیند؛ و هر یک گریبان ظالمی
را که به او ستم کرده میگیرد و دست از او بر
نمی‌دارد؛ پس هیچکس باقی نمی‌ماند که از برای او
در

نزد شخص دیگری مظلومه ای باشد مگر آنکه او را به آن مظلومه میگیرد.

و در این هنگام بقدری که خداوند اراده کرده است، در محشر درنگ میکنند، و حالشان شدت می یابد، و عرقشان فراوان میریزد، و غمّ و اندوهشان شدید میگردد؛ و صداهایشان بلند میشود؛ و ضجّه و فریادهایشان بالا میرود، و از خداوند تمنّای خلاصی از این ماجرا را میکنند که: ما از مظلومی که اهل مظلومه به ما نمودند صرف نظر کردیم. و از درخواست مظلومه و تظلمّ اِبا نمودیم.

و خداوند عزّ و جلّ بر مشقّت و شدت احوال آنها اطلاع حاصل میکند، و منادی از نزد خداوند تبارک و تعالی بطوری ندا در میدهد؛ که همان طور که اوّلشان میشوند آخرشان نیز میشوند:

که ای معشر خلائق! برای دعوت خداوند تبارک و تعالی ساکت شوید! و گوش فرا دهید که خداوند تبارک و تعالی به شما میگوید: من هستم خداوند بسیار بخشنده؛ اگر شما میخواهید حقوق خود را به یکدیگر ببخشید، ببخشید! و گرنه من

برای شما مظلّم شما را خواهم گرفت!

اهل محشر از این ندا خوشحال میشوند، به جهت شدّت سختی و مشقّتی که دارند؛ و به جهت تنگی راه و تراحم آنها در عبور.

در این حال به امید آنکه از این ضیق و شدّتی که در آن هستند خلاصی پیدا کنند، بعضی از آنان از مظلّم خود میگذرند و حقّ خود را میبخشند؛ و بعضی دیگر میگویند: بار پروردگار ما! مظلّم ما بیش از مقداری است که ببخشیم.

در این وقت منادی از عرش خدا ندا میکند:

کجاست رضوان خازن بهشت، بهشت فردوس؟

خداوند عزّ و جلّ او را امر میکند که از

فردوس یک قصری را با تمام بناهای آن، و

خدمتگزاران آن به آنها نشان دهد.

خازنِ فردوس قصری را به آنها نشان میدهد

که در جوانب آن از دختران جوان و غلمان و

خدمتگزاران می‌باشند.

و منادی از نزد خداوند تبارک و تعالی ندا

میکند: ای معشر خلائق! به این قصر نظر کنید!

مردم سرهای خود را بلند میکنند و آن را

می‌بینند، و همگی تمنای آن را می‌نمایند.

و منادی از جانب خداوند تبارک و تعالی ندا

میدهد: ای معشر خلائق! این قصر از آن کسی است

که مؤمنی را عفو کند. و همگی اهل محشر از حقّ

خود میگذرند؛ و عفو میکنند؛ مگر جماعت اندکی.

در این وقت خداوند عزّ و جلّ میفرماید:

امروز هیچ ظالمی به بهشت نمی‌رود؛ و هیچ ظالمی به

جهنّم نمی‌رود چنانچه برای یکی از مسلمانان بر عهده

او مظلّمه ای باشد، مگر آنکه آن مظلّمه را از او در وقت حساب میگیرد؛ أيها الخلائق: برای حساب مهیا گردید!

در این هنگام راه خلائق را باز میگذارند، تا اینکه همگی بسوی عقبه رهسپار میگردند؛ و در راه تراحم میکنند و از یکدیگر سبقت میجویند؛ و همدیگر را دفع می نمایند؛ تا اینکه در عرصه حساب

در پیشگاه حضرت جبار تبارک و تعالی که بر عرش است میرسند؛ در آنجا دیوان‌های اعمال هر یک باز شده است، و میزان‌های عمل نصب گردیده است، و پیامبران و شهداء و گواهان را حاضر ساخته‌اند، و گواهان امامان هستند، هر امامی گواهی میدهد که برای اهل عالمش به امر خداوند عزّ و جلّ قیام کرده است و آنان را بسوی سبیل خدا دعوت نموده است.

راوی روایت: ثُویر بن اُبی فاخته گوید:
سخنِ حضرت سجّاد علیه السّلام که بدینجا رسید، مردی از قریش عرض کرد: یا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ اگر برای شخص مؤمنی در نزد شخص کافری مظلّمه‌ای باشد، کافر که از اهل دوزخ است و چیزی ندارد که در ازای مظلّمه به مؤمن بدهد، در این صورت از کافر چه چیز را میگیرند؟

حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام گفتند:
بقدری که از برای مؤمن در نزد کافر مظلّمه‌ای هست، از گناهان مؤمن بر میدارند و به کافر میدهند و بنابراین کافر معذب میشود، علاوه بر عذاب کفر

خود، به قدر گناهان مؤمن که در ازاء مظلومه به او داده شده است.

آن مرد قرشی عرض کرد: اگر برای شخص مسلمان در نزد شخص مسلمانی در نزد شخص مسلمان دیگری مظلومه ای باشد، چگونه مظلومه او از شخص مسلمان گرفته میشود؟

حضرت گفتند: بقدر حقّ مظلوم از مظلومه ای که نزد ظالم دارد از حسنات ظالم برداشته میشود و به حسنات مظلوم اضافه میگردد.

مرد قرشی گفت: اگر ظالم حسناتی نداشته

باشد چه میشود؟

حضرت گفتند: چون برای مظلوم سیئاتی

هست، از آن سیئات مظلوم برداشته میشود و بر

سیئات و گناهان ظالم اضافه میگردد.^۱

حساب خلائق در عرصات قیامت

در «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» از ابنِ ادریس، از پدرش،

از یعقوب بن یزید، مرفوعاً از یکی از ائمه علیهم

السَّلَام روایت کرده است که:

يَوْمَئِذٍ بِصَاحِبِ الدِّينِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَشْكُوا

الْوَحْشَةَ؛ فَإِنَّ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٌ أَخَذَتْ مِنْهُ لِصَاحِبِ

الدِّينِ. قَالَ: وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُلْقِيَ عَلَيْهِ مِنْ

سَيِّئَاتِ صَاحِبِ الدِّينِ^۲

«در روز قیامت صاحب دین را می آورند که

از غریم خود شکایت دارد پس اگر غریم نیکیهائی

نموده است، آنها را برای صاحب دین قرار میدهند؛

^۱ «روضه کافی» ص ۱۰۴ تا ص ۱۰۶؛ و «بحار الانوار» ج ۷، از ص ۲۶۸ تا

ص ۲۷۰

^۲ «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» طبع نجف (۱۳۸۵ هجری) ج ۲ ص ۵۲۸

و اگر نیکی‌هایی ندارد، بدی‌های صاحب دین را برای او میگذارند».

این روایت به همین الفاظی که ما در اینجا ذکر کردیم آورده شده است؛ و مجلسی رضوان الله علیه هم به همین لفظ ذکر کرده است، و لیکن چون لفظ وَحْشَةً معنای مناسبی نداشته گفته است: ممکن است

بجای لفظ وَحَشَّةٌ «غَرِيْمَه» یا مانند آن بوده باشد؛
فلهذا ما در ترجمه بر همین اساس ترجمه نموده‌ایم.
باری، این مقداری از روایاتی بود که دلالت
داشت بر اینکه سؤال و حساب برای جمیع خلائق
است.

و درباره عمومیت حساب و سؤال، از نقطه
نظر جمع بین مفاد دو دسته از آیات قرآن سؤال پیش
می‌آید یک دسته از آیات می‌فرماید:

**فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ *
فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ.** (آیه ۶ و ۷، از
سوره ۷: الاعراف)

«پس سوگند به خدا که هر آینه ما از امت‌هایی
که پیامبران را بسوی آنان فرستادیم سؤال می‌کنیم –
و از خود پیامبران نیز سؤال می‌کنیم. و از روی علم،
تمام معلومات خود را که درباره آنها داریم برای آنها
حکایت می‌کنیم و البته چنین نیست که ما غائب
بوده‌ایم.»

و آیه **فَو رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا**

^۱ «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۷۴

يَعْمَلُونَ. (آیه ۹۲ و ۹۳، از سوره ۱۵: الْحَجْر)

«پس سوگند به پروردگار تو که ما از همگی

آنها نسبت به کارهایی که انجام داده‌اند پرسش

می‌کنیم.»

وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ. (آیه ۲۴، از سوره ۳۷:

الصّافات)

«و آنان را نگاه دارید! چونکه مورد بازپرسی

و سؤال قرار

میگیرند».

و دسته دیگر از آیات میفرماید: **وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ**

ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ. (آیه ۷۸، از سوره ۲۸: القصص)

«و مجرمان از گناهانشان بازپرسی و سؤال به

عمل نمی آید»

و آیه **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لَا جَانٌّ**.

(آیه ۳۹ از سوره ۵۵ الرحمن)

«پس در آن روز هیچکس از جنّ و انس، از

گناهشان پرسش نمی شود».

سؤال خداوند، استعلام نیست

چگونه بین مفاد این دو دسته از آیات میتوان

جمع کرد؟ چون در دسته اوّل میفرماید: همه مورد

سؤال قرار میگیرند، و در دسته دوّم میفرماید: از آنها

سؤال به عمل نمی آید.

شیخ طبرسی فرموده است: جواب این

استفهام را از چند وجه میتوان داد:

اوّل: آنکه خداوند به عنوان استعلام و کشف

مجهول از آنان پرسش نمی کند؛ بلکه سؤال به عنوان

محکوم کردن کفار و سرکوبی آنان و غلبه بر حجّت

است؛ و لذا به دنبال آیه واقع در سوره رحمن
میفرماید: **يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ**^۱ «مجرمان، از
علامت و نشانه شان شناخته میشوند».

دوّم: در روز قیامت در عَرَصَات و موقف از
آنها سؤال میشود؛ همچنان که خداوند گفته است: **وَ**
قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ «آنها را متوقف سازید! چون باید
مورد سؤال واقع شوند».

^۱ قسمتی از آیه ۴۱، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

و اما پس از حصول عقوبت و دخول در آتش
دیگر سؤال قطع میشود.

سوّم: در قیامت، مواقف یکی نیست، در
بعضی از مواقف سؤال میشود؛ و در بعضی نمیشود؛
پس بین مفاد این دو دسته از آیات تضادی
نیست.

و اما دو آیه دیگر:

اوّل؛ آیه: **فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا**

يَتَسَاءَلُونَ. (آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المؤمنون)

«چون در صور دمیده شود، پس بین مردم
روابط نسبی نیست و آنها از یکدیگر پرسشی
نمی‌کنند»

و دوّم، آیه: **فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ**

يَتَسَاءَلُونَ. (آیه ۵۰، از سوره ۳۷: الصافات)

«پس بعضی از مردم در قیامت به بعضی دیگر
روی آورده و از یکدیگر سؤال میکنند»

جمع این دو به آنست که بگوئیم: معنای آیه
اوّل آنست که چون حال آنها در حین نفخ صور
شدید است و هر کس به کار خود مشغول است دیگر

مجال استخبار از احوالاتی که نسبت به آن جهل دارند، نمیکنند.

و معنای آیه دوّم آنست که بعضی از بعضی دیگر سؤالِ ملامت و سرزنش میکنند، همچنان که آمده است: **يَتْلَوُْمُونَ**. (آیه ۳۰، از سوره ۶۸: القلم)

«همدیگر را سرزنش میکنند»^۱.

و استاد ما علامه طباطبائی مُدَّ ظَلَّهُ در آیه واقع در سوره قصص: **وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**، فرموده‌اند: چون این آیه بعد از آیات وارده درباره قارون و عذاب اوست، ظاهر سیاق دلالت دارد بر آنکه سنّت الهیه در تعذیب مجرمین و هلاکت آنها بواسطه گناهانشان اینست که در وقت نزول عذاب به آنها مهلت داده نمیشود؛ و اصغاء به آنچه را که بر هم بیافند از معذرت‌های خود، و آنها را موجب تذلل و معدّ برای انابه قرار دهند - به امید نجات از مهلکه - نمیگردد.

به خلاف صاحبان جاه و قدرت از افراد بشر، که چون بخواهند کسی را که متهم شده است تعذیب نمایند، از گناهِش پرسش میکنند، تا آنکه اوّل علیه او حکم صادر کنند و سپس کیفر و عذاب نمایند.

و در این صورت چه بسا شخص مجرم، با جوهری از معذرت که تلفیق کند و بافته‌هایی از پندار که بر زبان آرد، کیفر را از خود میگرداند، و عذاب را

^۱ «مجمع البیان» ج ۲، ص ۳۹۸

از خود میزداید؛ و لیکن خداوند سبحانه چون علم به حقیقت احوال مجرمین دارد از گناهانشان نمی‌پرسد و بلکه در وهله اول حکم میکند، و عذاب غیر مردود به آنها میرسد.^۱

و نیز استاد مُدَّ ظَلَّةُ در آیه واقع در سوره رحمن: **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ** فرموده اند که: این پرسشی که در این

^۱ تفسیر «المیزان» ج ۱۶، ص ۷۹

آیه نفی شده است همین پرسش‌های متعارف و مألوف است؛ و نفی سؤال در این آیه، منافاتی با اثبات آن در آیه سوره صافات: **وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**؛ و آیه واقع در سوره حجر: **فَو رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** ندارد.

زیرا در روز قیامت، مواقف مختلف است؛ در بعضی جاها پرسش می‌گردد، و در بعضی جاها مهر بر دهان‌ها زده میشود و اعضاء بدن سخن می‌گویند؛ و در بعضی جاها با سیما و علائم و نشانه‌ها شناخته میشوند.^۱

سؤال از پیامبران و ائمه علیهم السلام

باید دانست که عمومیت سؤال از همه خلایق، شامل سؤال از پیغمبران و امامان نیز میشود. غایة الامر سؤال از امت‌ها راجع به کیفیت اطاعتشان از آنهاست، و سؤال از آنان راجع به کیفیت تبلیغ آنها و کیفیت اطاعت امت‌هاست.

در «کافی» از ابو علی اشعری از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی نجران از ابی جمیله از جابر، از

^۱ تفسیر المیزان ج ۱۹ ص ۱۲۱

حضرت اَبی جعفر علیهما السَّلَام روایت کرده است
که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا مَعْشِرَ قُرَاءِ الْقُرْآنِ! اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا حَمَلَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ! فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ! إِنِّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِيغِي، وَآمَّا أَنْتُمْ فَتَسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلْتُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي.^۱

حضرت باقر علیه السَّلَام گفتند که: رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای جماعت

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۶۰۶

قاریان قرآن! از خداوند عزّ و جلّ بپرهیزید، در آنکه حمل کتاب خود را به شما سپرده است! پس بدانید که من مورد پرسش قرار میگیرم؛ و شما نیز مورد پرسش قرار میگیرد! من پرسش میشوم از تبلیغ خودم، و اما شما پرسش میشوید از آنچه از کتاب پروردگار من و از سنت من به شما سپرده شده است!»

سؤال و جواب نوح پیغمبر در موقف قیامت:

و نیز در «کافی» از محمد بن مکی از احمد بن محمد از محمد بن خالد از قاسم بن محمد از جمیل بن صالح از یوسف بن ابی سعید روایت میکنند که او گفت: من روزی خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم؛ و حضرت به من گفتند: چون روز قیامت بر پا گردد و خداوند تبارک و تعالی خلائق را در آن روز گرد آورد اولین کسی که او را بخوانند، نوح صلی الله علیه و آله است، پس به او گفته میشود: آیا تبلیغ نمودی؟!

نوح میگوید: آری. به او گفته میشود: شاهد

بر گفتارت کیست؟

نوح میگوید: محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله. پس نوح صلی الله علیه از مکان خود بر میخیزد و می آید، و از مردم سبقت میگیرد، تا می آید به نزد محمد صلی الله علیه و آله؛ و او بر روی تلی از مشک قرار دارد و با او علیّ علیه السلام است؛ و این است گفتار خداوند عزّ و جلّ:

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا. (آیه

۲۷، از سوره ۶۷: الملک)

«پس چون او را نزدیک ببینند، چهره‌های کسانی که کافر شده‌اند بد میشود.»

نوح به محمد صلی الله علیه و آله میگوید: ای محمد! خداوند تبارک و تعالی از من سؤال نموده است: که آیا تبلیغ نمودی؟! گفتم: آری. گفت: گواه تو کیست؟!
گفتم: محمد.

پس محمد میگوید: ای جعفر و ای حمزه! بروید و شهادت دهید که او تبلیغ خود را کرده است! پس حضرت صادق علیه السلام گفتند: جعفر و حمزه دو نفر گواهی هستند که برای تبلیغ پیامبران گواهی میدهند.

پس من عرض کردم: فدایت شوم! پس علی علیه السلام در آن موقع کجاست؟! حضرت فرمود: منزله و درجه علی از این بالاتر است.^۱

و نیز در «کافی» از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس از مردی از حضرت صادق علیه

^۱ «روضه کافی» ص ۲۶۷

السّلام روایت است:

قَالَ: قَالَ: الْخِضْرُ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا

مُوسَى! إِنَّ أَصْلَحَ يَوْمِيكَ الَّذِي هُوَ أَمَامَكَ! فَانظُرْ أَيُّ

يَوْمٍ هُوَ، وَاعِدَّةً لَهُ الْجَوَابُ!

فِيَّائِكَ مَوْقُوفٌ وَمَسْئُولٌ! وَخُذْ مَوْعِظَتِكَ مِنْ

الدَّهْرِ، فَإِنَّ الدَّهْرَ طَوِيلٌ قَصِيرٌ.

فَاعْمَلْ كَأَنَّكَ تَرَى ثَوَابَ عَمَلِكَ! لِيَكُونَ أَطْمَعُ

لَكَ فِي الْآخِرَةِ

فَإِنَّمَا هُوَ آتٍ مِنَ الدُّنْيَا كَمَا هُوَ قَدْ وُلِّيَ مِنْهَا^۱

«حضرت صادق علیه السلام گفتند: خضر به

موسی علیهم السلام گفت: ای موسی! صالح ترین

روز از دو روز تو، آن روزی است که در پیش داری!

پس بنگر که آن چه روزی است؟! و پاسخ پرسش ها

را برای آن روز آماده کن!

چون حَقّاً تو را برای پرسش در موقف نگاه

میدارند؛ و تو مورد بازپرسی قرار میگیری؟ پند و

اندرز خود را از روزگار بگیر! چون روزگار بلند و

کوتاه است.^۲ پس آن طور عمل کن که گویا تو پاداش

و ثواب آن را می بینی! این قسم از عمل، ترا بهتر

مشتاق به آخرت میکند؛ آنچه از دنیا هنوز نیامده

است بعینه مانند آنچه هست که گذشته است».

پیغمبران نیز مورد سؤال واقع می شوند

و از آنچه گفته شد، دانسته میشود که از

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۴۵۹

^۲ بلند است به اعتبار آنکه هزاران سال متمادی از عمر روزگار گذشته است، و هنوز هم به سر نیامده است، کوتاه است به اعتبار آنکه آنچه در این روزگار دراز است، همان بدون کم و زیاد در این ایام عمر کوتاه موجود است، پس عمر کوتاه نمایشگر روزگار دراز است.

پیامبران هم سؤال و حساب به عمل می‌آید؛ غایه الامر، سؤال و حساب هر کس متناسب با خود او و شئون اوست، حساب انبیاء بسیار دقیق‌تر و عمیق‌تر و لطیف‌تر و خطیرتر است، و هر چه درجه و منزله بالاتر رود تکالیف مهم‌تر و عظیم‌تر میشود؛ و غیر از ذات اقدس حضرت احدیت

سبحانه و تعالی همه ممکن الوجودند. انبیاء نیز بشرند و بر اساس تکلیف و مجاهده با نفس به این مقامات رسیده‌اند؛ و هر جا که تکلیف باشد سؤال و حساب هم هست، و عصمت آنها منافات با تکلیف ندارد، زیرا عصمت، اراده و اختیار آنها را سلب نمی‌کند و تا اراده و اختیار باقی است مجاهده و تکلیف نیز هست و سؤال و حساب نیز هست.

و مَا لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ در جلد اول از کتاب «امام‌شناسی» به مقدار میسور در پیرامون این مسأله بحث کرده‌ایم، و روشن ساخته‌ایم که عصمت موجب سلب اراده از آنها نیست و فعل آنان را اضطراری و اجباری نمی‌کند؛ بلکه قدر و منزلت ایشان به آنست که در عین اختیار، اراده عمل خطا و گناه را نکنند و گرنه عمل اضطراری شرافتی ندارد.

استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی درباره عدم منافات عصمت انبیاء با تکالیف الهیه فرموده‌اند:

عصمت معصوم و حکم ننمودن او مگر به حقّ، او را از توجّه تکالیف الهیه بر امر و نهی باز نمیدارد. چون عصمت سبب سلب اختیار نمی‌شود

و تا هنگامی که اختیار باقی است جائز است، بلکه واجب است که به او تکالیف الهیه متوجه گردد؛ همچنان که به غیر معصوم از سائر افراد بشر تکلیف متوجه می‌گردد.

و اگر بنا بود توجه تکلیف به معصوم نشود نسبت به او واجب و حرامی متحقق نمی‌شد، و طاعتی از معصیتی متمیز نمی‌گشت، پس

در این صورت معنای عصمت که همان مصونیت از معصیت است لغو میشود.» (تمام شد کلام استاد.)^۱

سؤال و جواب خدا با عیسی بن مریم علی نبینا

و آله و علیه السلام

سؤال و جواب عیسی بن مریم در موقف

قیامت

درباره سؤال از حضرت عیسی بن مریم علی

نبینا و آله و علیه السلام و جواب آن پیامبر اولوالعزم در قرآن کریم آیاتی وارد است:

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

^۱ «الميزان فى تفسير القرآن» ج ۱۷، ص ۲۰۵

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (آيات ۱۱۶ تا ۱۱۹، از سوره ۵: المائدة)

«و یاد بیاور ای پیامبر! زمانی را که خداوند به

عیسی بن مریم میگوید: آیا تو به مردم گفתי که مرا

و مادرم را دو خدا و معبود

بگیرید از سوای خدا؟! عیسی میگوید: پاک و منزّه هستی تو ای خداوند! در خور و توان من نیست که بگویم چیزی را که برای من حقّ نیست. اگر من اینچنین بود که گفته بودم، هر آینه حقّاً تو میدانستی! تو از آنچه در اراده و ذهن من است خبر داری! ولی من از آنچه در علم تو و معلوم تو است خبر ندارم.

بدرستی که حقّاً تو به پنهانها و رازها علم بسیار داری و بسیار داننده ای!

من نگفتم به آنها مگر چیزی را که تو مرا به آن امر کردی، که اینکه خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست عبادت کنید! و تا وقتی که من در میان آنها بودم شاهد و گواه بر آنها بودم پس چون مرا بسوی خود بردی، تنها تو فقط رقیب و پاسدار بر آنان بودی. و تو بر هر چیز شهید و گواهی و حاضر و ناظری!

اگر آنان را عذاب کنی (حقّ توست) چون آنها بندگان تو هستند! و اگر مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، پس حقّاً تو تنها عزیز و مستقلّ و

حکیم می‌باشی!

خداوند می‌فرماید: این روز، روزی است که راستی و استواری راستان به آنها فایده می‌بخشد. از برای آنان باغهاییست که در زیر درخت‌های انبوه و سربه‌هم‌آورده آن نهرهایی جاری است، که صادقان و استواران در آنها بطور جاویدان زیست میکنند. خداوند از آنها راضی است و آنها نیز از خداوند راضی هستند؛ و اینست فوز و

موقف سؤال از پیغمبر و امامان

در تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» در ذیل این

آیه مبارکه، روایت کرده است، از پدرش: ابراهیم، از

حسن بن محبوب از محمد بن نعمان از ضریس از

حضرت ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام در گفتار

خداوند تعالی: **هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ** که

چون روز قیامت بر پا گردد، و مردم برای حساب

محشور شوند، آنها از هر یک از مراحل خوفناک روز

قیامت عبور و مرور می نمایند؛ و به عرصات قیامت

نمی رسند مگر آنکه متحمل مشقت و تعب شدیدی

میشوند؛ و بالاخره چون به عرصه^۱ رسیدند در آنجا

متوقف میشوند و خداوند جبار که بر عرش خود

است بر آنها اشراف میکند.

پس اوّل کسی که خوانده میشود - به ندائی

که جمیع خلائق آن را میشنوند - صدائی است به نام

^۱ عَرَصَه، زمین همواری را گویند که در آن بنائی نیست، و عَرَصَات جمع عرصه است. و در اینجا مراد، آن زمین پهناور در موقف قیامت و حضور عند الله برای سؤال و حساب است.

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّبِيُّ الْقُرَشِيُّ الْعَرَبِيُّ. أَنْ حَضَرَتْ
پیش می‌آید تا اینکه در طرف راست عرش خدا
می‌ایستد.

و پس از آن دوست و صاحب شما را صدا
میزنند؛ پس علیّ علیه السّلام جلو می‌آید تا در جانب
چپ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم می‌ایستد.
و سپس امتّ محمد را صدا می‌زنند، پس آنها در طرف
چپ علیّ

می ایستند.

و پس از آن یکایک از پیغمبران و امت هر یک را با ایشان صدا میزنند، از اوّل پیامبران تا آخرشان، آنها هر یک با امت هایشان در طرف چپ عرش خدا می ایستند.

حضور قلم و لوح و ملائکه و انبیاء و امم در

عرصات قیامت

پس از این، اوّلین کسی را که برای سؤال میخوانند، قلم است؛ قلم پیش می آید، و بصورت آدمی در مقابل خدا می ایستد و خداوند به او خطاب میکند: آیا آنچه را که به تو الهام کردم و وحیی را که به تو امر کردم در لوح نوشتی؟!؟

قلم میگوید: آری؛ ای پروردگار من! تو حقّاً میداننی که من در لوح نوشتم آنچه را که به من امر کردی و الهام نمودی از وحی خودت!

خداوند تعالی میفرماید: کیست از برای تو که به این مطلب گواهی دهد؟!؟

قلم میگوید: ای پروردگار من! مگر از پنهانیها و مکنون سرّ تو غیر از خودت، کسی از

مخلوقات تو مطلع میشود؟!!

خداوند تبارک و تعالی میگوید: در حجّت و

دلیل خود پیروز شدی و فائق آمدی.

و سپس لوح را میخوانند؛ و لوح بصورت

آدمی جلو می‌آید تا به جایی که با قلم می‌ایستد.

خداوند میفرماید: آنچه که از امر و الهامِ وحی

من به قلم نمودم آیا در روی تو نگاشت؟!!

لوح میگوید: آری، ای پروردگار من! و من

نیز آن را به اسرافیل تبلیغ کردم!

در این حال اسرافیل را میخوانند؛ و او پیش

می آید و با لوح و قلم بصورت بشر می ایستد!

خداوند خطاب میکند: آیا لوح آنچه را که

قلم، از وحی من بر روی آن نگاشت؛ به تو رسانید؟!!

اسرافیل میگوید، آری ای پروردگار من! و من

آن را به جبرائیل تبلیغ کردم!

در این حال جبرائیل را میخوانند، پس او جلو

می آید تا به جائی که با اسرافیل می ایستد.

خداوند تبارک و تعالی میگوید: آنچه به

اسرافیل تبلیغ شد آیا به تو تبلیغ کرد؟!!

جبرائیل میگوید: آری، ای پروردگار من! من

نیز آن وحی را به جمیع پیغمبرانت رساندم! و تمام

آنچه که از امر تو به من رسید من به آنان تبلیغ کردم!

و رسالت تو را به هر یک از پیامبرانت و رسولانت به

یکایک آنها ادا نمودم؛ و جملگی وحی تو را و

حکمت تو را به آنان رساندم! و آخرین کسی که

رسالت تو را، و وحی تو را، و حکمت تو را، و علم

تو را، و کتاب تو را، و کلام تو را، به او تبلیغ کردم
حبیب تو محمد بن عبد الله العربی القرشی العربی
بود.

رسول خدا و امامان علیهم السلام در سؤال

عرصات قیامت

حضرت باقر علیه السلام گفتند: پس از این

قضایا، اولین کسی که از اولاد آدم برای پرسش و

گفتگو خوانده میشود محمد بن عبد الله صلی الله

علیه و آله و سلم

است.

و خداوند آن قدر او را به خود نزدیک میکند،
که در آن روز هیچیک از مخلوقات خدا به آن
نزدیکی به خدا نیستند.

خداوند میفرماید: ای محمد! آیا جبرائیل
آنچه را که من بسوی تو وحی کردم و بواسطه او
بسوی تو فرستادم: از کتاب خودم، و حکمت خودم
و علم خودم، به تو تبلیغ کرد؟ و آیا اینها را به تو
وحی نمود؟!

رسول الله میگوید: آری ای پروردگار من!
جبرائیل به من وحی نمود تمام آنچه را که به او وحی
نموده بودی! و او را با آن چیز فرستادی از کتابت و
حکمتت و علمت، و جملگی را به من وحی کرد!
خداوند به محمد میگوید: آیا تو به امت خود
تبلیغ کردی آنچه را که جبرائیل از کتاب من و
حکمت من و علم من به تو رسانید؟!

رسول الله میگوید: آری ای پروردگار من! من
تبلیغ کردم به امت خودم آنچه را که به من وحی
کردی از کتابت و حکمتت و علمت و در راه تو

مجاهده کردم!

خداوند به محمد میگوید: کیست که برای تو

به این امر شهادت دهد؟!

محمد میگوید: ای پروردگار من! تو شاهد

هستی برای من که جبرائیل تبلیغ رسالت خود را

نمود، و فرشتگان تو شاهدند؛

و ابرار از امت من شاهدند! وَ كَفَىٰ بِكَ شَهِيدًا.

در این حال ملائکه را میخوانند، و آنان
جملگی گواهی میدهند برای محمد که او تبلیغ
رسالت خود را نموده است.

و سپس امت محمد را میخوانند، و از آنان
پرسش میکنند که آیا محمد رسالت مرا و کتاب مرا
و حکمت مرا و علم مرا، به شما تبلیغ کرد؟ و شما را
به اینها دانا کرد؟!

امت محمد همگی گواهی میدهند که محمد
رسالت و حکمت و علم را تبلیغ کرد.

خداوند تبارک و تعالی به محمد میگوید: آیا
تو بعد از خودت در میان امت خلیفه ای معین
نمودی، که در میان آنها به حکمت من و علم من، بر
پا شود، و کتاب مرا برای آنان تفسیر کند، و آنچه در
آن اختلاف دارند بیان کند و روشن سازد؛ که آن
خلیفه و قائم به امر، بعد از تو حجت من باشد و
خلیفه من در روی زمین بوده باشد؟!

محمد میگوید: آری. ای پروردگار من! علیّ
بن ابی طالب که برادر من و وزیر من و وصی من و

بهترین امتّ من است، من او را در میان امتّ به عنوان
جانشین و خلیفه تعیین کردم؛ و در حال حیات خود
او را به عنوان شاخص و میزان نصب کردم؛ و آنان را
به طاعت و فرمانبرداری از او دعوت کردم؛ و او را
خلیفه بر امتّم قرار دادم، و او را امامی قرار دادم که
امتّ من پس از من به او اقتدا کنند!

پس از این علیّ بن ابی طالب را میخوانند؛ و
سپس خداوند عزّ و جلّ میگوید: ای علیّ آیا محمّد
تو را وصیّ خود قرار داد؟!

و تو را در امت خود به عنوان خلیفه و
جانشین معین کرد؟! و تو را میزان و شاخص و علم
امت خود، در زمان حیات خودش قرار داد؟! و آیا
تو بعد از او برای مقام خود بپا خاستی؟!!

علی میگوید: آری ای پروردگار من! محمد
به من وصیت کرد، و مرا در امت خود قائم مقام
نمود! و مرا به عنوان شاخص و علم در زمان حیات
خود منصوب نمود! اما بعد از آنکه روح محمد را
بسوی خود قبض کردی، امت او با من از در انکار
در آمدند، و با من به حيله و مکر رفتار کردند، و مرا
مورد قهر و غلبه خود قرار داده، استضعاف کردند! و
نزدیک بود که مرا به قتل برسانند؛ و مقدم داشتند در
برابر من کسی را که تو مؤخر داشتی! و مؤخر داشتند
کسی را که تو مقدم داشتی؟ و گفتار مرا نشنیدند، و
امر مرا فرمان پذیر نشدند؛ پس من در راه تو و سبیل
تقرّب بسوی تو با آنان کارزار کردم تا به جایی که مرا
کشتند!

خداوند به علی میگوید: آیا تو پس از خودت
در امت محمد جانشین و حجّتی معین کردی، و

خلیفه ای منصوب نمودی تا بندگان مرا بسوی دین
من و به راه من دعوت کند؟!

علیّ میگوید؛ آری ای پروردگار من! من
حسن را در میان آنان به عنوان جانشین تعیین کردم؛
حسن که هم فرزند من بود و هم فرزند دختر پیغمبر
تو!

در این وقت حسن بن علیّ را میخوانند؛ و از
او سؤال میشود آنچه از علیّ بن ابی طالب سؤال شد.

و سپس هر امامی را یکایک (امام، امام) با اهل
عالمش میخوانند؛ و آنان حجّت‌های خود را اقامه
میکنند؛ و خداوند عذر آنان را قبول میکند و حجّت
آنها را نافذ قرار میدهد.

و پس از آن خداوند میفرماید:

هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ.

ضُرَيسُ که راوی این حدیث است میگوید:
روایت حضرت اَبی جعفر مُحَمَّد الباقِر علیه السّلام
در اینجا منقطع شد.^۱

احتجاج خداوند با امت‌های پیامبران و امامان

احتجاج خداوند با امت‌ها در موقف
عرصات:

مجلسی رضوان الله علیه روایت میکند از دو
کتاب حسین بن سعید، از اَبو الحسن بن عبد الله از
ابن اَبی یعفور، که او گفت: «من بر حضرت صادق
علیه السّلام وارد شدم و در نزد آن حضرت افرادی
از اصحابش بودند؛ در این حال، حضرت به من

^۱ «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی، از ص ۱۷۸ تا ص ۱۸۰

گفتند: ای پسر اَبی یَعمُور! آیا قرآن خوانده ای؟!؟

عرض کردم: آری، این قرائت را.^۱

حضرت گفتند: بلی، من هم از این قرائت

پرسیدم نه از غیر آن!

عرض کردم: آری، فدایت شوم، این چه

سؤالی است؟!؟

^۱ یعنی قرائت عاصم که قرائت مشهور قرآن است و عاصم این قرائت را به یک واسطه از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت میکند؛ و این قرائت غیر از قرائت اَبی بن کعب و ابن مسعود و سائر قرائت‌ها می‌باشد.

حضرت گفتند: چون حضرت موسی علیه

السّلام با قوم خود، گفتاری را در میان نهاد که آنها
تحمل آن را نکردند؛ و در مصر علیه او به مبارزه
برخاستند و با او مقاتله کردند؛ و او نیز با آنها مقاتله
کرد و آنها را کشت. و همچنین حضرت عیسی علیه
السّلام با قوم خود به گفتاری دست زد که آنان نیز
تحمل آن را نمودند و علیه او در تکریت^۱ قیام کردند
و با او قتال کردند؛ و او نیز با آنان قتال کرد و آنها را
کشت.

و اینست مفاد گفتار خداوند عزّ و جلّ:

فَأَمَّنْتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ
فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ.^۲

(آیه ۱۴، از سوره ۶۱: صف)

و چون اولین قائمی که از ما، اهل بیت قیام

کند، شما را بر گفتاری حدیث میکند، که تحمل آن

^۱ در «معجم البلدان» گوید: تکریت بفتح تاء شهری است مشهور بین بغداد
و موصل، و به بغداد نزدیک است تا موصل، و فاصله آن تا بغداد سی فرسخ
است.

^۲ «پس ایمان آوردند گروهی از بنی اسرائیل، و کافر شدند گروه دیگر؛ پس
ما تأیید کردیم کسانی را که ایمان آورده بودند علیه دشمنانشان، پس آنها بر
دشمن فائق آمدند».

را نمی آورید، و شما بر علیه او در زمین رمل دَسْكَرَه^۱

قیام میکنید! پس با او کارزار می کنید و او نیز

با شما کارزار میکند، و او شما را میکشد. و این

واقعه آخرین واقعه ایست که بوقوع می پیوندد.

پس از این - ای پسر اَبی یَعْفور - خداوند

اولین و آخرین را گرد می آورد.

و سپس مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را

در میان اهل زمانش می آورند و به او گفته میشود: ای

مُحَمَّد! آیا رسالت مرا به مردم رسانیدی؟! و آیا به

آنچه که به تو امر کردم که با آن قوم خودت در گفتار،

اقامه حَجَّت کنی، احتجاج نمودی؟!!

مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میگوید:

آری ای پروردگار من!

پس از این، از قوم او سؤال میشود که: آیا

برای شما تبلیغ کرد، و حَجَّت را برای شما اقامه

نمود؟!!

^۱ دَسْكَرَه در لغت به معنای زمین مسطح است ولی در «معجم البلدان» گوید نام قریه بزرگی است در نواحی نهر ملک در غرب بغداد. و نیز قریه ایست در راه خراسان نزدیک شهر اَبان، و نیز قریه ایست در مقابل جبل، و نیز قریه ایست در خوزستان.

پس از این سؤال، گروهی میگویند: نه!

و پس از این از محمد صلی الله علیه و آله و

سلم پرسش میشود، و او میگوید: آری ای پروردگار

من و سه بار رسول خدا می گوید: خداوند تبارک و

تعالی می داند که او تبلیغ رسالت او را نموده است.

خداوند گفتار محمد را تصدیق میکند، و

گفتار قوم را تکذیب می نماید؛ و سپس قوم را بسوی

آتش جهنم سوق میدهند.

و پس از این واقعه علی را در میان اهل زمانش

می آورند، و به او گفته میشود، آنچه به محمد گفته

شد؛ و قوم علی را

تکذیب میکنند، و خداوند او را تصدیق، و قومش را تکذیب می‌نماید و سه بار این مطلب را تکرار میکند.

و سپس حسن، و پس از آن حسین، و سپس علیّ بن الحسین - و اصحاب علیّ بن الحسین از همه کمتر است، چون منحصر است به ابو خالد کابلی، و یحیی بن امّ طویل، و سعید بن مُسیّب، و عامر بن واثله، و جابر بن عبد الله أنصاری؛ و اینها گواهانی هستند بر آنچه علیّ بن الحسین به آن احتجاج میکند

. -

و پس از آن پدر مرا یعنی محمّد بن علیّ را می‌آورند؛ و به همین منوال سؤال و جواب است.

و سپس مرا و شما را می‌آورند، من مورد سؤال قرار میگیرم و شما نیز مورد سؤال قرار میگیرید.

بنابراین ای پسر اَبی یعفر ببیند چه خواهید کرد؟!؟

خداوند عزّ و جلّ، یگانه آمریست به طاعت خود، و طاعت رسول خود، و طاعت اولی الامر؛ اولی الامر کسانی هستند که اوصیاء رسول خدا

ای ابن اُبی یغفور! پس مائیم حجّت‌های خدا
در میان بندگانش، و گواهان او بر خلق، و امینان
دربار او در روی زمینش، و خزانه داران او بر علمش،
و داعیان بسوی راهش؛ و عمل کنندگان به این امور؛
پس کسی که ما را اطاعت کند، خداوند را اطاعت
کرده است؛ و کسی که ما را عصیان کند، خدا را
عصیان نموده است.^۱»

باری، این نمونه و مختصری بود از روایاتی
که دلالت دارد بر اینکه سؤال در روز قیامت برای
جمیع بندگان است.

مخلصین و منکرین، حساب و سؤال ندارند

مقرّبین و مخلصین سؤال ندارند:

دوّم: روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه
مؤمنین خالص که آنها را مقرّبین گویند، بدون
حساب و سؤال داخل بهشت میشوند، و مشرکینی
که در شقاوت و جحود و انکار، در نهایت بُعد قرار

^۱ «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۸۴ و ص ۲۸۵

دارند، بدون حساب و سؤال داخل جهنم میروند.
همان طور که سابقاً ذکر شد کسانی هستند که
رشته امور آنها از دستشان خارج شده و به دست
پروردگار سپرده شده است. آنان ولیّ و صاحب
اختیاری جز خدا ندارند، چون از اراده و اختیار
نفسانی بیرون آمده‌اند. و بنابراین چون اعمال آنها
استناد به خودشان ندارد، سؤال و حساب نیز برای
آنان نیست.

آنان مقرّبین و مخلصین (به فتح لام) هستند
که در مقام فناء فی الله اقامت گزیده‌اند.

خدا میفرماید: **فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ**

الْمُخْلِصِينَ. (آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سوره ۳۷:

الصّافات)

«پس حقّاً ایشان حاضر شدگانند در قیامت و

عرصات حساب و سؤال، مگر بندگان مخلصین ما».

و از طرف دیگر، کسانی هستند که در کفر و

شرک و انکار و استکبار منغمر شده‌اند و آن لطیفه

الهیة را در دلشان بکلی خمود و خراب و فاسد و تباه

کرده‌اند؛ آنان ولیی ندارند جز طاغوت، و خداوند

ولی آنها نیست.

وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ. (آیه ۱۱، از سوره

۴۷: محمد)

اعمال چنین مردمی، حَبْط میشود و در روز
قیامت میزانی برای آنها نصب نمیگردد، و کتابی
ندارند، و حسابی ندارند.

و ما در مبحث نامه اعمال، و میزان اعمال
بِحَوْلِ اللَّهِ و قُوَّتِهِ درباره ایشان و خصوصیاتشان
مفصلاً بحث کردیم. (در مجلس ۴۲ در جلد هفتم، و
در مجلس ۵۴ در جلد هشتم)

شیخ طوسی در «أمالی» از شیخ مفید، از ابو
غالب أحمد بن محمد زراری از عمویش: علی بن
سلیمان از طیالسی از علاء از محمد روایت میکند
که:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ

غَفُوراً رَحِيماً. (آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان)

«پس خداوند گناهان ایشان را تبدیل به
حَسَنَات می‌کند و خداوند غفور و رحیم است»

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَأْتِي بِالْمُؤْمِنِ الْمُدْنِبِ يَوْمَ
الْقِيَمَةِ حَتَّى يَقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ فَيَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى
هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ، لَا يَطَّلِعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَدًا مِنَ
النَّاسِ، فَيَعْرِفُهُ ذُنُوبَهُ، حَتَّى إِذَا أَقْرَبَ بِسَيِّئَاتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ
وَجَلَّ لِلْكَتَبَةِ: بَدَّلُوهَا حَسَنَاتٍ، وَأَظْهِرُوهَا لِلنَّاسِ!
فَيَقُولُ النَّاسُ حِينَئِذٍ: مَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ سَيِّئَةٌ

وَاحِدَةٌ،

ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ؛ فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ، وَهِيَ
فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا خَاصَّةً.^۱

میگوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره

تفسیر این آیه که خداوند سیئات بندگان رحمن را
تبدیل به حسنات میکند، پرسش کردم.

حضرت گفتند: مؤمن گناهکار را در روز

قیامت به موقف حساب می آورند؛ و خداوند فقط به

تنهایی متکفل رسیدگی و حساب او میگردد، و بر

حساب او هیچیک از مردم اطلاع حاصل نمی کنند.

و خداوند گناهان او را به او نشان میدهد، و چون او

اعتراف و اقرار به گناهان میکند: خداوند عزّ و جلّ

به فرشتگان مأمور به نوشتن نامه اعمال میگوید: تمام

این گناهان را به نیکوئی‌ها مبدّل سازید، و آن

نیکوئی‌ها را برای مردم ظاهر کنید!

باری وقتی که درباره مؤمن مذنبِ مطلب از

این قرار است، درباره مقربین و مُخْلِصِينَ که تمام

وجود خود را به خدا داده‌اند و یکسره کردارشان، و

افکارشان، و وجودشان، فی الله و لله شده است

^۱ «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص ۴۴ و ۴۵

چگونه خواهد بود؟

مشرکین بدون حساب وارد دوزخ میشوند:

در «أمالی» صدوق، در خبر سعید بن مسیب

ضمن روایت طویلی از حضرت سجّاد علیه السّلام

روایت میکند:

قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ الْقَوْلَ مِنْ اللَّهِ فِي الْكِتَابِ عَلَى

أَهْلِ

الْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ .

فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ

رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. (آیه ۴۶، از سوره

۲۱: الانبیاء)

فَإِنْ قُلْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا عَنَى

بِهَذَا أَهْلَ الشِّرْكِ؛ فَكَيْفَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ نَضَعُ

الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ

كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ.

(آیه ۴۷، از سوره ۲۱: الانبیاء)

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ أَهْلَ الشِّرْكِ لَا تُنْصَبُ لَهُمْ

الْمَوَازِينُ وَ لَا تُنْشَرُ لَهُمُ الدَّوَابِينُ وَ إِنَّمَا تُنْشَرُ

الدَّوَابِينُ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ - الْحَدِيثُ^۱.

«حضرت علی بن الحسین علیهما السلام

گفتند: گفتار خداوند در قرآن کریم، پس از این،

درباره اهل معاصی و گناهان برمیگردد.

پس خداوند فرموده است: و حَقًّا هَرَّ آيِنَهٗ اِگَر

يَكُ دَمِي وَ بِهٖ قَدْرُ يَكُ نَفْسِي اِزْ عَذَابِ پَرُورْدِگَارِ تُو

بِهٖ ايشَانِ مَسَّ كُنْدُ، هَرَّ آيِنَهٗ مِيگُوينْد: اِي وَايِ بَرِ مَا، مَا

^۱ «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۵۸ و ۲۵۹

حقاً از ستمکاران بوده‌ایم.

بنابراین، أیها الناس! اگر شما بگوئید: خداوند

از این آیه مرادش اهل شرک بوده است؛ چگونه این،

گفتار استواری است؟ در حالی که خداوند میفرماید:

ما در روز قیامت میزان‌های قسط و عدل را نصب

میکنیم؛ و اگر آن چیز به اندازه وزن و سنگینی یک

ذره

باشد، ما آن را می‌آوریم؛ و حسابگر با کفایتی هستیم!

ای بندگان خدا، بدانید که برای اهل شرک میزانی نصب نمی‌گردد؛ و نامه عملی باز نمی‌شود و فقط نامه اعمال برای اهل و ملت اسلام باز میشود.

و نیز در «عیون» با اسناد سه گانه خود از حضرت رضا از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده است که: قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحَاسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنَّهُ لَا يَحَاسِبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ.^۱

«رسول الله صَلَّى الله عليه و آله گفته‌اند:

خداوند عزّ و جلّ، تمام مخلوقات را در روز قیامت محاسبه میکند، مگر کسی را که شرک به خداوند عزّ و جلّ آورده باشد، بنابراین او مورد محاسبه واقع نمی‌شود و به او امر میشود که بسوی آتش برود.

در معنای حساب از پیغمبران

باری بحثی را که در اینجا راجع به مقربان و مخلصان آوردیم؛ و در سابق نیز بیان شد که اینان

^۱ «عیون أخبار الرضا» طبع سنگی، ص ۲۳۲

سؤال و حساب و میزان و نامه عمل ندارند؛ منافاتی ندارد با آنچه در این مجلس ذکر کردیم که: حساب و سؤال برای جمیع بندگان است؛ حتی انبیاء کرام و پیغمبر عظیم الشان و ائمه هدی علیهم الصلوة و السلام؛ زیرا مخلصین و مقربین که در حال فنا هستند از حضور در قیامت و سؤال و جواب خارجند؛ و اما آنان که بعد از فناء فی الله به مقام بقاء بالله فائز آمده؛

و

چون انبیاء و امامان، زمام امور تربیت و رشد خلق را تکویناً و تشریحاً به دست دارند، دارای مقام جامعیت هستند؛ و حظّ هر عالمی را به نحو اکمل می‌برند، و شأن هر عالمی را بطور کامل حفظ میکنند، و از آثار و خواصّ هر نشأه ای متأثر میگردند. و بنابراین حساب و سؤال از آنان نیز خواهد شد؛ ولی بین حساب آنان و بین حساب سائر افراد، فرق بسیار است. حساب کسانی که به مقام فناء فی الله نرسیده‌اند، مؤاخذه و توبیخ و تفریع و تبکیت؛ و حدّ اقلّ: ملامت، و بواسطه شائبه دوئیت که در آنان است مورد بازخواست در برابر قرار گرفتن تکلیف است؛ ولی حساب اولیاء و انبیاء و مقربان و مخلصان که به مقام بقاء بعد از فناء رسیده‌اند، از باب ردّ و بدل، و گفتگوی حبیب با محبوب، و کشف اسرار درون حرم، بین مَحْرَم و صاحب حرم است.

و این حقیقت به خوبی از دقّت در اخبار وارده در سؤال از رسول الله و ائمّه هدی و انبیاء عظام، روشن میشود.

و روایات وارده به مضامین مختلف از قبیل:

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَأَ يَسْعَهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ^۱
این حقیقت را مکشوف میسازد.

و در لسان عرفاء بالله و اهل یقین در سفر
چهارم که سفر فی الحق^۲ است صورت میگیرد و در
غزلیات، به تعبیر مُسامراتِ
لَیْلِهِ وَ نَحْوَهُ آن بیان میشود.

وَ خَاطَبَنِي مَنِّي بِكَشْفِ سَرَائِرِي *** فَقَالَ! أَ تَدْرِي
مَنْ أَنَا قُلْتُ مُنَيَّتِي (۱)

فَصِرْتُ فَنَاءً فِي بَقَاءٍ مُؤَبَّدٍ *** لِذَاتِ بَدِيمومَةٍ
سَرْمَدِيَةِ (۲)

فَأَغْدُو وَأَمْرِي بَيْنَ أَمْرَيْنِ وَاقِفٌ *** عُلُومِي
تَمْحُونِي وَ وَهْمِي مُثْبِتِي (۳)

وَ مَا شَهِدَتْ عَيْنِي سِوَى عَيْنِ ذَاتِهَا *** وَ إِنِّ
سِوَاهَا لَا يَلُمُّ بِفِكْرَتِي (۴)

نَعَمْ نَشَأْتِي فِي الْحُبِّ مِنْ قَبْلِ آدَمِ *** وَ سِرِّي فِي

^۱ برای من با خداوند متعال، حالاتی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر
مرسلی، تحمل و گنجایش آن حالات را ندارد «مفاتیح الإعجاز» ص ۸۷
^۲ سفر در میان مخلوقات با معیت خداوند.

الاکوانِ مِنْ قَبْلِ نَشْأَتِي (۵)^۱

۱ - «خداوند محبوب با من از درون من به

کشف سرائر و پنهانی‌های من به مخاطبه و گفتگو

پرداخت؛ و گفت: آیا میدانی که من کیستم؟!

گفتم: آری؛ تو آخرین آرزو و مقصود من

هستی!»

۲ - «پس من فانی شدم در بقاء حضرت او

جلّ و عزّ: بقائی که پیوسته بود؛ و همیشگی و مستمرّ

و سرمدی بود».

۳ - «پس حال من چنین شد که: صبح کردم

در حالی که من بین دو امر ایستاده و واقف بودم: علوم

و دانش‌های من، مرا به عالم محو می‌برد، و قوای

واهمه من مرا مستقرّ و ثابت میکرد که هیچ چیز جز

خدا نیست؛ و همه اشیاء سایه اویند».

۴ - و چشم بصیرت من، چیزی غیر از ذات

او را مشاهده نمیکرد، و حقّاً که چیزی جز حضرت

او تبارک و تعالی، در اندیشه من، و در کانون فکر

^۱ «طبقات الاخیار» شعرانی، ص ۱۸۲؛ از عارف مشهور: شیخ ابراهیم

من، خطور نمیکرد».

۵ - «آری، ابتدای نشو و نمای من در عالم

محبت، قبل از خلقت

عالمِ آدم بوده است؛ و سرّ من و خمیر من در
تَطَوُّرُ أَكْوَانٍ، قبل از پیدایش من در عالم طبع و اکوان
بوده است».

و راجع به این مطالب، و کیفیت توحید حضرت
احدیت تبارک و تقدّس و کیفیت عالم خلقت، مرحوم
صدر المتأهّین در «أسفار» در کیفیت علم خداوند به ما
سوای خود، و در فصل دیگری در علم خداوند که
سابق بر اشیاء است، در زمینه «بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ
الاشیاء» مطالبی بس نفیس و ارزنده آورده است، که با
این مطالب، کیفیت سؤال و جواب و تکلم خداوند
تبارک و تعالی با محبّان و مقربان و انبیای عظام خوب
روشن میشود، ولی این مطالب از حوصله این کتاب
خارج است.

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست *** حلّ

این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد^۱

ولی آنچه این حقیقت را واضح میسازد گفتار

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است:

^۱ . حافظ شیرازی (طبع پژمان انتشارات بروخیم، سنه ۱۳۱۸، ص ۵۰)

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى
قَدْرِ عُقُولِهِمْ^۱

«ما جماعت پیامبران، چنین مأموریم که با
مردم به اندازه عقل هایشان سخن بگوئیم».

^۱ این روایت را بدین مضمون در «تحف العقول» ص ۳۶، و در «بحار الانوار»
طبع کمپانی، ج ۱۷ (روضه) ص ۴۱ از «تحف العقول» آورده است. و در
«محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۹۵ با اسناد خود از سلیمان بن جعفر بن ابراهیم
جعفری؛ مرفوعاً روایت کرده است که قال: قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نَكَلَّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. و در «اصول کافی» ج
۱، ص ۲۳ از جماعت خود؛ روایت کرده است از أحمد بن محمد بن عیسی؛
از حسن بن علی بن فضال، از بعض اصحاب ما، از حضرت صادق علیه
السّلام که قال: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِلِهِ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ؛ وَ
قال: قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِلِهِ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ امِرْنَا أَنْ نَكَلَّمَ
النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.، و نیز همین روایت را در «روضه کافی» ص ۲۶۸
آورده است.

حَبْط و تَكْفِير در بعضی اعمال سیئه و حسنه

است

موارد حَبْط عمل و تَكْفِير:

در اینجا یعنی در بحث عمومیت سؤال و

حساب یک مسأله باقی میماند: و آن اینست که آیا

بین اعمال، حَبْط و تَكْفِير واقع میشود، یا نه؟

حَبْط یعنی از بین بردن و نابود کردن عملِ بد

آثار اعمال خیر را؛ و تَكْفِير یعنی پوشانیدنِ عمل خیر

آثار عمل بد را؛ و بطور کلی مرجع این بحث به

اینست که آیا هر روز که انسان عمل خوبی و عمل

بدی بجای می آورد؛ آیا هر کدام بر روی یکدیگر اثری

دارند؟ و هر کدام قوی تر باشند، دیگری را از بین

می برند، و اگر هر دو در قوت مساوی باشند، اثر خیر

و شرّ در نتیجه برخورد دو عمل با یکدیگر از بین

می رود و چیزی باقی نمی ماند؟

و یا اینکه: اعمال خیر و اعمال بد؛ هر کدام

بجای خود ثابت و محفوظ است و هیچکدام اثر

دیگری را ضایع و تباه نمی کند؟ و در روز قیامت

تمام اعمال خیر و تمام اعمال شرّی که انسان انجام

داده است برای او مشهود، و عقاب و ثواب برای هر

یک از آنان در نظر گرفته شده است؟

بعضی گفته‌اند هر یک از آنها بجای خود محفوظ و به‌هیچ‌وجه اعمال بر روی یکدیگر، فعل و انفعال و تأثیر و تأثری نمیتواند داشته باشد.

و بعضی درست در مقابل این عقیده بر آنند که: تمام اعمال بر روی یکدیگر اثر دارند؛ و پیوسته تأثیر و تأثر صورت می‌گیرد و حبط و تکفیر به عمل می‌آید؛ و در نهایت کار اگر آثار اعمال مثبت باقی ماند، انسان بهشتی است؛ و اگر آثار اعمال منفی باقی ماند، انسان جهنمی است.

ولی حقّ اینست که بگوئیم: حبط فقط در بعضی از موارد است؛ و در بقیه جاها بطور اطلاق، حبط و تکفیر تحقق نمی‌پذیرد.

قاعده اوّلیه اقتضای عدم حبط و تکفیر را دارد:

برای توضیح این واقعیت میگوئیم: اوّلًا اصل اوّلی، اقتضای عدم حبط و تکفیر را دارد؛ چون انسان اعمالی انجام داده است و هر یک از آنها ثبوت و تحقیقی داشته است و در عالم تکوین اثری بوده و بر روی نفس انسانی تأثیری داشته است؛ و قاعده اوّلی،

اقتضای بقاء و ثبوت آن را دارد؛ و بدون دلیل و علّتی
نمی‌تواند عملی عمل دیگر را حبط کند و یا آن را در
زیر محاسن خود مختفی نماید.

و ثانیاً آیات قرآن کریم و روایات وارده از
معصومین سلام الله علیهم أجمعین نیز همین واقعیت
را می‌رساند. آیه:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. (آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۹: الزلزلة)

«پس هر کس به اندازه سنگینی یک ذره کار
خیری بجا آورد آن را می‌بیند؛ و هر کس بقدر
سنگینی یک ذره عمل بد بجا آورد آن را می‌بیند.» و
آیه:

وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَى
بِنَا حَاسِبِينَ. (آیه ۴۷، از سوره ۲۱، الانبیاء)

«و اگر آن چیز به اندازه وزن یک دانه خردل
باشد، ما آن را می‌آوریم، و حساب کننده با لیاقتی
هستیم.»

و آیه: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ
مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ
أَمَدًا بَعِيدًا. (آیه ۳۰، از سوره ۳: آل عمران)

«روزی میرسد که هر صاحب نفس انسانی،
آنچه را که از اعمال خیر بجا آورده است، حاضر
می‌بیند و آنچه را که از اعمال زشت انجام داده است.
دوست دارد که بین آنها و بین او فاصله دوری بوده
باشد.»

و آیات دیگری که وارد است، صراحت در

عدم حبط و تکفیر دارد، و روایات نیز چنین است، و ما در بحث نامه اعمال و میزان اعمال، در این باره بحث کافی نموده‌ایم؛ و یکایک از روایات صریحه را ذکر نموده‌ایم.

و لیکن در بعضی موارد، درباره احباطِ عمل

بخصوص تصریح

شده است؛ و البتّه در این موارد به قاعده تخصیص باید از آن قاعده کلیه رفع ید کنیم: آن موارد در قرآن کریم بیان شده است:

اوّل: شرک به خداوند متعال است دوّم: کفر است. سوّم: ارتداد است. چهارم: تکذیب آیات خدا و لقاء الله است. پنجم: اسائه ادب به پیغمبر اکرم و به ائمه طاهرین و مقام ولایت است.

و ما در مجلس ۴۳ از جلد هفتم «معادشناسی» بحث کافی در این مورد نموده‌ایم و در اینجا به بیش از این مقدار تجاوز نمی‌نمائیم.

در روایات نیز فی‌الجمله بعضی از اعمال زشت را موجب حبط دانسته است: از جمله عقوق والدین است، و از جمله حسد است، و از جمله عدم اطاعت و پیروی از حاکم شرع اسلام است، و از جمله ستم و ظلم به بی‌پناه است.

و لیکن مسلماً این اعمال موجب حبط کلیّ اعمال و موجب کفر و ارتداد نمی‌شود؛ و اگر حبطی هم صورت گیرد فی‌الجمله خواهد بود؛ و برای تحقیق در این موضوع باید درجات مختلف إحباط

را نسبت به درجات مختلف این اعمال زشت نیز از
خاطر نبرد؛ و نسبت را در تمام آنها لحاظ کرد.

در موارد تکفیر اعمال حسنه

و همچنین درباره تکفیر در بسیاری از آیات
داریم که توبه موجب غفران و کفّاره گناهان است؛
چون غفران و تکفیر بمعنای تغطیه است، یعنی
پوشانیدن چیزی را با غِطاء و روپوش؛ و البتّه توبه
حکم ستار و پرده ایست که گناهان را در زیر خود
منخفی میکند.

در موارد غفران و تبدیل سیئات به حسنات

مراتب مختلف تغییر و تبدیل اعمال به اراده

خداوند متعال

بطور کلی درباره مخفی شدن اعمال سیئه، و

یا از بین رفتن آنها، و یا تبدیل به اعمال حسنه شدن،

و درباره تکثیر اعمال خیر، در قرآن کریم مطالبی

است.

اوّل: مخفی شدن گناه بواسطه روپوشی که

خداوند بر روی آن در عالم معنی و حقیقت می کشد؛

و این در چند مورد منصوص است: یکی در مورد

توبه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ. (آیه ۸ از سوره

۶۶: التحريم)

«ای کسانی که ایمان آورده اید. توبه کنید

بسوی خداوند، توبه خالص و جدی. امید است که

پروردگار شمار از گناهان شما درگذرد».

و دیگری درباره اجتناب از معاصی کبیره

است، که در این صورت خداوند از معاصی صغیره

در میگذرد؛ اگرچه از آنها توبه بعمل نیامده باشد،

یعنی نفسِ اجتناب از کبائر، خود بخود موجب
غفران و کفّاره از صغائر است.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ. (آیه ۳۱، از سوره ۴: النساء)

«اگر شما از کارهای بزرگی که از آنها نهی

شده‌اید، اجتناب ورزید ما از سیئات و بدیهای شما

که کوچک است، میگذریم و نادیده میگیریم.»

و دیگری ایمان به خدا و عمل صالح است،

که خود بخود موجب غفران بدی‌های گذشته میشود

وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُكْفِرْ عَنْهُ

سَيِّئَاتِهِ (آیه ۹، از سوره ۶۴: التَّغَابُنِ)

«و کسی که ایمان به خدا آورد و عمل نیکو

انجام دهد، خداوند تمام بدی‌های او را می‌پوشاند».

و دیگری تقوی است: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ

سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمُ لَهُ أَجْراً (آیه ۵، از سوره ۶۵: الطَّلَاقِ)

«و کسی که تقوای خدا را پیشه سازد، خداوند

بدی‌های او را می‌پوشاند و پاداش او را بزرگ قرار

میدهد». و بطور کلی هر کردار خوبی که انسان برای

خدا انجام دهد، خداوند اگر بخواهد گناهان انسان را

می‌آمرزد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ

لِمَنْ يَشَاءُ (آیه ۴۸ و آیه ۱۱۶، از سوره ۴، النَّسَاءِ)

«حقاً خداوند شرک به خود را نمی‌آمرزد، و

غیر از شرک را هر چه باشد برای کسانی که بخواهد

می‌آمرزد».

دوّم: آنکه اعمال صالحه موجب از بین رفتن

و نابود شدن اعمال سیئه میگردد؛ یعنی سیئه موجود

را خداوند معدوم میکند.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ (آیه ۱۱۴، از سوره

و نیز در نابود گردانیدن خداوند ثواب و
حسنة موجود را، آیات وارده در موارد حبط و ما
شابهها این معنی را میرساند.

وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً
مَّنْثُورًا (آیه ۲۳، از سوره الفرقان: ۲۵)

(نسبت به کسانی که امید لقاء ما را ندارند و استکبار میورزند) ما چنین قصد و اراده داریم، که تمام اعمالی را که بجای آورده‌اند، چون گرد و غبار پراکنده نابود و خراب سازیم».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ.

(آیه ۹، از سوره ۴۷: محمد)

«این بعثت آنست که کافران ناپسند دارند آنچه را که خداوند فرو فرستاده است از آیات خود، پس بنابراین خداوند اعمال آنها را حبط و نیست می‌نماید».

و از همین قبیل است تعبیر به ضلال کردن، چون ضلال به معنای گم شدن است.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. (آیه

۸، از سوره ۴۷: محمد)

«و کسانی که کافر شده‌اند، پس مرگ و هلاکت باد برایشان؛ و خداوند اعمال آنان را نابود و گم می‌سازد».

سوّم: آنکه اعمال نیکو موجب تبدیل سیئات گذشته به حسنات میشود؛ یعنی تمام بدیها و گناهان

تبدیل به خوبیها و طاعت‌ها می‌گردد.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ
يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (آیه

۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان)

«مگر کسانی که از آن قبائح و زشتی‌ها

برگردند و ایمان بیاورند و اعمال صالحه انجام دهند،

خداوند سیئات آنان را مبدل به حسنات

می‌کند».

چهارم: آنکه خداوند عمل قلیل را تکثیر

می‌کند:

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا. (آیه

۵۴، از سوره ۲۸: القصص)

«اجر و پاداش ایشان در اثر صبر و تحملی که

نموده‌اند، دو چندان داده می‌شود».

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (آیه ۱۶۱، از

سوره ۶: الانعام)

«هر کس کار نیکی بیاورد، پس برای او، ده

چندان آن عمل خواهد بود».

پنجم: آنکه خداوند عمل معدوم را موجود

می‌کند:

و الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا
كَسَبَ رَهِينٌ. (آیه ۲۱، از سوره ۵۲: الطور)

«آن کسانی که ایمان آورده‌اند و ذریه و

فرزندان آنها در ایمان از آنها پیروی نموده‌اند، ما آن

ذریه و فرزندان را به پدرانشان می‌رسانیم و ملحق

میسازیم؛ بدون آنکه از پدران آنها چیزی کم و کاست

کنیم؛ و هر کس مرهون اعمال مکتسبه خود اوست».

در اینجا ملاحظه میشود که ذرّیه ای که فقط

پیروی کنند از پدرانشان، در عمل و پاداش ملحق به

آنها میشوند؛ بدون آنکه خداوند عمل پدران را

تقسیم کند نیمی برای آنها و نیمی برای ذرّیه بگذارد.

بلکه بدون کاهش از عمل پدران، بواسطه پیروی

فرزندان

از پدران و لحوق و لحوق به ایشان، تمام اعمال
حسنة و خیراتی که برای پدران است، برای ذریه هم
خواهد بود.

و اینست معنای لُحوق و إلحاق و آیه عجیبی
است این آیه و بسیار موجب مسرت و فرح برای ما
مؤمنینی که در عمل کوتاهیم ولی بواسطه پیروی از
آباء گرام و اجداد عظام، خداوند از روی لطف و
محبت، ما را ملحق کند؛ و در خیرات و مبرات و
مجاهدات و سائر حسنات، مو به مو و وَجَب به
وَجَب ما را سهمیم و شریک گرداند؛ بدون آنکه از
عمل آنها بقدر ذره ای کم کند. و **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا
لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ**.^۱ شکر و سپاس،
اختصاص به آن کسی دارد که ما را بدین مقام مشرف
و هدایت کرد، و اگر هدایت او نبود ما چنین نبودیم
که بتوانیم به چنین جائی و درجه ای هدایت شویم!
و إن شاء الله در زمینه لحوق و إلحاق، در
مبحث بهشت و دوزخ که در پیش داریم بحث کافی

^۱ : اقتباس از آیه ۴۳، از سوره ۷: الاعراف

خواهیم نمود.^۱

تفسیر آیه: لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

معنای نعیم و تفسیر آیه لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ

النَّعِيمِ:

سوّم: روایات است که دلالت دارد بر اینکه

انسان در مورد نعیم مورد بازپرسی قرار میگیرد؛ و

این روایات جملگی در تفسیر آیه کریمه سوره تکاثر

آمده است:

^۱ راجع به کیفیت تبدیل و تغییر و اقسام آن، حضرت استاد علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی، در «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱ ص ۱۹۲؛ و ج ۲، ص ۱۸۰ و ۱۸۱، مطالب نفیسی را بیان فرموده‌اند.

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. (آیه ۸، از سوره

۱۰۲: التكاثر)

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر این آیه فرموده

است:

مُقَاتِلِ گفته است: مخاطب به این خطاب،

کفار مکه هستند که در دنیا در خیر و نعمت بودند، و

در قیامت از شکرانه آن خیر و نعمت سؤال میشوند؛

چون آنان شکر و سپاس ربّ نعیم را که خداوند منّان

است بجای نیاوردند و غیر او را پرستیدند و به

خداوند شرک آوردند، آنان برای ترک شکر معذب

میگردند.

حَسَنَ هُمْ بِهِ هَمِينَ معنی تفسیر کرده است؛

چون گفته است: از نعیم بازپرسی نمی‌شوند مگر

اهل آتش.

اکثر مفسّرین گفته‌اند: معنایش اینست که: ای

جماعت مکلفین! شما درباره نعیم بازخواست

میشوید!

قِتَادَةَ گفته است: خداوند به هر صاحب

نعمتی از نعمتی که به او داده است سؤال میکند.

از سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ وارد است که: مراد، نَعِيمِ در
مَأْكُولٍ و مَشْرُوبٍ و سَائِرِ لَذَائِدٍ است.

و از عِكْرِمَةَ وارد است که: مراد از نَعِيمِ،
صِحَّتٍ و فِرَاحَةٍ است.

و از ابْنِ مَسْعُودٍ وارد است که: مراد از نَعِيمِ:
اَمْنِيَّتٍ و صِحَّتٍ است.

و نیز این معنی از مُجَاهِدٍ وارد شده است؛ و
أَيْضاً این تَفْسِيرِ از حَضْرَتِ بَاقِرٍ و حَضْرَتِ صَادِقِ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آمده است.

و نیز گفته شده است که مراد از نَعِيمِ، تمام
نِعْمَتِهَايِ است که

خداوند به انسان عنایت کرده است مگر بعضی از نعمت‌هایی که در حدیث تخصیص خورده است؛ و آن حدیث قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.

ثَلَاثٌ لَا يَسْأَلُ عَنْهَا الْعَبْدُ: خِرْقَةٌ يُوَارِي بِهَا عَوْرَتَهُ، أَوْ كِسْرَةٌ يَسُدُّ بِهَا جُوعَتَهُ، أَوْ بَيْتٌ يَكْنُهُ مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ.

«سه چیز است که بنده در روز قیامت از آنها مؤاخذه و بازپرسی نمی‌گردد: پارچه ای که با آن عورت خود را پوشاند، پاره نانی که با آن گرسنگی خود را رفع کند، اطاقی که او را از گرما و سرما مصون بدارد».

روایات وارده در معنای نعیم

و در روایت است که بعضی از صحابه، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را با جمعی از اصحابش ضیافت کرد؛ و برای آنان خرما و آب سرد مهیا ساخته بود؛ چون از آن خوردند، و خارج شدند، رسول خدا گفتند: این از آن نعیمی است که از آن پرسش خواهید شد!

و عیاشی در ضمن حدیث طویلی با اسناد
خود روایت کرده است که: أبو حنیفه از حضرت
صادق علیه السّلام درباره معنای این آیه پرسش کرد.
حضرت به او گفتند: ای نعمان! نعیم در نزد تو چه
معنی دارد؟!

أبو حنیفه گفت: مراد، قوت و غذای انسان
است از طعام و آب خوشگوار!

حضرت گفتند: اگر خداوند تو را در روز
قیامت در برابر خود وقوف دهد، تا آنکه از یکایک
از غذاهائی که خورده ای و از یکایک از
آشامیدنی‌هائی که نوشیده ای: پرسش به عمل آورد
بنابراین وقوف تو در پیشگاه او بسیار طول میکشد!

أبو حنیفه گفت: فدایت شوم، مراد از نعیم در

نزد شما چیست؟!

حضرت گفتند: ما اهل بیت، نعیم هستیم که

خداوند به سبب ما نعمت خود را بر بندگان خود

ارزانی داشته است، و به برکت ما بندگان خدا الفت

گرفتند بعد از آنکه با یکدیگر خلاف داشتند؛ و به

برکت ما خداوند بین دلهای آنان مهر و عطوفت و

محبت و وداد را ایجاد کرد و آنان را برادر یکدیگر

قرار داد، بعد از آنکه با هم دشمن بودند. و بواسطه

ما خداوند آنها را به اسلام رهبری نمود؛ و اسلام

نعمتی است که منقطع نمیشود؛ و خداوند از نعیمی

که بواسطه آن نعیم به آنها نعمت داده است بازپرسی

می نماید؛ و اوست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

و عِترت او علیهم السلام.^۱

و مع الاسف «تفسیر عیاشی» از نصف آن تا

آخر، نسخه‌اش مفقود شده است و در هیچیک از

کتابخانه‌های دنیا یافت نشده است، و گرنه ما عین

این روایت نفیس را خود از «تفسیر عیاشی» ذکر

^۱ «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۵، ص ۵۳۴ و ۵۳۵

«تفسیر عیاشی» از نقطه نظر اِتقان، از متقن‌ترین کتب شیعه است، و صاحب آن نیز بر کلینی مقدّم است و حقّاً تَضییع نصف این تفسیر را باید از ضایعات مذهب شیعه شمرد و مانند ضایعه کتاب «مدینه العلم» صدوق بشمار آورد.

از راوندی «نوادری» با اسناد خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام از پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت است که: كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ

عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا مَا كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى.^۱

«در روز بازپسین از هر نعیمی پرسش میشود،

مگر آنچه در راه خدا باشد.»

و در «محاسن» برقی، از ابن محبوب، از ابن

رئاب، از حلبی، از حضرت صادق علیه السلام

روایت است که:

قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يَحَاسِبُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ

عَلَيْهِنَّ: طَعَامٌ يَأْكُلُهُ، وَ ثَوْبٌ يَلْبَسُهُ، وَ زَوْجَةٌ صَالِحَةٌ

تُعَاوَنُهُ وَ يَخْصِنُ بِهَا فَرْجَهُ.^۲

«سه چیز است که بنده مؤمن برای آنها

محاسبه نمی‌شود: طعامی که می‌خورد، لباسی که

می‌پوشد، و زوجه صالحه‌ای که او را کمک و یاری

میدهد و آن بنده مؤمن بواسطه آن زوجه، خود را در

عفت قرار میدهد و دست به کار نامشروع

نمی‌آید.»

و نیز در «محاسن» از پدرش، از قاسم بن

محمد، از حارث بن حرّیز، از سدید صیرفی، از ابو

^۱ «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۶۱

^۲ «محاسن» ج ۲، ص ۳۹۹

خالد کابلی روایت کرده است کہ گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَا
بِالْغَدَاءِ. فَأَكَلْتُ مَعَهُ طَعَامًا مَا أَكَلْتُ طَعَامًا قَطُّ أَنْظَفَ
مِنْهُ؛ وَ لَا أَطِيبَ مِنْهُ فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ: يَا أَبَا
خَالِدٍ، كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَنَا؟! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا
رَأَيْتُ أَنْظَفَ مِنْهُ قَطُّ؛ وَ لَا أَطِيبَ؛ وَ لَكِنِّي ذَكَرْتُ الْآيَةَ
الَّتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ: **لَتُسْئَلُنَّ**

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا! إِنَّمَا تُسْأَلُونَ

عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ!

«أبو خالد کابلی گوید: بر حضرت باقر علیه

السَّلام وارد شدم؛ چون موقع نهار شد؛ حضرت نهار

طلبیدند. من با آن حضرت به صرف طعام مشغول

شدیم؛ طعامی بود که من هیچوقت طعامی به آن

پاکیزگی و به آن گوارائی نخورده بودم؛ چون دست

از نهار کشیدیم، حضرت فرمود: ای ابو خالد! طعام

ما را چگونه یافتی؟!

عرض کردم: فدایت شوم من هیچگاه طعامی

را بدین پاکیزگی و بدین گوارائی و مطبوعی

ندیده‌ام: و لیکن من بخاطر آوردن آیه ای را که در

کتاب خداست: **لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** (هر آینه

حتماً شما در روز قیامت از نعیم پرسش خواهید

شد).

حضرت گفتند: این طور نیست. اینست و جز

^۱ «محاسن» برقی، ج ۲، ص ۳۹۹ و ۴۰۰؛ و «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۶۵ و

این نیست که شما از ولایتی که حقّ است، و شما بر آن اساس، امور خود را بنا نهاده‌اید، پرسش خواهید شد!

و در «بشارة المصطفى» با اسناد متصل خود روایت میکند از ابو طفیل از ابو بردة قال: قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ! مَا عَلَامَةُ حُبِّكُمْ؟! قَالَ: فَضْرَبَ

بِيَدِهِ عَلِيٌّ مَنُكِبٌ عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

«أبو برده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و

آله فرمود: در روز قیامت، گام هیچ بنده ای از موقف

خود به حرکت در نمی آید، مگر آنکه از او از محبت

ما اهل بیت پرسش میکنند.

در «عیون أخبار الرضا» با سندهای سه گانه

خود روایت کرده است از حضرت رضا از پدرانش

عليهم السلام:

قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي

قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: **ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**؛ قَالَ:

الرُّطْبُ وَالْمَاءُ الْبَارِدُ.^۲

فرمود: علیّ امیر المؤمنین علیه السلام در

گفتار خدای تعالی گفته اند که مراد از نعیم رطب

خرما و آب خنک است.

در «تفسیر علیّ بن ابراهیم»، از أحمد بن

إدریس، از أحمد بن محمد از سلمة بن عطاء، از

جميل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

^۱ «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ و در این نسخه مطبوعه بجای أبو طفیل؛ أبو الفضل ذکر کرده است.

^۲ «عیون» باب ۳۰؛ طبع سنگی، ص ۲۳۵

است که:

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ: لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؟

قَالَ: تُسْأَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ بِأَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^۱

«جمیل گوید: عرض کردم: مراد از نعیم در

این آیه چیست؟

^۱ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۷۳۸؛ و «بحار الانوار» ج ۷، ص ۲۷۲

حضرت فرمود این امت بازپرسی میشوند از آنچه خداوند به سبب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آنها نعمت داده است؛ و سپس آنچه که به سبب اهل بیت رسول الله علیهم السّلام بر آنها نعمت داده است.

در «محاسن» برقی، از پدرش از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است:

فِي قَوْلِهِ: **لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ مُؤْمِنًا عَنْ أَكْلِهِ وَشُرْبِهِ.^۱

چون آن حضرت آیه را تفسیر کردند، گفتند: خداوند بزرگوarter است از اینکه از مؤمنی، درباره خوردنیها و آشامیدنیهای او سؤالی بنماید.

روایت حضرت امام رضا علیه السلام در مورد

معنای نعیم

و نیز در «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، مرحوم صدوق، با إسنادش از ابراهیم بن عباس

^۱ «محاسن» ص ۳۹۹

صَوَلی چنن روایت میکند که او میگوید: روزی در محضر حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام بودیم؛ و آن حضرت گفتند: در دنیا نعیم حقیقی نیست.

بعضی از فقهای که در محضر بودند، چنن گفتند که: خداوند عزّ و جلّ میفرماید: **ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ** **یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**. و البتّه منظور همین نعیم در دنیا است، و آن آب خوشگوار است.

حضرت رضا علیه السّلام در حالی که صدای خود را بلند کردند، گفتند شما این طور تفسیر می کنید! و آن را به اقسامی تقسیم می نمائید، به نحوی که بعضی میگویند: آب خنک است، و بعضی میگویند: غذای لذیذ است؛ و بعضی میگویند: خواب راحت است!

امّا پدر من روایت کرد برای من، از پدرش حضرت اَبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که چون این اقوال شما در محضر او بیان شد، درباره تفسیر آیه **ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**، خشمگین شد و گفت: خداوند عزّ و جلّ، از تفضّلی که به بندگان خود نموده است پرسش نمیکند، و بر این منت نمیگذارد، و منت گذاردن در مقابل نعمتی که مخلوقان خدا میدهند قبیح است، تا چه رسد به اینکه به خدای عزّ و جلّ نسبت داده شود، و چگونه میتوان نسبت به خدا داد چیزی را که خداوند برای مخلوقان خود نمی‌پسندد؟

و لیکن نعیم محبّت ما اهل بیت است و موالات ماست که خداوند بعد از سؤال از توحید و نبوّت از آن سؤال می‌نماید؛ زیرا چون بنده خدا به این مهمّ وفا کند؛ او را به بهشت و سعادت که زائل شدنی نیست میرساند.

روایت وارده از رسول الله در معنای نعیم

و بر این واقعیت، روایت کرد برای من پدرم، از پدرش از محمد بن علیّ، از پدرش علیّ بن

الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی
علیهم السّلام که او گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ!
إِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ بَعْدَ مَوْتِهِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ؛ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؛ وَأَنَّكَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا
جَعَلَهُ اللَّهُ وَجَعَلْتَهُ لَكَ فَمَنْ أَقْرَبَ بِذَلِكَ وَكَانَ يَعْتَقِدُهُ،
صَارَ إِلَى النَّعِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته‌اند: ای

علی! اولین چیزی که از بنده

پس از مرگش سؤال میشود، شهادت است بر اینکه: معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه: محمد رسول خداست، و اینکه تو بر مبنای قراری که خدای تعالی برای تو داده است، و قراری که من برای تو داده‌ام ولی مؤمنان هستی! پس کسی که بدین مطلب اقرار کند و بدان معتقد باشد حرکتش بسوی نعیمی است که برای آن زوال نیست.

محمد بن یحیی صوّلی که راوی این روایت است گوید: أبو ذکّوان که این روایت را برای من از ابراهیم بن عبّاس صوّلی بیان کرد، پس از آنکه بیان روایتش تمام شد به من گفت: - به گفتار ابتدائی بدون آنکه من اشاره ای نموده باشم - : من به تو در این حدیث از جمیع جهات و جوانب آن حدیث میکنم:

یکی از آن جهات اینست که تو الآن قصد خروج از شهر بصره را داری!

و یکی از آن جهات اینست که من از مال خود میدهم و تو را از غم و گرفتاری که داری آزاد

میسازم!^۱

و یکی از آن جهات اینست که: من پیوسته به مطالعه کتب لغت و اشعار اشتغال داشتم، و هیچ زحمت تحمّل غیر این دو علم را بر خود هموار نمی داشتم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را در خواب دیدم و مردم مرتباً سلام میکردند، و آن حضرت جواب میداد من هم سلام کردم، و آن حضرت جواب مرا نداد.

من عرض کردم: ای رسول خدا، مگر من از

امت شما نیستم؟!

فرمود: آری! و لیکن مردم را حدیث کن به

حدیثی که از ابراهیم صولی شنیده ای.

محمد صولی گوید: این حدیثی است که

مردم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم روایت

^۱ این روایت در تفسیر «برهان» طبع سنگی ج ۲، ص ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶، از بیهقی از صدوق از محمد بن یحیی صولی از ابو زکریّا قاسم بن اسمعیل، در سامراء در سنه ۲۸۵ از ابراهیم بن عباس صولی روایت میکند؛ و ظاهر اینست که همان روایت «عیون» است ولی بین راوی حدیث در نام، و ابو ذکوان و ابو زکریّا تصحیف شده است؛ و دیگر آنکه در بیان جهات حدیث گفته است: یکی آنست که تو قصد و نیت دیدار مرا داشتی؛ و یکی آنست که من برای خلاصی عمومی تو فدیّه میدهم و او را آزاد میکنم و در اینجا نیز عمّ با عین مهمله و غمّ با غین معجمه تصحیف شده است و البتّه عمّ با مهمله أصح است.

کرده‌اند، مگر آنکه در آن حدیث، ذکری از نعیم و آیه و تفسیر آن به میان نیامده است؛ و فقط در روایت حدیث به همین قدر اکتفا کرده‌اند که:

أَوَّلَ مَا يَسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ الشَّهَادَةَ وَ
النُّبُوَّةَ وَ مَوَالَاهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

اولین چیزی که از بنده در روز بازپسین میشود: شهادت به توحید و نبوت و موالات امیر المؤمنین است.^۱

و در تفسیر «صافی» از «مجالس صدوق»، از

^۱ «عیون أخبار الرضا علیه السلام» باب ۳۴، طبع سنگی، ص ۳۰۹ و ۳۱۰، و از طبع حروفی ج ۲، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ و مرحوم صدوق که مؤلف کتاب است، گفته است: این روایت را برای ما حدیث کرد: حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان قاسم بن اسمعیل سیراف، در سنه ۲۸۵، و او گفت: حدیث کرد: برای من در اهواز ابراهیم بن عباس صولی که از طرف حکومت کاتب بود، و این حدیث در سنه ۲۲۷ بود. و او گفت که: ما روزی در محضر حضرت امام رضا علیه السلام بودیم تا آخر حدیث شریف را که ما ذکر کردیم. و باید دانست که محدثین بزرگ که حدیثی را از محدث بزرگی نقل میکردند تمام جهات و خصوصیات آن حدیث را ذکر میکردند. مثل آنکه این حدیث در فلان سنه ذکر شده، و در فلان شهر، و فلان منزل، مثلاً خانه شخصی، در مشهد مقدس رضوی علیه السلام. و گویا در این حدیث شریف راوی آن محمد بن یحیی صولی است حاجتی به ابو ذکوان داشته است که مثلاً قرض او را ادا کند، یا مال او را از رهن در آورد، و ابو ذکوان وعده وفای به آن را داده است، و دیگر آنکه محمد بن یحیی صولی قصد خروج از بصره را داشته است؛ لذا این جهاتی که در حال روایت حدیث بین آن دو نفر بوده است از جهات حدیث شماره و بیان شده است

حضرت صادق علیه السلام روایت میکند: مَنْ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى الطَّعَامِ، لَمْ يَسْأَلْ عَنْ نَعِيمِ ذَلِكَ الطَّعَامِ.^۱
«هر کس در هنگام غذا خوردن نام خدا را بر

زبان جاری کند، از نعیم آن طعام بازپرسی نمی‌شود».

و نیز در «صافی» از «احتجاج» طبرسی، از امیر

المؤمنین علیه السلام روایت است که:

إِنَّ النَّعِيمَ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْهُ، رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ

أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ.^۲

«منظور از نعیمی که از آن سؤال میشود،

رسول الله است؛ و هر کس دیگر که از اصفیاء خدا

در جای آن حضرت نشسته و در محل او

^۱ تفسیر «صافی» طبع سنگی طهران، ص ۵۷۳

^۲ همان.

وارد شده است؛ زیرا خداوند به برکت رسول الله و اصفیائی که خلیفه رسول الله هستند بر تمام کسانی که از آنها پیروی میکنند از دوستان و محبان و پیروانشان نعمت داده است».

و نیز در «صافی» از حضرت صادق علیه السلام است که به ابو حنیفه گفتند:

بَلَعْنِي أَنْكَ تَفَسَّرُ النَّعِيمَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِالطَّعَامِ
الطَّيِّبِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ!؟
قَالَ: نَعَمْ!

قَالَ: لَوْ دَعَاكَ رَجُلٌ وَأَطْعَمَكَ طَعَامًا طَيِّبًا وَ
سَقَاكَ مَاءً بَارِدًا ثُمَّ امْتَنَّ عَلَيْكَ بِهِ: مَا كُنْتَ تُنْسِبُهُ!؟
قَالَ: إِلَى الْبُخْلِ!

قَالَ: أَفَبِخَلَ اللَّهُ تَعَالَى!؟
قَالَ: فَمَا هُوَ!؟

قَالَ: حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!

«چنین برای من گفته شده است: که تو نعیم را

در این آیه قرآن به طعام لذیذ و آب خنک در روز گرم تابستان تفسیر کرده‌ای.

^۱ تفسیر «صافی» ص ۵۷۳

أبو حنیفه گفت: آری!

حضرت فرمودند: اگر مردی تو را به میهمانی

خود بخواند و غذای گوارائی به تو بدهد و آب

خوشگواری نیز بتو بیاشاماند، و پس از آن بر تو منت

گذارد، تو او را به چه چیزی نسبت میدهی؟!

گفت: به بخل نسبت می‌دهم!

حضرت فرمودند: آیا خداوند تعالی بخل

میورزد؟!

گفت: بنابراین، معنای نعیم چیست؟!

حضرت فرمودند: محبت ما اهل بیت است!

باری، این روایاتی که در اینجا آوردیم در

معانی مختلفی که برای نعیم شده است، لله الحمد و

له المنه بقدر کافی است، و ما را از آوردن بقیه

روایات بی نیاز میسازد چون آنها نیز در همین زمینه

و همین منوال است؛ و اگر کسی بخواهد به یکایک

از اقوالی که از شیعه و عامّه در تفسیر نعیم آمده است

اطلاع پیدا کند، به «تفسیر أبو الفتوح رازی» رحمة الله

علیه؛ و نیز اگر کسی بخواهد بقیه روایات را بداند به

تفسیر «برهان»، و «بحار الانوار»^۱ مراجعه کند.

حال باید دید معنای واقعی نعیم چیست، و

چگونه باید جمع بین این روایات مختلفه را نمود؟

حضرت استاد ما: علامه طباطبائی مدّ ظلّه

العالی در «رساله معاد» خود بحثی بسیار مختصر و

^۱ «تفسیر أبو الفتوح» و تفسیر «برهان» سوره تکاثر؛ «بحار الانوار» مجلد معاد،

ج ۷، باب محاسبه العباد

مفید در ضمن چند سطر بیان داشته‌اند؛ و چون بنای ایشان در این رساله بر ایجاز و اختصار بوده است؛ از این مقدار تجاوز نکرده‌اند.^۱

ولی چون این حقیر، مشروح و مبسوط کلمات ایشان را در «تفسیر بیان السَّعَادَةِ» یافته‌ام؛ چنین بنظر آمد که ترجمه عین آن را در اینجا برای طالبان حقّ و حقیقت بیاورم، بحولِهِ و قوَّتِهِ؛ و لا حولَ و لا قُوَّةَ إِلَّا

^۱ «رساله الإنسان بعد الدنیا» نسخه خطّی، ص ۵۱

بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ:

مطالب وارده در تفسیر بیان السعاده در معنای

نعیم

ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛ در اخبار بسیاری

آمده است که از جمله نعیمی که از آن در روز قیامت سؤال میشود، چیزهائاست که با قوای حیوانیه، و لذت‌های دنیویه ملایمت دارد؛ مانند طعام و لباس و رطّب و آب سرد. و در بعضی از اخبار دیگر انکار شده است که نعیم مسؤول عنه، اینها بوده باشد؛ و بازپرسی و منت نهادن بر نعمت از اوصاف جاهل لئیم است و خداوند نهی کرده است و خداوند متّصف نمی‌شود به صفتی که آن را برای بندگان خود نمی‌پسندد. و اینکه مراد از نعیم مسؤول عنه، محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم است؛ و علیّ علیه السّلام است، یا اینکه محبّت ما اهل بیت است، یا ولایت ما اهل بیت است.

بحث کلی در حقیقت معنای نعیم

و تحقیق در این مقام و جمع بین این اخبار آنست که نعمت همان طور که مراراً بیان کرده‌ایم

نیست مگر ولایت و هر چیزی که ما را به ولایت برساند، چه اینکه از ملائمت قوای حیوانیه بوده باشد یا از موزیات قوای حیوانیه بوده باشد، و به عبارت دیگر چه اینکه از نعمت‌های دنیویه شمرده شود و یا از نعمت‌های دنیویه به حساب آید، در هر حال نعمت است.

و هر چیزی که از ولایت منقطع باشد، نعمت است گرچه بصورت ظاهر نعمت بوده باشد.

و هر کسی که متصل به ولایت باشد، میهمان خداست و جمیع نعمت‌های صوری و معنوی برای او مباح و حلال است، و به مفاد گفتار

خدای تعالی: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ**

مَا رَزَقْنَاكُمْ^۱ مأمور به تصرف در آنهاست.

و خداوند از هیچ‌یک از آنها پرسش نمی‌کند؛
و اگر پرسشی کند مانند اینست که میزبان از میهمان
پرسش کند که چگونه خورده است؟ و برای چه
خورده است؟ و چه مقدار خورده است؟ و چرا به
اندازه ای که خورده است برای میزبان کار نکرده
است؟ و البته چنین پرسشی از بشر قبیح است! تا چه
رسد به خالق بشر.

و کسی که از ولایت منقطع شود، تمام
نعمت‌های صوریه که در دست اوست غصب است؛
و مالک و حاکم، اختیار دارند که از تصرفاتی که
غاصب در مال مغضوب نموده است، پرسش کنند؛
و در این پرسش قبحی نیست.

و در آیه شریفه چون مورد خطاب حضرت
حق، محجوبینی هستند که از ولایت منقطع
می‌باشند، مراد از نعیم ولایت است، و از آن گذشته

^۱ آیه ۱۷۲ از سوره ۲: البقرة، ای کسانی که ایمان آورده اید، بخورید از
طیبات آن چیزهایی که ما روزی شما قرار داده‌ایم.

جميع ملائمت حيوانيه و انسانيه است، و پرسش از
اداء شكر آنهاست كه آيا آنها را بجا و بموقع مصرف
كرده است، يا نه در غير موقع مصرف نموده است؟

بنابراين معنای آيه چنين می شود كه: زمانی

كه حجاب خيال و پرده اوهام از دیده بصيرت شما
برداشته شود و به خانه علم و صول پیدا كنید؛ و
جحيم و دوزخ و آلامش را، و بهشت و لذّاتش را

مشاهده

نمائید، و بالعیان ببینید که نعمت‌های صوری
سبب دخول در جهنم شده است، و یقین کنید که این
نعمت‌های صوری در حقیقت، نعمت بوده است و
نعیم حقیقی همان ولایت و لوازم آن از بهشت و نعیم
آن بوده است، در آن هنگام پرسش خواهید شد که
آیا آن لذات حیوانیه ای را که در دنیا بدان مشغول
بودید نعیم بوده است، یا آنچه را که مؤمنان بدان
اشتغال داشتند؟! و این سؤال بجهت توبیخ
شماست؟

یا اینکه معنای آیه چنین میشود که: چون شما
به مقام معاینه و عین الیقین رسیده‌اید، در آن وقت از
شما از مقام حقّ الیقین سؤال میشود که آن مقام
کدامست؟! چون شما بالعیان مرتبه‌ی حقیقت را
ادراک نکرده‌اید بلکه مرتبه پایین‌تر از آن را وجدان
نموده‌اید، و در این صورت سؤال و جواب از آن
برای شما جائز است.

و آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و
سلم در این باره روایت شده است جمعی را که ما
بدین بیان بین اخبار نمودیم، تأیید میکند. چون آن

حضرت فرموده است: كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ،
إِلَّا مَا كَانَ فِي غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ. (از نعمت هر صاحب
نعمتی پرسش میشود؛ مگر آن نعمتی را که در راه
جهاد فی سبیل الله و یا در راه حجّ بیت الله الحرام
مصرف کند).

چون سالکی که قبول ولایت را نموده است،
او پیوسته یا در جهاد است و یا در حجّ، بداند یا
نداند.

و همچنین روایتی که از حضرت صادق علیه
السّلام وارد شده است نیز تأیید نظریه ما را می نماید؛
چون آن حضرت فرموده اند: مَنْ ذَكَرَ اسْمَ

اللَّهِ عَلَى الطَّعَامِ، لَمْ يَسْأَلْ عَنْ نَعِيمِ ذَلِكَ.

(هر کسی که در وقت غذا خوردن نام خداوند

را بر زبان آرد، از نعمت آن طعام پرسش نمی‌شود)

چون ذاکر اسم خداوند نیست مگر از قبیل

ولایت با بیعت خاصه ولویه؛ چون غیر از آن کس، به

مضمون مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ (هر

کسی که راهنمایی نداشته باشد، شیطان در گردن او

جای میگیرد) شیطان در وجود او تمکن داده است؛ و

بنابراین تمام کردار و گفتار و حالاتش به تصرف شیطان

می‌باشد.

و در این صورت اگر بِسْمِ اللّٰهِ بگویند شیطان

در او تصرف میکند، و لفظ را از معنای خود خالی

میکند و خود را بجای لفظ الله میگذارد و در این حال

در حقیقت بِسْمِ اللّٰهِ بِسْمِ الشَّيْطَانِ خواهد شد. (تمام

شد گفتار «بیان السعادة» تفسیر درباره معنای نعیم).^۱

و از آنچه ذکر شد، استفاده میشود که هر

نعمتی که در راه خدا انسان مصرف کند، مؤاخذه

^۱ تفسیر «بیان السعادة» ج ۲، ص ۳۲۲، از طبع سنگی

ندارد بلکه مطلوب و محبوب است، و هر چه را در
راه غیر او مصرف کند خواه عُمُر باشد و خواه قدرت
و خواه علم و خواه نعمت‌های دنیویه و ملاذّ شهویه:
چون زن و فرزند و عشیره، و اطعمه و اشربه، و دیدن
مناظر دلفریب و صحنه‌های کوه و دشت عالم، و
غیرها، همگی مؤاخذه دارد؛ زیرا محبوب و مطلوب
خالق عالم هستی و صاحبخانه خانه تکامل نیست.

چون خلقت انسان برای ولایت است؛ و

ولایت یعنی حجاب

أقرب، و اندکاک در عالم فناء ذات اقدس حضرت احدیت، و وصول به مقام عبودیت صرفه، و بنابراین حقیقت نعیم ولایت است؛ و هر چه را که انسان به عنوان مقدمه در راه وصول به این مقصد اعظم بجای آورد، همه در راه ولایت است و همه نعیم است.

و آنچه را که در راه عکس ولایت، چون راه شیطان و راه بُعد و پیروی از نفس امّاره بجا آورد همگی نعمت است؛ پس حقیقت نعمت، وصول به درجه شرف انسانیت و پیدا کردن مقام اصلی وطن مألوف الهی است. و این است ولایت، که محبت محمد و آل محمد یگانه نردبان ارتقاء بدین ذروه علیا و پلکان صعود بدین مقصد اُسنی است. و بنابراین اصل، هر که بدین مقام اعتقاد کند و در تکاپو باشد، در جنّة النّعیم خواهد بود، و هر کس تمرّد کند در دار البوار و دوزخ نعمت و محلّ شیاطین و ابالسه میگردید؛ چنانکه خدای تعالی گوید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئسَ الْقَرَارُ. (آیه

۲۸ و ۲۹، از سوره ۱۴: ابراهیم)

«ای پیامبر! آیا ندیدی کسانی را که نعمت خداوند را به کفر مبدل ساختند، و قوم خود را به خانه هلاکت و نابودی داخل کردند؟ آنان در آتش جهنم میسوزند و بسیار بد قرارگاهی است!»

مصرف نمودن قوای انسانی و احساسات و عواطف و فکر و اندیشه راه مستقیم است، و نعمت است

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ. (آیه‌هایی از سوره ۱: الفاتحة)

«ما را به راه راست هدایت کن! راه کسانی که

تو بر آنها نعمت دادی.»

و این راه، راه صدیقین و شهداء و صالحین و

پیامبران است.

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ

الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.

(آیه ۶ از سوره ۷۴: انشقاق)

«آنان که اطاعت خدا و رسول را بنمایند،

کسانی هستند که با افرادی که خداوند به آنها نعمت

خود را ارزانی داشته است: از پیامبران و صدیقان و

شهیدان و صالحان، معیت دارند؛ و البته آنان برای

اینها رفقای خوبی هستند.»

اینک بحث ما پیرامون مسأله پرسش از نعیم

در اینجا خاتمه می‌یابد، و وارد می‌شویم در قسمت

چهارم از بحث، و آن آخرین بحث پیرامون مسأله

سؤال و حساب می‌باشد:

حساب و سؤال از حیوانات

چهارم: آیا حیوانات هم همانند انسان حساب

و سؤال دارند؟

در مجلس ۴۰ از مجلد ششم این دوره از

بحث «معادشناسی» آورده‌ایم که حیوانات نیز مانند

انسان حشر دارند؛ و آیه مبارکه ۳۸، از سوره انعام بر

این مطلب دلالت دارد:

و مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ
بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ
ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

«و هیچ جنبدۀ ای در روی زمین نیست و هیچ پرنده ای با دو بال خود به پرواز در نمی آید، مگر آنکه آنها امت هائی همانند شما هستند؛ ما در کتاب تکوین از هیچ چیز کوتاهی نکرده ایم! و سپس آنها بسوی پروردگارشان محشور میشوند.»

شیخ طبرسی در تفسیر این آیه گفته است **ثُمَّ**

إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ به معنای آنست که آنها بعد از مرگشان در روز قیامت، بسوی خدا محشور میشوند همان طور که بندگان خدا محشور میشوند؛ و خداوند به آنها آنچه را که مستحق پاداش است پاداش میدهد، و برای بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر دادخواهی می نماید.

و در آنچه از ابو هریره روایت کرده اند، آمده است که او گفته است: خداوند در روز قیامت تمام مخلوقات خود را محشور میکند؛ بهائم و جنبدگان و پرندگان و همه چیز را؛ و عدل خدا در آن روز به جائی میرسد که از گوسپندی که شاخ دار بوده است و به گوسپند بی شاخ، شاخ زده است حساب میگیرد

و به او میگوید: خاک شو! و از همین جهت است

که کافر میگوید: **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً**.

و از ابو ذر غفّاری روایت است که گوید: در

وقتی که من در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلّم بودم، دو بُز، بر یکدیگر شاخ زدند. رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آیا میدانید

برای چه شاخ زدند؟!

اصحاب گفتند: نمی دانیم!

حضرت فرمود: لیکن خدا میداند، و البتّه بزودی در میان آنها حکم میکند.

و بنابراین، معنای **أَمْثَالُكُمْ** در آیه، این میشود که: آنها همانند ما قرار داده شده‌اند در حشر و قصاص، و این مطلب را گفتار خداوند تعالی: **وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** تأیید میکند.

و جماعتی از قائلین به تناسخ به این آیه استدلال کرده‌اند، بر اینکه بهائم و پرندگان نیز مکلف هستند، چون میفرماید: **أُمَّمَّ أَمْثَالُكُمْ**؛ و این کلام باطل است چون ما سابقاً بیان کرده‌ایم که از چه جهت امثال ما هستند. و اگر بنا بشود آیه را حمل بر عموم جهات کنیم واجب است اینکه بگوئیم: آنها حتی در شکل و شمائل و صورت و هیئت و خلقت و اخلاق هم همانند ما هستند، و البتّه این غلط است.

پس چگونه میشود گفت آنها مکلف هستند درحالی که میدانیم دارای عقل نیستند؟! و تکلیف صحیح نیست مگر با داشتن کمال عقل.^۱

^۱ تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۲، ص ۲۹۸؛ و «بحار الانوار» ج ۷،

و در «محاسن» برقی روایت میکند از پدرش
مرفوعاً از امیر المؤمنین علیه السّلام که آن حضرت
در شهر کوفه در بالای منبر رفتند و حمد و ثنای
خداوند را بجای آوردند و سپس گفتند:

ای مردم! گناهان سه دسته هستند! و پس از
آن درنگ کردند، در این حال حَبَّه عُرْنَى گفت: یا
امیر المؤمنین! گفתי گناهان سه دسته هستند

و درنگ کردی!

حضرت گفتند: من آن جمله را نگفتم مگر آنکه میخواستم تفسیرش را نیز بگویم لیکن در بین سخن از شدت خستگی نفس من گرفت که بین من و سخن گفتم حائل شد؛ آری گناهان سه دسته هستند: گناهانی که آمرزیده میشوند، و گناهانی که آمرزیده نمی‌شوند، و گناهانی که ما برای مرتکبین آنها هم امید عفو داریم و هم نگران عذاب هستیم. گفته شد: یا امیر المؤمنین! آنها را برای ما بیان کن!

حضرت گفتند: آری اما گناه مغفور، گناهی است که خداوند بر اثر آن بنده‌اش را در دنیا عذاب داده است. و خداوند استوارتر و بزرگوارتر است از آنکه بنده خود را دو بار عذاب کند.

و اما گناه غیر مغفور، ستمی است که بندگان خدا، بعضی به بعض دگر می‌نمایند؛ خداوند تبارک و تعالی چون برای خلائق ظاهر شود سوگندی متین و قوی بر خویشان یاد کرده است و گفته است:

وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي، لَا يَجُوزُنِي ظُلْمُ ظَالِمٍ، وَ لَوْ

كَفُّ بِكَفٍّ، وَ لَوْ مَسْحَهُ يَكْفٌ، وَ نَطْحَهُ مَا بَيْنَ الشَّائِ
الْقَرْنَآءِ إِلَى الشَّائِ الْجَمَّاءِ؛ فَيَقْتَصُّ اللهُ لِلْعِبَادِ بَعْضِهِمْ
مِنْ بَعْضٍ حَتَّى لَا يَبْقَى لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ. ثُمَّ يَبْعَثُهُمْ
اللهُ إِلَى الْحِسَابِ.

«و سوگند به عزّت و جلال خودم که ستم

هیچ ستمگری نمی‌تواند از من بگذرد، گرچه

برخورد کف دستی به کف دستی باشد؛ و یا مالیدن

دستی به کف دستی بوده باشد،^۱ و شاخی باشد که گوسفند شاخدار به گوسفند بی شاخ زده باشد، خداوند برای بندگانش قصاص میکند، و حقّ بعضی را از بعضی دیگر می‌ستاند؛ بطوری که برای هیچ بنده ای در نزد دیگری تظلم و دادخواهی باقی نماند؛ و سپس همه را به معرض حساب گسیل می‌نماید.^۲

مجلسی رضوان الله علیه فرموده است: فخر رازی در تفسیر گفتار خداوند تعالی: **وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** گفته است: قَتَادَةَ گفته است: تمام اشیاء محشور میشوند، حتی مگس برای قصاص.

^۱ «محاسن» ج ۱، ص ۷؛ و در دنباله حدیث آمده است: و اما گناه سوّم گناهی است که خداوند بر بنده خود پوشانیده و توبه را روزی او فرموده است، پس او از گناه خود در هراس است و به خداوند امیدوار است؛ پس ما هم همین حالتی را که او نسبت به نفس خود دارد بالنسبه به او داریم: برای او امید رحمت داریم و خوف عقاب.

^۲ مجلسی در جلد ۳ «بحار الانوار» طبع کمپانی، در باب توبه ص ۱۰۰، در بیان این روایت گفته است که: ممکن است معنای کفّ اوّل، منع و زجر کردن باشد، و معنای کفّ دوّم دست باشد. و ممکن است مراد از هر دو کفّ، دست باشد، یعنی مضرّتی که به کفّ انسان، از کفّ دیگر، به غمزه و شبیه آن برسد؛ و یا لذّت بردن کفی از کفّ دیگر بوده باشد. و مراد از مسحه به کفّ، چیزی باشد که موجب اهانت و تحقیر و یا تلذّذ باشد. و ممکن است در هر دو موضع حمل شود بر آنجائی که کف دست بواسطه مسح و یا زدن به دست زن شوهرداری باشد، و یا از روی قهر بدون رضای شخص ممسوح باشد تا از حقوق النّاس به حساب آید.

مُعْتزله گفته‌اند: خداوند تعالی تمام حیوانات را در آن روز محشور میکند تا اینکه در مقابل آلام و گزندهایی که در دنیا از قبیل مرگ و کشته شدن به آنها رسیده است، پاداش دهد.

و پس از پاداش، اگر خدا بخواهد بعضی از

آنها را که نیکو

هستند در بهشت نگاه میدارد و اگر بخواهد فانی میکند، همان طور که در خبری وارد شده است.

و امّا اصحاب ما: أشاعره، در نزد آنان بر خداوند چیزی بر سبیل استحقاق واجب نیست؛ و لیکن خداوند تمام وحوش را محشور میکند، و از شاخ زنده بر نفع شاخ خورده قصاص میگیرد؛ و سپس می گوید: بمیر! و آنها میمیرند (تمام شد کلام فخر رازی).

و سپس به دنبال آن نیز مجلسی گوید: اخباری که دلالت دارد بر حشر جمیع حیوانات عموماً و بر حشر بعضی از آنها بالخصوص، و بودن بعضی از آنها در بهشت بسیار است و بعضی از آنها در مبحث بهشت خواهد آمد.

و بعضی از آنها در مبحث رُكْبَانِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ و غیر آن بحث گذشت؛ مثل گفتارشان علیهم السّلام درباره مانع الزّکاة:

تَنْهَشُهُ كُلُّ ذَاتِ نَابٍ بِنَابِهَا، وَ يَطْوُهُ كُلُّ ذَاتِ ظِلْفٍ بِظِلْفِهَا.

«کسی که از دادن زکوة مال خود خودداری

کند؛ هر صاحب نیشی از حیوانات نیش دار او را به دندان خود پاره کند، و هر صاحب کفشی چون شتر و غزال او را با کفش خود بمالد و له کند».

و صدوق در «فقیه» با اسناد خود از سکونی با اسناد خودش از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: چون ناقه ای را دیدند که عقال شده بود (پایش را بسته بودند) و بر روی آن ناقه جهازش بود، فرمودند:

أَيْنَ صَاحِبِهَا؟ مَرُّهُ فَلَيْسَتْ عِدًّا غَدًا لِلْخُصْمَةِ!؟

«صاحب این شتر کجاست؟ او را امر کنید، و

به او بگوئید که فردای قیامت، خود را برای دادخواهی این شتر آماده کند!»

و نیز در «فقیه» از حضرت صادق علیه السلام

روایت شده است که: **أَيُّ بَعِيرٍ حُجَّ عَلَيْهِ ثَلَاثَ سِنِينَ،
يَجْعَلُ مِنْ نَعَمِ الْجَنَّةِ. وَرُويَ: سَبْعَ سِنِينَ.**

«هر شتری که سه سال بر روی آن سوار شده

و به حج بیت الله الحرام بروند، از شترهای بهشت است. و در بعضی از روایات، هفت سال آمده است.»

و نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

روایت شده است که:

اسْتَفْرِهُوا ضَحَايَاكُمْ، فَإِنَّهَا مَطَايَاكُمْ عَلَى

الصَّرَاطِ!

«قربانی‌های خود را (از شتر و گاو و گوسفند)

محترم و مکرم بدانید، زیرا آنها مرکب‌های شما در وقت عبور از صراط هستند.»

و نیز روایت شده است که:

إِنَّ خِيُولَ الْغُزَاةِ فِي الدُّنْيَا خِيُولُهُمْ فِي الْجَنَّةِ

«اسبان سواران در راه جنگ و جهاد با دشمنان

اسلام، همان اسب‌های آنان در بهشتند».^۱

البته باید دانست که حیوانات چون دارای

عقل نیستند تکلیف ندارند، ولی بقدر شعور خود و

به اندازه گنجایش ماهوی وجود خود، راستی را از

نادرستی و خیانت را از امانت تشخیص می‌دهند؛ و

همین قدر کافی است برای سؤال و حساب. و مادر

همین ایام عمر بسیاری از حیوانات را چون اسب و

سگ و گربه دیده‌ایم که این اختلاف

^۱ بحار الانوار طبع حروفی ج ۷ ص ۲۷۶

معانی در آنها مشهود بوده است.

در کتاب «مَهج الدَّعَوَات» فرموده است من

چنین یافتم که فضل بن ربیع گفته است: روزی

هارون الرَّشید صبحانه خود را خورد، و حاجبش را

صدا زد و گفت: برو و علیّ بن موسی علوی

(حضرت امام رضا علیه السّلام) را از زندان بیرون

آور! و او را در بَرَكَةُ السَّبَّاع (باغ وحش) بینداز!

فضل گوید: من او را به برکه بردم، و در آن

انداختم، و آنجا چهل عدد سَبْع درنده بود. چون شب

شد، هارون خوابی هولناک دید و مرا خواست و

گفت برو، ببین: علیّ بن موسی در چه حالت است؟!

رفتم و دیدم ایستاده و مشغول نماز است و درندگان

همگی در اطراف او حلقه زده‌اند. رشید خود بر

خواست و دید که مطلب از همین قرار است که فضل

گزارش داده است؛ در این حال امر کرد آن حضرت

را خارج کنند، و او را اکرام نموده و صله و خلعت

داد.^۱

^۱ «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» ج ۶؛ ص ۱۴۷؛ از سیّد ابن طاووس نقل کرده است.

باری! این عجیب نیست که وحوش شعور
داشته و امام را بشناسند، عجب از این بنی آدم است
که خود را اشرف مخلوقات میداند و دستور میدهد
که فرزند فاطمه را در برکه السَّبَّاع بیاندازند.